

حضرت امام علی النقی علیه السلام

فضل الله کمپانی

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت امام علی النقی علیه السلام

نویسنده:

فضل الله کمپانی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حضرت امام علی النقی (ع)

مشخصات کتاب

نویسنده : فضل الله کمپانی

ناشر : فضل الله کمپانی

موضوع : امام هادی (ع)

یادداشت : مقاله

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم پس از حمد و سپاس خدای تعالی و درود بر نبی اکرم و خاندان او صلوات الله علیهم اجمعین. به طوری که مورخین و اصحاب سیر نوشته اند دوران زندگانی و امامت ائمه اطهار علیهم السلام همزمان با حکومت غاصبانه خلفای ستمگر اموی و عباسی بوده و حیات پر افتخار آنان از جانب طاغیان و جباران مزبور دچار مخاطره و مورد تهدید قرار می گرفت چنانکه حضرات معصومین در آن دوران های تاریک و پر خفقان مخصوصا در زمان حکام عباسی غالبا دور از موطن و دیار خود در حبس و تبعید به سر برده و یا لااقل تحت نظر مستقیم خلیفه وقت قرار می گرفتند تا از هر گونه فعالیت دینی و اجتماعی و سیاسی آنان که گاهی ممکن بود ارکان حکومت غاصبانه خلفاء را متزلزل نماید ممانعت به عمل آورند. دو تن از ائمه اطهار (امام هادی و فرزندش امام حسن عسکری علیهماالسلام) که این کتاب به طور اختصار متضمن شرح حال و تاریخ زندگانی آن دو بزرگوار است در زمان خلفای ستمگر عباسی مانند متوکل و معتمد و امثال آنها بالاجبار [صفحه ۴] در سامراء که محل عساکر و لشکریان خلفای مزبور بود. مدتی از عمر خود را در نهایت مشقت و محدودیت سپری نموده و بدین جهت آن دو امام به (عسکری) ملقب گردیده اند. مطالبی که طی دو بخش درباره شرح زندگانی و دوران امامت آنان در صفحات آینده نگارش می گردد چکیده و خلاصه مندرجات چندین کتب معتبره تاریخ و حدیث بوده و به سبک خاصی تنظیم گردیده

است که در عین اجمال و اختصار حاوی مطالب سودمند و نکات لازمه بوده و مطالعه کننده گرامی را در این مورد از مراجعه به کتب دیگر بی نیاز می گرداند. و ما توفیق الا بالله علیه توکلت و الیه انیب. فضل الله کمپانی [صفحه ۵]

تاریخ ولادت و حسب و نسب

بسم الله الرحمن الرحیم هو النقی لم یزل نقیا و کان عند ربه مرضیا (غروی اصفهانی) در تاریخ ولادت امام علی النقی علیه السلام نیز مانند بعضی دیگر از ائمه اطهار علیهم السلام میان مورخین اختلاف نظر وجود دارد برخی از تاریخ نویسان ولادت آن حضرت را در ماه رجب و بعضی در ماه ذیحجه و همچنین بعضی در سال ۲۱۲ و برخی در سال ۲۱۴ هجری نوشته اند و ذیلا به نقل پاره ای از اقوال آنان اشاره می گردد. شیخ مفید و طبرسی و ابن شهرآشوب و فتال نیشابوری می نویسند که ولادت با سعادت امام هادی علیه السلام در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری در قریه صریا (در حوالی مدینه طیبه) اتفاق افتاده است. [۱] . محمد بن طلحه شافعی و ابن جوزی و مسعودی و ابن صباغ و شبلنجی و بعضی دیگر ولادت آن حضرت را در ماه رجب سنه ۲۱۴ نوشته اند. [۲] . شمس الدین محمد بن طولون در کتاب خود (ائمه الاثنا عشر) می نویسد [صفحه ۸] ولادت آن حضرت در روز ۱۳ رجب اتفاق افتاده و گفته شده است که در روز عرفه سال ۲۱۴ و یا ۲۱۳ هجری بوده است. [۳] . علامه مجلسی می نویسد اشهر آن است که سال ولادت آن حضرت ۲۱۲ هجری بوده و جمعی کثیر سال ۲۱۴ نیز گفته اند و ماه ولادت هم مشهور ۱۵ ذیحجه است و به

روایت دیگری که شیخ در مصباح نقل کرده ۲۷ ذیحجه و بـه روایت ابن عیـاش در دوم یـا پنجم رجب و به روایت علی ابن ابراهیم قمی ۱۳ ماه رجب واقع شـده است. [۴] . ولی آنچه در میان امامیه مشـهور است همچنانکه مجلسـی فرموده ولادت امام هـادی علیه السـلام در نیمه ذیحجه سـال ۲۱۲ بـوده اسـت. امـا از نظر شـرافت حسـب و نسب نیـازی به توضـیح نیست زیرا آن حضرت مانند آباء و اجداد گرامیش دارای شرافت و اصالت ذاتی بوده و شاخه ای از شجره طیبه نبوت است، پدرش امام جواد علیه السلام خارج از حد توصیف بوده و شرح حال وی در کتاب جداگانه ای به طبع رسیده است. [۵] . مادرش ام ولدی به نام سمانه مغربیه بانوئی پاکدامن و با تقوی و با فضـیلت بوده است. مسعودی از محمد بن فرج روایت می کند که گفت امام جواد علیه السـلام روزی مرا خـواست و فرمود قـافله ای آمـده که در میـان آنهـا یـک برده فروش است و آنگـاه یـک کیسه پول که شصت دینار داخل آن بود، به من داد و مشـخصات کنیزی را به من گفت که او از آن برده فروش خریداری کنم. من نزد برده فروش رفتم و آن کنیز را به قیمتی که برده فروش گفت خریدم و بهای او همان مبلغی بود که امام جواد علیه السلام به من داده بود. همچنین [صفحه ۹] مسـعودی از علی بن مهزیـار روایت می کنـد که امـام هادی فرمود: مادرم به حق من عارفه است و او اهل بهشت است و شیطان به او راه ندارد و مکر و حیله ستمکار کینه جو به او نرسد و او به

چشم (مـدرت) خداونـد که هرگز به خواب نرود محفوظ است و از رفتار مادران صـدیقین و صالحین تخلف نکنـد. امی عارفه بحقی و هی من اهل الجنه ما یقربها شـیطان مریـد و لا ینالها کیـد جبار عنیـد و هی مکلوئه بعین الله التی لا تنام و لا تتخلف عن امهات الصدیقین و الصالحین. [۶] . نام مبارک آن حضرت علی و کنیه اش ابوالحسن (ثالث) و القابش ناصح و فتاح و مرتضی و متوکل [۷] و نجیب و امین و مشـهورتر از همه نقی و هادی است و شـیخ صـدوق در معانی الاخبار گوید به علت اینکه محل سکونت آن حضـرت و فرزنـدش امـام یازدهم در سامرا عسـکر می گفتنـد. (چون آن محل را معتصم بنا نمود و لشـکر خود را بـدانجا منتقل نمود) لـذا این دو امام را عسـکری گوینـد. ان المحله التی کان یسـکنها الامامان علی بن محمد و الحسن بن علی علیهماالسـلام بسـر من رای کانت تسـمی عسکرا فلذلک قیل لکل واحد منهما العسکری. [۸] . نقش خـاتمش حفظ العهود من اخلاق المعبود. و به روایتی: الله ربی و هو عصـمتی من خلقه به روایت دیگر من عصی هواه بلغ مناه. [۹] و از این روایات چنین برمی آید که آن حضرت انگشترهای متعدد داشته است. [صفحه ۱۰]

مناقب و مکارم اخلاق

امام هادی علیه السـلامماننـد آباء و اجداد خود گوهری پاک و بی آلایش داشـته و تمام فضائل نفسانی و سـجایای اخلاقی در وجود مبـارکش به نحو اتم و احسن نمایانگر بوده است همانگونه که سائر ائمه از نظر مکارم اخلاقی نسبت به دیگران ممتاز و منحصر به فرد بوده اند چنانکه فرزدق در قصیده معروف خود که

در حضور هشام بن عبدالملک حضرت سجاد علیه السلام را مدح و تمجید نموده گوید: اذا رأته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم. و صفحات تاریخ بهترین گواه این مطلب است که ائمه اطهار علیهم السلام در تمام کمالات و مراتب عالیه انسانیت نمونه و سرمشق تمام افراد بشر بوده و در این مورد کسی را یارای مقابله و مقایسه با آن ذوات مقدسه نبوده است با توجه بدین مقدمه ذیلا به شمه ای از فضائل و مناقب امام علی النقی علیه السلام به طور اجمال و اختصار اشاره می گردد. امام هادی علیه السلام در زهد و عبادت مانند اجداد گرامیش همواره متوجه مبداء حقیقت بوده و در هر وضع و حالی که برای او پیش می آمد مردم او را در حال عبادت و تلاوت قرآن مشاهده می کردند چنانچه مأمورین متوکل عباسی هنگامیکه شبانه به طور ناگهانی به منزل وی ریختند آن حضرت را دیدند که تنها [صفحه ۱۱] در اطاقی در روی زمین که ریگ و سنگریزه بود نشسته و جامه پشمی پوشیده و مشغول تلاوت قرآن است. حائری گوید: و من شوقه علیه السلام بعباده ربه لا یستقر بالیل و لا ینام الا قلیلا حتی یقوم و یتشاغل بالعباده و یترنم بالقرآن بحزن و یبکی، و یبکی من سمعه، و یجلس علی الرمل و الحصی فی جوف اللیل و یشتغل بالعباده و الاستغفار و تلاوه القرآن، و یحیی اکثر لیالیه. [۱۰] . یعنی آن حضرت از شوق عبادت پروردگارش شب را آرام نمی گرفت و جز اندکی نمی خوابید تا اینکه برمی خواست و به عبادت مشغول می شد و قرآن می خواند و محزون می شد و گریه می کرد و هر

که می شنید او نیز گریه می نمود و در دل شب روی ریگ و سنگریزه می نشست و به عبادت و استغفار و تلاوت قرآن اشتغال می جست و بیشتر شبها را احیاء می نمود. همچنین در عضو و اغماض که از جمله صفات بارزه کریمان است آن بزرگوار در حد کمال بود و از مفاد خبر تاریخی زیر می توان تا حدی به عظمت روح آن حضرت آگاهی پیدا نمود. به نقل مسعودی بریحه عباسی که در مکه و مدینه امام جماعت بود نامه هائی به متوکل نوشت که اگر تو را علاقه و نیازی به حرمین است دستور بده تا علی بن محمد (علیه السلام) را از اینجا بیرون کنند زیرا او مردم را به سوی خود می خواند و طرفدارانش هم زیاد شده اند! متوکل یحیی بن هرثمه را با نامه ای خدمت امام فرستاد و از وی دعوت نمود که به سامراء نزد خلیفه برود و نامه ای نیز به بریحه فرستاد که از موضوع دعوت امام آگاه باشد. موقعی که امام هادی علیه السلام به سوی عراق راه افتاد بریحه برای بدرقه آن [صفحه ۱۲] حضرت به خدمت وی رسید و عرض کرد من می دانم که شما از کار (نامه نگاری و سعایت) من آگاه هستید اما بدانید که اگر شکایت مرا به متوکل و یا به یکی از نزدیکان و پسران وی بکنید قسم می خورم که من هم درختهای خرمای شما را قطع می کنم و دوستانتان را می کشم و چشمه های زمین های شما را از بین می برم و حتما این کارها را انجام می دهم: امام متوجه بریحه شد و فرمود: اول شکایتی که من از تو می کنم امشب به خدا است و

چون شکایت تو را به خدا کنم دیگر به خلق خدا از تو شکایتی ننمایم بریحه (که به استجابت دعا و نفرین امام یقین داشت) به دست و پای آن حضرت افتاد و گریه و زاری نمود و طلب عفو و اغماض کرد! حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: تو را عفو کردم و از تقصیرت درگذشتم. [۱۱] . در مورد جود و کرم آن حضرت ابن شهرآشوب نقل می کند که ابوعمر و عثمان بن سعید (وکیل امام دهم) و احمد بن اسحاق و علی بن جعفر الهمدانی خدمت ابی الحسن عسکری علیه السلام رسیدند و احمد بن اسحاق از قرضی که داشت شکایت نمود حضرت به وکیل خود فرمود یا اباعمرو به هر یک از آنها سی هزار دینار بده و سی هزار دینار هم خودت بردار! راوی گوید این کار معجزه ای است که جز ملوک کسی بر انجام آن توانائی ندارد و مانند چنین عطائی را (از کسی ندیده و) نشنیده ام، همچنین اسحاق الجلاب گوید برای امام هادی در روز ترویه گوسفند زیادی خریدم و آنها را میان اقرباء و نزدیکان او تقسیم نمودم. [۱۲] . ابوهاشم جعفری گوید به من تنگی سختی رسید و به خدمت ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام رفتم و مرا اجازه ورود داد و چون نشستم فرمود اباهاشم کدام نعمت خدا را می خواهی سپاسگزاری کنی؟ [صفحه ۱۳] راوی گوید: (در اثر ناراحتی و گرفتاری که داشتم) روی درهم کشیدم و ندانستم چه بگویم! آنگاه حضرت شروع به سخن نمود و فرمود خداوند به تو ایمان نصیب نمود و در نتیجه بدنت را بر آتش حرام گردانید و عافیت و تندرستی داد و

در نتیجه برای اطاعت کردن تو کمک نمود و نعمت قناعت را به تو داد و بـدین وسـیله آبرویت را حفظ نمود؛ ای اباهاشم من برای این ابتـدا به تو سـخن گفتم که گمان کردم می خواهی از چنین خدائی که به تو این نعمت ها را بخشـیده به من شـکایت کنی و دسـتور دادم که یـک صـد اشـرفی به تو بدهنـد آنها را تحویل بگیر. [۱۳] . در سـیرت آن حضـرت نوشـته اند که بسیار متواضـع و فروتن بـود و کارهـایش را به دست خود انجـام می داد، علی بن حمزه گویـد ابوالحسن ثـالث را دیـدم که در روی زمین کار می کرد و پایش گل آلود بود و عرق از بـدنش می ریخت! عرض کردم فدایت شوم پس خدمتکاران کجا هسـتند؟ فرمود یا علی کسـی که از من و پدرم بهتر بود در زمین خود کار می کرد! عرض کردم آن شـخص که بود؟ فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم و امیرالمؤمنین و پدرانم که همه آنها با دستهای خود کار می کردند و این روش از عمل پیغمبران و مرسـلین و اوصیاء صالحین است. [۱۴] . و آن حضـرت بـا این همه تواضـع و فروتنی آنچنـان هیبت و احتشـامی در انظـار مردم داشت که هر کسی او را می دید بی اختیار در تجلیل و احترام وی می کوشید، طبرسی از محمد بن حسن اشتری علوی روایت می کنـد که گفت من به اتفاق پـدرم در منزل متوکل بودیم و من در آن موقع کودک بودم، گروهی از اولاد ابی طالب و بنی عباس هم در آنجا حضور داشتند در این اثنا ابوالحسن هادی علیه السلام آمدند و مردمان همگی به احترام او بپا

خواستند تا آن حضرت وارد [صفحه ۱۴] منزل شد، آنگاه بعضی به بعضی گفتند ما برای چه او را احترام و تعظیم می کنیم در حالی که وی شریف تر از ما نیست و از جهت سن هم بزرگتر از ما نیست به خدا سوگند پس از این برای او چنین احتراماتی را نخواهیم نمود! ابوهاشم جعفری به آنها گفت به خدا سوگند اگر او را ببینید باز این گونه احترامات را در حقش به عمل خواهید آورد، پس از اندک زمانی باری دیگر حضرت از منزل خارج شدند و مردم که او را دیدند عموما از وی تجلیل کردند! ابوهاشم گفت مگر شما گمان نمی کردید که دیگر او را احترام نخواهید نمود؟ گفتند به خدا قسم ما نتوانستیم خودداری کنیم و بی اختیار در برابر او خاضع شدیم. [۱۵] . [صفحه ۱۵]

اقوال مورخین و دیگران

وجود ائمه اطهار علیهم السلام به علت دارا بودن فضائل نفسانی و سجایای اخلاقی و صفات ملکوتی در میان تمام افراد بشر در هر زمانی مشخص و ممتاز بوده و نه تنها دوستان و پیروان حتی مخالفین و دشمنان نیز در برابر شخصیت منحصر به فرد ائمه معصومین سر تعظیم فرود آورده و خوده ناخواه زبان به تمجید و توصیف آنان گشوده اند چنانکه متوکل عباسی که خبیث ترین خلفای بنی عباس و دشمن سرسخت علویان بود موقعی که امام دهم را از مدینه به سامراء دعوت نمود در نامه ای که به آن حضرت نوشته علیرغم میل باطنی خود برای حفظ ظاهر، امام را ستوده و می نویسد که خلیفه به قدر و منزلت تو عارف است و خویشاوندی تو را منظور داشته و رعایت حق تو

را لازم می دانـد و برای اصـلاح کار تو و خانواده ات هر چه لازم باشد فراهم می کند و موجبات عزت و آسودگی خاطر تو و آنها را آماده می سازد و از این عمل منظورش به دست آوردن خشـنودی پروردگار و ادای حق واجب شما است که بر او لازم گردیـده است. همچنین درباره امام هادی علیه السـلام مورخین و دیگران نیز اقوال و سـخنانی دارند که ذیلا به پاره ای از آنها می شود. ابن جوزی از یحیی بن هرثمه که از جانب متوکل مأمور آوردن امام علی [صـفحه ۱۶] النقی علیه السلام از مدینه به سـامراء بود نقـل می کنـد که گفت من به مـدینه رفتم و چون داخـل شـهر شـدم اهل مـدینه نسـبت به علی الهادی علیه السـلام بیمنـاک شـده و چنان ناله و فریاد برآوردنـد که نظیر آن را مردم نشـنیده بودنـد زیرا که آن حضـرت به مردم نیکی می کرد و همیشه ملازم مسـجد پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم بود و هیچ گونه میل و رغبتی به دنیا نداشت، من آنها را آرام نمودم و قسم یاد کردم که من مأموریت سوء و مکروهی درباره او نـدارم و او را آسـیبی نمی رسد و شـما از این جهت هراسان نباشـید، آنگاه منزل او را بازرسـی کردم و در آنجا جز صحایف دعا و کتب علمی چیز دیگری نیافتم پس آن حضرت در نظر من بسیار بزرگ جلوه نمود و من خدمت او را بر خود لازم دانستم و با او خوشرفتاری نمودم - فعظم فی عینی و تولیت خدمته و احسنت عشرته. [۱۶] . سید عبدالرزاق البدری در مقدمه کتاب خود که در سیرت امام هادی تألیف

کرده می نویسـد: انی لا ارید فی هذا الکتاب ان ارسم سـیره الامام علی الهادی علیه السـلام، بل ارسم صوره التقوی و الامامه و الجهاد فی سبیل الله، و اعلاء شـهاده ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله، و الفضیله و الاخلاق و سمو الروح... [۱۷] . یعنی من در این کتـاب نمی خواهـم سـیرت امام هادی علیه السـلام را ترسـیم کنم بلکه من صورت تقوی و امامت و جهاد در راه خـدا و اعلای شهادتین و فضیلت و اخلاق و بلندی روح الله را مانند تابلوی نقاش ترسیم می کنم. - شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع الموده می نویسد: و کان ابوالحسن علی الهادی عابدا، فقیها، اماما، حضـرت ابوالحسن علی الهادی عابد و فقیه و امام بود. [۱۸] . [صفحه ۱۷] - شـبلنجی می نویسـد: و مناقبه رضـی الله عنه کثیره، قال فی الصواعق کان ابوالحسن عسـکری وارث ابیه علما و منحا. و مناقب آن حضـرت زیاد است (و ابن حجر) در صواعق گویـد ابوالحسن عسـکری در علم و بخشـش وارث پدرش بود. [۱۹] . - قطب راوندی گوید: خصال امامت تماما در وجود علی بن محمد الهادی مجتمع و فضل و علم و خصلتهای نیک او به حـد کمال بالغ و اخلاق حمیـده اش مانند اخلاق آباء گرامیش خارق العاده بود و شـبها بدون یک ساعت فتور و سـستی رو به قبله داشت و جبه ای از پشم بتن و سـجاده اش بر حصیر بود و اگر محاسن شمائل او را ذکر کنیم کتاب طولانی می شود. [۲۰] . - شـیخ مفیـد می نویسـد: و کان الامام بعـد ابی جعفر علیه السـلام ابنه اباالحسن علی بن محمد علیهماالسـلام لاجتماع خصال الامامه فیه و تکامل

فضله، و انه لا وارث لمقام ابیه سواه. [۲۱] . پس از حضرت جواد علیه السلام پسرش ابوالحسن علی بن محمد علیهماالسلام امام بود زیرا خصال امامت در وجود او مجتمع و در فضیلت به حد کمال بود و جز او کسی شایسته جانشینی پدرش را نداشت. - یافعی در تاریخ خود می نویسد: کان متعبدا، فقیها، اماما. [۲۲] آن حضرت متعبد و فقیه و امام بود. - کمال الدین محمد بن طلحه شافعی گوید: و اما مناقبه فمنها ما حل فی الاذان محل حلاها باشنافها... [۲۳] . و اما مناقب جلیله و افعال کریمه آن حضرت که حدش از حدود و جهات بیرون و وصفش از توصیف صفات افزون است یکی از هزارها چیزی است که [صفحه ۱۸] گوش هوشمندان روزگار را برترین گوشواره لالی آبدار و شفاف اصداف قلوب دانایان ذکاوت آثار را پر بهاترین گوهر شاهوار و ظهور آن گواهی بزرگ است که نفس نفیس حضرت ابی الحسن بنفایی اوصاف حمیده اش موصوف و عروق همایونش به اعراق شرافت آیات نبویه و درجات عالیه مصطفویه منسوب و معروف است. [۲۴] . - عبیدالله بن خاقان (وزیر معتمد عباسی) به پسرش احمد بن عبیدالله ضمن تعریف و توصیف امام حسن عسکری علیه السلام می گوید: لو رأیت اباه رأیت رجلا جلیلا، نبیلا، فاضلا. یعنی اگر پدرش (امام هادی علیه السلام) را دیده بودی مردی می دیدی جلیل القدر، نجیب، نیکوکار، فاضل و دانشمند. [۲۵] . - ابن شهرآشوب می نویسد: و کان اطیب الناس مهجه و اصدقهم لهجه و املحهم من قریب و اکملهم من بعید، اذا صمت علیه هیبه الوقار و اذا تکلم سیماء البهاء، و هو من بیت الرساله و الامامه

و مقر الوصیه و الخلافه، شعبه من دوحه النبوه منتضاه مرتضاه و ثمره من شجره الرساله مجتناه مجتباه. [۲۶] . - مؤلف ناسخ التواریخ در ترجمه گفتار ابن شهرآشوب چنین می نویسد: حضرت ابوالحسن الهادی علیه السلام بطیب مهجه و یمن بشره و حسن مکالمت و ملح مقاولت و صدق لهجه و راستی بیان و درستی زبان از تمام آفریدگان یزدان خوشتر و خوبتر و صدیق و صادق تر و در ملاقات کسان که به شرف حضور مبارکش نائل شدندی از همه ملیح تر و نمکین تر بودی و اگر اوصاف حمیده و مخائل مجیده و شمائل سعیده اش از دور بشنیدندی و به سخن و فهم خود ادراک نمودندی از جمله مخلوق خالق کامل تر و فزون تر بودی، چون خاموش بودی [صفحه ۱۹] محضر مبارکش از هیبت و وقار و مهابت و سکینه و وقر آکنده بود و چون سخن می گفت سیماء بهاء داشت، و او از خاندان رسالت و امامت و از قرارگاه وصایت و خلافت بود، شاخه ای است که از دوحه نبوت برکشیده و برگزیده است و ثمری است که از شجره رسالت چیده و اختیار و انتخاب گردیده است. [۲۷] . [صفحه ۲۰]

نصوص وارده بر امامت آن حضرت

علاوه بر اینکه هر امامی به وسیله امام قبلی منصوص و معرفی می شود خصوصیات و امتیازاتی هم که هر امامی از نظر فضائل اخلاقی و ملکات نفسانی دارا می باشد علو مقام و شایستگی او را برای اشغال مسند امامت ثابت و مسجل می نماید چنانکه شیخ مفید در مورد امامت حضرت هادی علیه السلام چنین می نویسد: و کان الامام بعد ابی جعفر علیه السلام ابنه اباالحسن علی بن محمد علیهماالسلام لاجتماع خصال الامامه فیه و تکامل فضله،

و انه لاـ وارث لمقـام ابیه سواه و ثبوت النص علیه و بالامامه و الاشاره الیه من ابیه بالخلافه. [۲۸] . یعنی پس از ابی جعفر الثانی علیه السـلام پسـرش ابوالحسن علی بن محمد علیهماالسلام امام می باشد زیرا خصال امامت در او جمع بود و در فضیلت به حد کمـال رسـیده و برای احراز مقام پـدرش کسـی جز او وارث چنین مقامی نبود و هم چنین از جانب پـدرش نصوص صـریحه و اشاراتی در مورد امامت و خلافت وی به ثبوت رسـیده است. با نگارش این مقدمه مختصـر ذیلا به نصوصی چند درباره امامت آن حضرت ابوالحسن ثالث اشاره می نماید: ۱- مورخین و محدثین از اسمائیل بن مهران روایت کرده اند که گفت به [صفحه ۲۱] امـام جواد علیه السـلام در مرتبه نخسـتین [۲۹] که از مـدینه به سـوی بغـداد می رفت عرض کردم فـدایت شـوم من از این مسافرت برای شما بیمناکم بفرمائید که امر امامت پس از شما با کیست؟ حضرت با روی خندان به جانب من برگشت و فرمود: آن غیبتی که تو گمان می کنی در این سال نیست، راوی گوید دفعه دوم که به دستور معتصم او را از مدینه به بغداد می بردند مـن نزدیـک وی رفتـم و عرض کردم قربـانت گردم شـما می رویـد بفرمائیـد پس از شـما امر امـامت بـا کیسـت؟ آن حضـرت گریست به طوری که محاسـنش تر شـد سـپس متوجه من شد و فرمود این بار برای من خطر و نگرانی وجود دارد و پس از من امر امامت با پسـرم علی است. [۳۰] . ۲- خیرانی از پـدرش روایت کرده که گفت من برای انجـام خـدمتی ملازم در خانه ابی جعفر علیه السلام بودم و

احمد ابن محمد بن عیسی اشعری هر شب هنگام سحر می آمد تا از وضع بیماری آن حضرت آگاه باشد و شخص دیگری نیز به عنوان فرستاده میان امام جواد علیه السلام و پدرم رفت و آمد می کرد و چون او می آمد احمد برمی خاست (و می رفت) و پدرم با آن فرستاده محرمانه صحبت می کرد. یک شب من بیرون رفتم و احمد از آن مجلس برخاست و پدرم با فرستاده خلوت کرد، احمد هم در اطراف مجلس و در جائی که سخن آنها را می شنید؛ ایستاد. فرستاده به پدرم گفت مولایت به تو سلام رسانید و فرمود من از دنیا می روم و امر امامت به پسرم علی می رسد و او پس از من بر شما همان حقی را [صفحه ۲۲] دارد که من پس از پدرم بر شما داشتم آنگاه فرستاده رفت و احمد به جای خود بازگشت و به پدرم گفت فرستاده به تو چه گفت؟ پدرم گفت سخن خیری بود. احمد گفت آنچه را که او می گفت من شنیدم برای چه پنهان می کنی؟ و آنچه را که شنیده بود بازگفت، پدرم گفت این عمل تو را (که به سخن ما گوش می دادی) خداوند حرام کرده است زیرا خداوند تعالی فرماید: و لا تجسسوا [۳۱] پس حالا که شنیدی تو هم گواه باش شاید روزی نیازمند آن شدیم و مبادا تا رسیدن وقتش آن را به کسی اظهار کنی! چون صبح شد پدرم موضوع (امامت علی بن محمد علیهماالسلام) را در ده نسخه نوشت و مهر کرد و به ده نفر از بزرگان قوم داد و گفت اگر من پیش از آنکه این اوراق را از

شما مطالبه کنم، بمیرم شما آنها را باز کنید و مردم را از مضمون آن آگاه سازید. پدرم گفت چون امام جواد علیه السلام رحلت فرمود من هنوز از خانه بیرون نرفته بودم که شنیدم بزرگان شیعه در منزل محمد بن فرج (یکی از اصحاب حضرت رضا و امام جواد و امام هادی علیه السلام) جمع شده و در موضوع امامت گفتگو می کنند و محمد بن فرج نامه ای به پدرم نوشت و او را از اجتماع آنها مطلع گردانید و اضافه کرد که اگر بیم شهرت نبود خودش با آنها نزد او می آمد و از پدرم خواسته بود که نزد آنان برود از این رو پدرم سوار شد و نزد او رفت و دید مردم نزد او اجتماع کرده اند. آنها به پدرم گفتند در این مورد چه می گوئی؟ پدرم به کسانی که نامه ها نزد آنها بود گفت نامه ها را بیاورید و آنها نامه ها را آوردند آنگاه پدرم گفت این همان چیزی است که من بدان مأمور بودم. بعضی از آنها به پدرم گفتند ما دوست داشتیم که در این باره با تو شاهد [صفحه ۲۳] دیگری هم بود پدرم گفت خدای عزوجل آن را هم برای شما داده است اینک ابوجعفر اشعری (احمد بن محمد عیسی) است که به شنیدن این پیغام گواه است و از او خواست که شهادت دهد. احمد انکار کرد و گفت چیزی در این باره نشنیده ام! پدرم او را به مباهله (همدیگر را نفرین کردن) طلبید و ملزمش نمود احمد از مباهله ترسید و گفت من این پیغام را شنیده ام ولی می خواستم این افتخار نصیب یک مرد عرب شده باشد (نه

من که عجم هستم) و چون موضوع مباهله پیش آمد راهی برای کتمان شهادت ندارم (و آنچه را که سابقا از فرستاده امام جواد علیه السلام درباره امامت فرزندش شنیده بود گفت) و همه آن مردم که در آنجا اجتماع کرده بودند به امامت حضرت هادی علیه السلام معتقد شده و از جا برخواستند. [۳۲] . ۳ - مسعودی در کتاب اثبات الوصیه حمیری روایت می کند که محمد ابن اسماعیل گفت امام جواد علیه السلام فرمود امر امامت (پس از من) به علی النقی علیه السلام واگذار خواهد شد با اینکه او کودک هفت ساله است، دوباره فرمود بلی کمتر از هفت سال هم باشد مانند عیسی بن مریم اشکالی ندارد. [۳۳] . ۴- امیه بن علی القیس گوید از ابی جعفر الثانی علیه السلام درباره خلیفه پس از وی پرسیدم فرمود پسرم علی است. [۳۴] . ۵- محمد بن عثمان کوفی گوید با امام جواد علیه السلام عرض کردم به خدا پناه می برم اگر براش شما حادثه ای روی دهد به چه کسی روی آوریم؟ فرمود به این پسرم یعنی ابی الحسن علیه السلام. [۳۵] . ۶- صقر بن دلف گوید شنیدم که حضرت ابوجعفر محمد بن علی [صفحه ۲۴] الرضا علیهماالسلام می فرمود: ان الامام بعدی ابنی علی، امره امری و قوله قولی و طاعته طاعتی، و الامامه بعده فی انبه الحسن.) یعنی پس از من پسرم علی امام است، امر او امر من و سخن او سخن من و طاعت او طاعت من است، و امر امامت پس از او هم با پسرش حسن علیه السلام خواهد بود. [۳۶] . ۷- ابوعلی بن راشد گوید حضرت ابوالحسن امام دهم فرمود زمین از حجت خالی

نماند و به خدا سوگند (در این زمان) آن حجت من هستم. [۳۷] . [صفحه ۲۵]

در زمان خلفای معاصر

امام علی النقی علیه السلام در سال ۲۲۰ هجری پس از رحلت پدر بزرگوارش به مسند امامت نشست و چون وفاتش در سال ۲۵۴ اتفاق افتاده بنابراین در حدود ۳۴ سال در دوران امامت خود با شش تن از خلفای عباسی به شرح زیر معاصر بوده است: از سال ۲۲۰ هجری تا سال ۲۲۷ (۷ سال) با معتصم. از سال ۲۲۷ تا سال ۲۳۲ (۵ سال) با الواثق بالله. از سال ۲۳۲ تا سال ۲۴۷ (۱۵ سال) با متوکل. از سال ۲۴۷ تا سال ۲۴۸ (۶ ماه) با منتصر. از سال ۲۴۸ تا سال ۲۵۲ (۴ سال) با مستعین. و از سال ۲۵۲ تا سال ۲۵۴ (۲ سال) با معتز. معتصم که به وسیله ام الفضل (دختر برادرش) امام جواد علیه السلام را مسموم کرده بود پس از شهادت آن حضرت ظاهرا متعرض امام هادی نگردید و آن حضرت در مدینه مشغول کار خود بود و چون معتصم درگذشت پسر بزرگش هارون بن معتصم معروف به الواثق بالله به جای او نشست و مردم با وی بیعت کردند. هارون بن واثق مرد عیاش و خوش گذران بود و اوقات خود را با اکل و [صفحه ۲۶] شرب و هوسرانی می گذرانید و امور خلافت را هم به وزیرش محمد ابن عبدالملک زیات و به قاضی ابی دؤاد سپرده بود. امام هادی علیه السلام در زمان حکومت پنج ساله واثق نیز در مدینه بود تا اینکه در سال ۲۳۲ هجری واثق در سن ۳۶ سالگی به علت افراط در شهوترانی در سامراء درگذشت و

نوبت حکومت به برادرش جعفر متوکل دهمین خلیفه عباسی رسید. متوکل خبیث ترین خلفای بنی عباس بود و او را در میان عباسیان مانند یزید در میان خلفای اموی دانسته اند حضرت امیر علیه السلام ضمن اخبار غیبی در مورد او فرموده است: عاشرهم اکفرهم یقتله اخص الخلق به (دهمین آنها کافرترین آنها است و آنکه از همه به او نزدیکتر است آن را می کشد). متوکل پس از چند ماه که از خلافت او گذشت بر محمد بن عبدالملک زیات که مقام وزارت را داشت خشمگین گردید و تمام اموال و دارائی او را تصاحب نمود و دستور داد وی را در تنور آهنی که از داخل میخکوب بوده و خود محمد آن را در زمان وزارتش برای شکنجه و کشتن مردم ساخته بود انداختند و محمد چهل روز در داخل تنور بود تا به وضع فجیعی هلاک گشته و به سزای اعمال خود رسید. پس از مرگ محمد بن عبدالملک، متوکل فتح بن خاقان را وزیر خود گردانید و شه پسر خود را (منتصر و معتز و مؤید) به ترتیب ولیعهد خود قرار داد. متوکل بغض و عداوت مخصوصی نسبت به علویان داشت و از هر حیث درصدد ایذاء و اذیت آنها بود. عمر بن فرج که از جانب متوکل فرماندار مکه و مدینه بود مردم را از احسان به اولاد ابیطالب منع می کرد و چنانچه می شنید کسی درباره آنان احسان و نیکی نموده است او را عقوبت می کرد و در نتیجه وضع و حال علویان از نظر اقتصادی بسیار پریشان و آشفته بود و زنان علویه [صفحه ۲۷] مشغول چرخ ریسی بودند و لباسهایشان کهنه و مندرس

شده فقط یک جامه مناسب برای ادای نماز داشتند که به ترتیب در موقع نماز از آن استفاده می کردند و این عمر بن فرج مرد پلیدی بود که با خاندان عصمت مخالف و دشمن بود و امام جواد علیه السلام نیز او را نفرین کرده که عاقبت کارش به اسارت و فلاکت و ذلت کشید چنانکه کلینی از محمد بن سنان روایت می کند که گفت خدمت ابی الحسن (ثالث علیه السلام) رسیدم و فرمود: ای محمد آیا برای آل فرج اتفاقی افتاده است؟ عرض کردم بلی عمر (عمر بن فرج که والی مدینه بود) مرده است. حضرت فرمود الحمد لله و تا ۲۴ مرتبه که من شمردم تکرار فرمود! عرض کردم مولای من اگر می دانستم این خبر شما را این چنین مسرور می کند پابرهنه و دوان دوان به نزد شما می آمدم. امام فرمود: ای محمد مگر نمی دانی که او خدا لعنتش کند به پدرم محمد ابن علی علیه السلام چه گفت؟ عرض کردم نه، فرمود درباره چیزی پدرم با او سخن می گفت او در جوابش گفت اظنک سکران!! پدرم فرمود خدایا اگر تو می دانی که من امروز برای رضای تو روزه داشتم طعم غارت شدن و ذلت و اسارت را به او بچشان، به خدا سوگند پس از چند روز مال و دارائیش به غارت رفت سپس به اسیری گرفتند و اینک هم مرده است خدایش نیامرزد خدای عزوجل از او انتقام گرفت و همواره انتقام دوستانش را از دشمنانش می گیرد. [۳۸] .

سیوطی در تاریخ الخلفاء می نویسد که متوکل در سنه ۲۳۶ (در چهارمین سال حکومت خود) دستور داد قبر مطهر حضرت حسین علیه السلام را با خانه های اطراف

آن خراب نموده و در جای آن زراعت کنند و مردم را از زیارت قبر آن حضرت ممانعت نمود و مسلمین از این کار متألم شدند و اهل بغداد در دیوارها و [صفحه ۲۸] مساجد به او فحش و دشنام نوشتند و شعراء نیز وی را هجو کردند و یکی از شعراء در این مورد گوید: بالله ان کانت امیه قد اتت قتل ابن بنت تبیها مظلوما فلقد اتاه بنوابیه بمثله هذا لعمری قبره مهدوما اسفوا علی لا یکونوا شارکوا فی قتله، فتتبعوه رمیما [۳۹] . به خدا سوگند اگر بنی امیه پسر دختر پیغمبرشان (حسین علیه السلام) را مظلوم کشتند. پسران پدرش (بنی عباس) به جانم سوگند مانند آن را انجام دادند و این است قبر خراب شده او. بنی عباس تأسف خوردند با اینکه در قتل او شرکت نکردند پس دنبال جد او گشتند. و در تاریخ حبیب السیر است که متوکل از غایت شقاوت دستور داد روضه مقدسه حضرت سیدالشهداء علیه السلام را برای زراعت هموار نموده و به آن آب ببندند و هر چه سعی کردند آب به قبر مقدس جاری نشد و آب ها روی هم انباشته گردید آنگاه گاو بستند گاوها نیز قدم از قدم برنداشتند و این امر سبب حیرت خلایق شد و آن زمین را حائر نامیدند. [۴۰] . ابوالفرج اصفهانی می نویسد علت اینکه متوکل به خراب کردن قبر حسین علیه السلام دستور داد این بود که یکی از زنان مغنیه پیش از آن که متوکل به خلافت رسد کنیزکان خود را به نزد او می فرستاد که موقع باده نوشی برایش خوانندگی کنند و پس از آنکه متوکل به خلافت رسید کسی را به

نزد زن مغنیه فرستاد تا کنیزکان را به مجلس او فرستد و در آن موقع آن زن به زیارت مرقد مطهر امام حسین علیه السلام رفته بود و چون از این ماجرا آگاه شد فورا به خانه [صفحه ۲۹] مراجعت نمود و یکی از کنیزکان خود را که مورد علاقه متوکل بود به نزد او فرستاد. متوکل از کنیزک پرسید کجا رفته بودی؟ کنیزک گفت بانوی ما به حج رفته بود و ما نیز همراهش بودیم (و آن موقع ماه شعبان بود) متوکل گفت شما در ماه شعبان کجا به حج رفته بودید؟ کنیزک گفت به زیارت قبر حسین علیه السلام، متوکل خشمگین شد و دستور داد بانوی آن کنیزک را به زندان افکنده و دارائیش را مصادره کردند! آنگاه یکی از خواص خود را که قبلا یهودی بود و دیزج نام داشت برای ویرانی قبر آن حضرت روانه نمود و دستور داد که آنجا را با خاک یکسان کند و آثار آن را به کلی از بین ببرد! دیزج به دستور متوکل راه کربلا پیش گرفت و قبر مطهر و اطراف آن را از چهار طرف تا دویست جریب ویران کرد و آب روان نمود و آنگاه گروهی از یهودیان را بدانجا برد و دستور داد تا در آنجا کشاورزی کنند و به فاصله هر میل پاسگاهی تشکیل داده و مأمورین مسلحی آنجا گماشت تا هر کسی که به زیارت قبر بیاید دستگیرش کنند و به نزد وی برند! سپس ابوالفرج از محمد بن حسین اشنانی روایت می کند که گفت مدتی از ترس مأمورین متوکل نتوانستم به زیارت حسین علیه السلام بروم و بالاخره خود را

به خطر افکنده و تصمیم گرفتم به هر نحوی باشد خود را به قبر آن حضرت برسانم و در این اثنا یکی از عطرفروشان نیز همراه من شد و هر دو به قصد زیارت به راه افتادیم و شبها راه می رفتیم و روزها از انظار مخفی می شدیم و بدین ترتیب خود را به غاضریه رسانیدیم و آنجا به انتظار نشستیم چون شب از نیمه گذشت برخاستیم از میان دو تن از مأمورین متوکل که هر دو خوابیده بودند گذشتیم و خود را کنار قبر رساندیم ولی در اثر ویرانی که به وجود آورده بودند جای قبر برای ما معلوم نبود. [صفحه ۳۰] لذا ما خاک های آنجا را مشت کرده و می بوئیدیم و جلو می رفتیم و چون به قبر مطهر رسیدیم دیدیم صندوق و ضریح را برداشته و سوزانیده و به جای آن آب بسته اند و آبها فرو نشسته و آنجا مانند گودالی شده و ما همانجا را زیارت کردیم و خود را به روی خاکها افکندیم و چنان بوی خوشی استشمام کردیم که تاکنون نظیر آن به مشام من نخورده بود و به عطرفروشی که همراه من بود گفتم این بوی چه عطری است؟ گفت به خدا سوگند من تاکنون بوی هیچ عطری را چنین نشنیده ام بالاخره ما قبر را وداع کرده و علامت هائی در اطراف آن نصب کردیم و پس از کشته شدن متوکل با گروهی از اولاد ابی طالب و شیعیان بدانجا آمده و نشانه ها را پیدا کرده و قبر را بنا نمودیم. [۴۱] . شیخ طوسی از ابوبریره، فضل بن محمد روایت می کند که گفت: من همسایه ابراهیم دیزج بودم و او

را در آن بیماری که منجر به فوت وی گردید عیادت نمودم و او را با حالت بسیار بدی مشاهده کردم که مدهوش بود و طبیبی نیز در کنارش نشسته بود چون با او مؤانست و معاشرت داشتم از حالش پرسیدم و او حال خود را از من کتمان نمود و ضمن اشاره مقصود خود را فهمانید که طبیب اینجا است، طبیب وقتی اشاره او را فهمید بدون اینکه به او دستور دواء دهد از آنجا خارج گردید و اطاق خلوت شد، من دوباره از حال او پرسیدم گفت: از خدا آمرزش می خواهم و تو را (از مطلبی) آگاه می گردانم! متوکل به من دستور داد به نینوا روم و قبر حسین علیه السلام را از بین ببرم و آثار آن را محو نمایم! با غلامان خود شبانه بدانجا رسیدیم و من دستور دادم کارگران با بیل و کلنگ و ادوات شخم قبر مطهر را خراب نمایند و در جای آن کشت و زرع کنند و چون در اثر رنج سفر خسته بودم خوابم گرفت و ناگهان [صفحه ۳۱] غوغا و جنجالی شنیدم و دیدم غلامان مرا بیدا می کنند، با حال پریشان از خواب برخاستم و پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: وضع عجیبی پیش آمده است گروهی میان ما و قبر حائل شده و به سوی ما تیر پرتاب می کنند! من برخاستم تا آن وضع را بررسی کنم دیدم همانگونه است که آنها تعریف می کنند و این در اول شب از شبهای بیض بود، من هم دستور دادم که آنها را تیرباران کنند ولی تیر ما به سوی خود ما برمی گشت و هر یک از غلامان

که تیری می انـداخت آن تیر برمی گشت و صاحب خود را می کشت!! من از دیدن این منظره دچار وحشت و بی تابی شدم و تب و لرزش بـدن مرا فراگرفت لـذا در همـان وقت از کنـار قبر دور شـدم و خود را آمـاده کردم که متوکـل مرا به قتل خواهد رسانیـد زیرا مأموریت خود را به نحو مطلوب انجام نداده ام. ابوبریره گفت آنچه تو را از ناحیه متوکل به ترس انداخته برطرف گردیـد زیرا شب گذشـته متوکـل کشـته شـده و منتصـر در امر قتـل او معـاونت نمود، گفت من این را شـنیدم ولکن مرا از آن وحشت و لرزش عارضه ای حاصل شده که امید بقاء ندارم. ابوبریره گوید این گفتگو در اول روز بود و هنوز غروب نشده بود که دیزج وفـات یافت. [۴۲] . مـادر متوکـل برخلاـف پسـرش به علویین احسـان می نمود و به طور کلی اهل خیر و انفاق بود و خود نیز از سادات و نجبا به شـمار می رفت، ابن جوزی در تذکره خود از احمد بن خصـیب روایت عجیبی نقل کرده است که گفت من کاتب سـیده مادر متوکل بودم روزی خادمی از جانب سیده نزد من آمد و [صفحه ۳۲] کیسه ای که هزار اشرفی در داخل آن بود به من داد و گفت سیده می گوید این پول از پاکیزه ترین اموال من است میان مستحقین تقسیم کن و نام کسانی را هم که بدانها پول می دهی برای من بنویس تا بعد از این نیز اگر چنین اموالی داشته باشم بدانها تقسیم کنم. راوی گوید من به نزد رفقای خود آمدم و مستحقین را پرسیدم و نام آنها را یادداشت کردم و سیصد اشرفی

از پول آن کیسه را میان آنها تقسیم کردم و بقیه آن نزد من باقی ماند و نصف شب صدای در خانه را شنیدم و پرسیدم کیستی؟ گفت فلان مرد علوی هستم و او یکی از همسایگان من بود چون داخل شد گفتم چه کار داری؟ گفت گرسنه ام و من یک اشرفی به او دادم و او تشکر نمود و رفت. زوجه ام پرسید این مرد که در این موقع شب آمده بود؛ که بود؟ گفتم همسایه ما فلان مرد علوی است اظهار گرسنگی می کرد و من نیز یک اشرفی به او دادم و رفت! زوجه ام گریه کرد و گفت آیا تو شرم نکردی از چنین مردی که به تو رو آورده و استحقاق او را هم می دانی یک اشرفی به وی دادی؟ برخیز و هر چه از پول آن کیسه در نزد توست همه را به آن مرد علوی بده! سخن زن در من اثر نمود و برخاستم و عقبش رفتم و کیسه اشرفی را تماما به او دادم و چون به خانه برگشتم پشیمان شدم که اکنون این خبر به گوش متوکل می رسد و او از عداوتی که نسبت به علویین دارد مرا به قتل می رساند. زوجه ام گفت مترس به خدا توکل کن و به جد علویین پناه ببر ما در این گفتگو بودیم که در خانه زده شد و غلامان با چراغ ها و مشعل ها ظاهر شدند و گفتند سیده تو را خواسته است! [صفحه ۳۳] من هراسان برخاستم و روانه شدم و غلامان مرا از اطاق هائی مرور دادند و پشت پرده ای نگاه داشتند و خادم به من گفت سیده پشت پرده است

و مـن صـدای سـیده را شـنیدم کـه گریه می کرد و به من گفت: ای احمـد خداونـد به تـو و زوجه ات جزای خیر دهـد در این سـاعت که خوابیـده بودم پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نزد من آمـد و فرمود خداونـد به تو و به زوجه احمـد بن خصـیب جزای خیر دهد! بگو ببینم مطلب از چه قرار است؟ من قضـیه مرد علوی را با او نقل کردم و او گریه می کرد آنگاه به من جامه ها و دینارهائی داد و گفت این برای آن مرد علوی، این هم برای زوجه تو، این هم برای خودت و آنچه داده بود معادل یکصد هزار درهم بود من آنها را گرفتم و آمـدم به خانه آن مرد علوی و در خانه را زدم و او از داخل خانه صدا زد ای احمد آنچه را که آورده ای بده و در حالی که گریه می کرد بیرون آمد، من از علت گریه اش پرسـیدم گفت چون (از تو اشرفی ها را گرفته و) به منزل خود آمدم. زوجه ام پرسـید این چیست؟ و من او را از ماجرا آگاهش ساختم گفت برخیز دو رکعت نماز بخوانیم و درباره سـیده و زوجه اش و احمـد دعا کنیم پس نماز خوانده و دعاء کرده و خوابیدیم و من رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که فرمود درباره کسانی که به تو احسان نمودند سپاسگزاری کردی و الساعه چیزی برای تو می آورند آن را نیز قبول کن! [۴۳] . [صفحه ۳۴]

عزیمت امام از مدینه به سامراء

خلفای عباسی همیشه از نفوذ معنوی ائمه اطهار در دلهای مردم بیمناك بوده و کوشش می کردند

حتی الامکـان مقـام و منزلت روحـانی آنان را کاهش داده و مانع بسط و نفوذ معنویت خانـدان ولایت در میان جامعه اسـلامی باشـند بـدین جهت آنها را از مـدینه، به مرکز خلافت احضار کرده، و تحت نظر مسـتقیم خویش قرار می دادند چنانکه منصور دومین خلیفه عباسی و هارون الرشید و مأمون و معتصم به ترتیب حضرت صادق، امام کاظم و حضرت رضا و امام جواد علیهم السـلام را به مرکز خلافـت دعوت نموده و اعمـال و رفتـار آنهـا را زیر نظر می گرفتنـد و چه بسا که محبوسـشان می ساختنـد، متوکل نیز به پیروی از روش سیاسـی پدران خود تصـمیم گرفت امام هادی علیه السـلام را از مدینه به سامراء آورده و اعمال و رفتار او را کنترل نماید. از طرفی بنا به نقل مسعودی و دیگران بریحه عباس که امام جماعت حرمین بود از امام علی النقی علیه السـلام سعایت کرد و نامه هائی از مدینه به متوکل نوشت که اگر تو را علاقه ای به حرمین است دستور بده که علی بن محمد (علیهماالسـلام) را از اینجا بیرون کننـد زیرا او مردم را به سوی خود می خواند و طرفدارانش هم زیاد شده اند. [۴۴] . [صفحه ۳۵] همچنین شیخ مفید و دیگران نوشته اند که عبدالله بن محمد که والی مدینه بود (علاوه بر اینکه بدان حضرت آزار و اذیت می رسانید) به متوکل نیز نامه ای نوشـته و از وی سـعایت می نمود و چون امام هادی علیه السـلام از جریان نامه نگاری عبدالله آگاهی یافت آن حضـرت نیز به متوکل نامه ای مرقوم فرمود که والی مـدینه مرا اذیت می کنـد و آنچه درباره من به تو نوشـته است دروغ و افتراء است. متوکل نامه امام را

پاسخ نوشت و از او دعوت کرد که به سامراء نزد خلیفه بیاید و در این نامه مصلحه از آن حضرت دلجوئی نموده و اشاره کرد که خلیفه به قـدر و منزلت تو عـارف است و رعـایت خویشاونـدی و حق تو را لازم می دانـد. و آنچه موجب رفاه تو و خانواده ات باشـد فراهم می سـازد و منظورش از این رفتـار و احسـان به دست آوردن رضـای خـدا و ادای حق واجب شـما است که بر عهده او می باشد و خلیف دسـتور داد که عبدالله بن محمد را که از روی جهالت حق شـما را نشـناخته و مقام شـما را کوچک شمرده است معزول و برکنار سازنـد زیرا او شـما را به کاری متهم نموده که شـما از آن کار برکنار هستید و خلیفه می داند که شما راست می گوئیـد و خود را بدین کاری که (دعوی خلافت) متهم گشـته اید آماده ننموده اید و چنین خیال و آرزوئی هم نداریـد و خلیفه محمـد بن فضل را (به جای عبـدالله بن محمد) والی مدینه نمود و به او دسـتور داد که شـما را گرامی داشـته و بزرگ شمارد و فرمان شما را انجام دهد تا در نتیجه به سوی خدا و خلیفه تقرب جوید. ضمنا خلیفه مشتاق دیدار و زیارت شما است و دوست دارد که با شـما تجدید عهدی نموده و شـما را از نزدیک ببیند چنانچه شما نیز به چنین دیداری و ماندن در نزد او تـا هر زمـانی که خواسـته باشید مایـل هستیـد خود و کسـانی از خانواده و غلامانت را که به همراه آوردن آنها تمایل دارید برداشته و با کمال [صفحه ۳۶] آرامش و

آسودگی خیال به سوی خلیفه حرکت فرمائید و در مسیر خود نیز اختیار با خودتان است هر گونه خواستید راه را طی کنید و هر کجا خواستید فرود آئید و اگر خواستید یحیی بن هرثمه پیشکار مخصوص خلیفه نیز با لشگریان خود همراهتان بوده و در رکاب شما باشند و در این مورد نیز اختیار کار دست شما است و ما او را برای اطاعت شما خدمت تان فرستادیم پس از خدا طلب خیر نموده و کوچ کن و نزد ما بیا که هیچ یک از برادران و فرزندان و خانواده و نزدیکان خلیفه در نزد او محبوب تر و پسندیده تر از شما نیست و او نیز به کسی مهربانتر و خوش رفتارتر از شما نیست و کسی هم برای آرامش خاطر خلیفه بهتر از شما نیست! و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. و این نامه را ابراهیم بن عباس در سال ۲۴۳ هجری نوشت. [۴۵] . چون وفات امام هادی علیه السلام به اتفاق مورخین در سال ۲۵۴ بوده است چنانچه آن حضرت در سال ۲۴۳ به سامراء آمده باشند مدت ۱۱ سال در آن شهر توقف نموده اند ولی طبرسی و ابن شهرآشوب و مجلسی توقف امام را در سامراء در حدود ۲۰ سال دانسته و نوشته اند: و کان مقامه بسر من رای الی ان قبض (توفی) عشرین سنه واشهرا. [۴۶] و اگر چنین باشد آمدن آن حضرت از مدینه به سامراء باید در سال ۲۴۳ (اوائل حکومت متوکل) انجام گرفته باشد و در هر صورت امام علیه السلام به دستور و دعوت متوکل اجبارا از مدینه به سامراء عزیمت نموده است. امام هادی علیه السلام پس از

دریافت نـامه متوکـل آمـاده حرکت به سوی سـامراء شـد و یحیی بن هرثمه نیز همراه او بود تا به سامراء رسـیدند و متوکل (بر خلاف آن همه وعـده هـائی که داده بود) در روز اول خود را از آن حضـرت پنهان نمود و امام [صـفحه ۳۷] را در جائی که معروف به خان الصعالیک (کاروانسـرای گدایان) بود فرود آوردند و روز بعد به دسـتور متوکل خانه ای تخلیه کرده و بدانجا انتقال دادنـد. سـبط بن جوزی در مورد عزیمت امام علی النقی علیه السـلام از مـدینه به سوی سامراء در کتاب تذکره الخواص چنین می نویسد: علمای سـیر گویند که متوکل او را از مدینه رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به بغداد احضار کرد زیرا متوکل علی و اولادش را دشـمن داشت و از مقام و منزلت علی النقی علیه السـلام و میل مردم به او در مدینه آگاه بود و از آن بیمنـاک گردیـد بنـابراین یحیی بن هرثمه را خواست و گفت به مـدینه برو و اوضاع و احوال او را بنگر و به سوی ما روانه اش کن. یحیی گویـد: به مـدینه رفتم وقتی وارد شـهر شـدم ناگهان غوغائی برپا شد و مردم درباره علی النقی علیه السـلام بیمناک شـده و چنـان نـاله و شـیون نمودنـد که نظیر آن شـنیده نشـده بود زیرا که آن حضـرت به مردم نیکی می نمود و همیشه ملازم مسـجد پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم بود و هیچگونه میل و رغبتی نداشت. یحیی گوید: من آنها را آرام نمودم و قسم یاد کردم که مأموریت سوء و ناپسندی درباره او ندارم و برای وی هیچگونه اشکالی وجود ندارد

سپس منزل او را بازرسی کردم و در آنجا جز صحایف دعاء و کتب علمی چیز دیگری نیافتم آنگاه آن حضرت در نظر من بسیار بزرگ جلوه نمود و من خدمت او را بر خود لازم دانستم و با او خوشرفتاری نمودم و چون او را به بغداد آوردم ابتداء نزد اسحاق بن ابراهیم طاهری که والی بغداد بود بردم و او به من گفت: ای یحیی! این مرد از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است و متوکل هم کسی است که می شناسی اگر او را برای قتل این شخص تحریک کنی روز قیامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشمن تو خواهد بود، گفتم به خدا من از این شخص جز خیر و نیکوئی چیزی سراغ ندارم سپس آن حضرت را به سامراء آوردم و ورودمان را ابتداء به وصیف ترکی [صفحه ۳۸] (مشاور متوکل) خبر دادم وصیف گفت: ای یحیی به خدا سوگند اگر یک مو از سر او کم شود جز تو کسی مسئول نخواهد بود! پس من تعجب کردم که چگونه سخن او با سخن اسحاق ابراهیم (والی بغداد) موافق برد! و چون بر متوکل وارد شدم از وضع و حال وی پرسید و من او را از سیرت خوب و روش مسالمت آمیز و زهد و ورع (امام) و اینکه خانه اش را جستجو کردم و جز کتب دعاء چیز دیگری نیافتم و اهل مدینه بر او بیمناک بودند آگاه گردانیدم آنگاه متوکل او را اکرام نموده و صله اش را نیکو نمود و درباره اش نیکی فراوان کرد و در سامراء اسکان نمود. [۴۷]

. [صفحه ۳۹]

رفتار متوکل با امام هادی

امام هادی علیه السلام در مدت اقامت خود در سامراء ظاهرا مورد احترام متوکل و دیگران بود ولی متوکل دائما در صدد بود که برای آن حضرت بهانه ای جوید و نیرنگی بزند اما موفق نمی گردید. متوکل در موارد ضروری در امور قضائی و علمی و غیره از وجود امام استفاده می کرد که در صفحات آتی در فصول مناظرات و معجزات به پاره ای از آنها اشاره خواهد شد. ابن شهرآشوب و کلینی و دیگران از ابراهیم ابن محمد طاهری روایت کرده اند که متوکل به علت غده و دملی که (در گلویش) در آمده بود سخت بیمار شد به طوری که نزدیك بود به هلاکت رسد و کسی هم جرأت نمی کرد که چرك و خون آن زخم را به وسیله آهنی بیرون کشد مادرش نذر کرد که چنانچه فرزندش از این بیماری بهبودی یابد مقدار زیادی از مال خود را به ابی الحسن هادی علیه السلام بفرستد. فتح بن خاقان به متوکل گفت خوب است کسی را به نزد این شخص (امام علی النقی علیه السلام) بفرستی و علاج این درد را از او بپرسی چه بسا نزد او دوائی باشد و دستوری دهد که خداوند به این وسیله گشایشی حاصل کند. متوکل گفت بفرستید و بپرسید، فرستاده متوکل رفت و برگشت و گفت [صفحه ۴۰] مقداری سرگین گوسفند (یا فشرده روغن) را با گلاب مخلوط کنید و روی زخم بگذارید که به خواست خدا نافع خواهد بود. کسانی که در اطراف متوکل حضور داشتند از این سخن خندیدند و این نوع معالجه را مسخره نمودند! فتح بن خاقان گفت تجربه این کار ضرری ندارد و

به خدا من امیدوارم که با این عمل بهبودی حاصل شود پس دستور امام را انجام دادند و آن غده سر باز کرد و هر چه چرک و خون در داخل آن بود بیرون آمد و متوکل راحت شد و زخمش بهبودی یافت و به مادرش مژده دادند که فرزندش سلامت خود را بازیافت و او هم ده هزار دینار از مال خود را در کیسه ای سر به مهر برای حضرت هادی علیه السلام فرستاد. پس از چند روز بطحائی (یکی از نواده های امام حسن مجتبی علیه السلام از طرفداران بنی عباس بود) نزد متوکل از امام هادی سعایت و بدگوئی کرد و گفت اکنون در منزل او اموال و اسلحه جمع شده است (و قصد خروج دارد) متوکل به دربانان مخصوص خود سعید دستور داد که هنگام شب غفله داخل خانه آن حضرت شود و هر چه مال و سلاح یابد بگیرد و نزد او ببرد! راوی گوید سعید گفت من شبانه به خانه حضرت هادی علیه السلام رفتم و با نردبانی که همراه داشتم به پشت بام بالا رفته و از پله ها پایین آمدم و به علت تاریکی نمی دانستم چگونه و از چه راهی وارد خانه شوم و در این موقع ابوالحسن علیه السلام صدا زد: ای سعید همانجا باش تا برایت شمع بیاورند و بلافاصله شمع آوردند و من پایین رفتم و وارد حیاط شدم و دیدم آن حضرت جبه ای از پشم پوشیده و کلاهی از پشم بر سر نهاده و سجاده اش هم روی حصیر قرار گرفته و خود نیز رو به قبله است و به من فرمود این اطاقها در اختیار تو است من داخل اطاقها

شـدم و همه را بازرسـی کردم و جز کیسه پولی که به مهر مـادر متوکـل بود و کیسه دیگری چیزی نیافتم ابوالحسن هادی علیه السلام دوباره فرمود [صفحه ۴۱] مصلی را هم نگاه کن من سجاده را بلند کردم و دیدم که یک قبضه شمشیر که داخل غلاف بود زیر آن است آنگـاه شمشـیر و آن دو کیسه را برداشـته و آنهـا را نزد متوکـل بردم. چون چشم متوکل به مهر مادرش که بر کیسه بود افتاد او را احضارش کرد و قضـیه را جویا شـد مادرش گفت موقعی که تو بیمار بودی من نذر کردم که اگر بهبودی حاصـل کنی ده هزار دینـار از اموال شخصـی خود را برای او بفرسـتم و چون تو سـلامت خود را بازیـافتی من به نـذر خود وفا کردم. متوکـل کیسه دیگر را هم بـاز کرد و چهارصـد دینار داخل آن بود آنگاه دسـتور داد کیسه دیگری از پول هم به آن ها اضافه کردند و به من گفت این ها را با همین شمشـیر بار دیگر به نزد ابی الحسن هادی علیه السـلام بازگردان! سعید گوید من اموال را خدمت حضـرت هادی علیه السلام بردم و از آن جانب شرمنده بودم و عرض کردم: ای سید من برای من سخت گران است که بدون اجازه داخل خانه شـما شدم ولی چه کنم که چاره ای نداشـتم حضـرت فرمود: و سـیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون. ستمگران به زودی خواهند دانست که چه سرنوشتی دارند. [۴۸] . همچنین مسعودی در مروج الذهب و ابن خلکان در تاریخ خود روایت کرده اند که در نزد متوکل از امام هادی علیه السلام سعایت نمودند که در منزل او اسلحه و

نامه های زیادی است که شیعیانش از قم برای او فرستاده اند و آن جانب قصد خروج دارد متوکل گروهی از مأمورین خود را شبانه به خانه او فرستاد و آن ها به خانه هجوم آورده و هر چه بازرسی کردند چیزی نیافتند و امام را دیدند در حجره ای روی خاک و شن نشسته و در به روی خود بسته و جامه پشمی پوشیده و توجهش به خداوند است و مشغول تلاوت آیات قرآن می باشد، آن [صفحه ۴۲] گاه آن بزرگوار را با آن حال مأخوذ داشته و نزد متوکل بردند و گفتند ما به خانه اش ریختیم و چیزی نیافتیم و دیدیم رو به قبله نشسته و تلاوت قرآن می کرد و متوکل در آن موقع شب مشغول شرب خمر بود چون امام را دید احترامش کرد و تعظیم نمود و او را در پهلوی خود نشانید و جام شراب را به او تعارف کرد!! حضرت فرمود: و الله ما یخامر لحمی و دمی قط فاعفنی. به خدا سوگند هرگز شراب با گوشت و خون من مخلوط نشده است مرا معفو دار، متوکل او را معفو داشت و آن گاه گفت پس برای من شعر بخوان! امام فرمود: انی قلیل الروایه للشعر (من کم تر شعر حفظ دارم) متوکل گفت از این چاره ای نیست حضرت چون اصرار متوکل را دید چنین فرمود: [۴۹] . ۱- انظر ماذا تری ایها الرجل و کن علی حذر من قبل تنتقل ۲- و قدم الزاد من خیر تسربه فکل ساکن دار سوف یرتحل ۳- و انظر الی معشر باتو علی دعه فاصبحوا فی الثری رهنا بما عملوا ۴- بنوا، فلم ینفع البنیان و

ادخروا مالا فلم يغنهم لما انقضى الاجل ۵- باتوا على قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل ۶- و استنزلوا بعد عز عن معاقلهم الى مقابرهم يا بئس ما نزلوا ۷- ناداهم صارخ من بعد دفنهم اين الاسره و التيجان و الحلل ۸- اين الوجوه التى كانت محجبه من دونها تضرب الاستار و الكلل [صفحه ۴۳] ۹- فافصح القبر عنهم حين سائلهم تلك الوجوه عليها الدود تنتقل ۱۰- قد طال ما اكلوا فيها و ما شربوا فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا ۱۱- و طال ما كنزوا الاموال و ادخروا فخلفوها على الاعداء و ارتحلوا ۱۲- و طال ما شيدوا دورا لتحصنهم ففارقوا الدور و الاهلين و انتقلوا ۱۳- اضحت مساكنهم وحشا معطله و ساكنوا الى الاجداث قد رحلوا ۱۴- سل الخليفه اذ وافت منيته اين الجنود و اين الخيل و الخول ۱۵- اين الكنوز التى كانت مفاتحها تنوء بالعصبه المقوين لو حملوا ۱۶- اين العبيد التى ارصدتهم عددا اين الحديد و اين البيض و الاسل ۱۷- اين الفوارس و الغلمان ما صنعوا اين الصوارم و الخطيه الذبل ۱۸- اين الكفاه ألم يكفوا خليفتهم لما راوه صريعا و هو يبتهل ۱۹- اين الكماه التى ما جو اذا غضبوا اين الحماه التى تحمى بها الدول ۲۰- اين الرماه ألم تمنع باسهمهم لما اتتک سهام الموت تنتصل ۲۱- هيهات ما منعوا ضيما و لا دفعوا عنك المنيه اذ وافى بك الاجل ۲۲- و لا الرشى دفعتها عنك لو بذلوا و لا الرقى نفعت فيها و لا الحيل ۲۳- ما ساعدوك و لا واساك اقربهم بل سلموك لها يا قبح ما فعلوا ۲۴- ما بال قبرك

لا- يأتى بها احد و لا يطوف به من بينهم رجل ۲۵- ما بال ذكرك منسيا و مطرحا و كلهم باقتام المال قد شغلوا ۲۶- ما بال قبرك وحشا لا انيس به يغشاك من كنفيه الروح و الوهل ۲۷- لا تنكرن فما دامت على ملك الا اناخ عليه الموت و الوجل ۲۸- و كيف يرجو دوام العيش متصلا و روحه بحبال الموت متصل ۲۹- و جسمه للبانات الردى غرض و ملكه زائل عنه و منتقل ترجمه ابيات: ۱- ای مرد نگاه کن چه می بینی و پیش از آنکه (از دنیا) منتقل شوی [صفحه ۴۴] برحذر باش. ۲- از خیر و نیکی توشه ای پیش فرست که به وسیله آن شادمان شوی که هر ساکن خانه ای به زودی کوچ کند. ۳- و به گروهی نگاه کن که شب را به آرامش به سر بردند و صبحگاه در خاک افتادند (مردند) و در گرو عمل خویش قرار گرفتند. ۴- بناهائی ساختند و آن بنا سودی نبخشید و مالی جمع کردند پس چون عمرشان سپری شد آن مال آنها را بی نیاز نگردانید. ۵- در قله های کوهها (در پناهگاه ها) بیتوته کردند و مردان دلاوری از آنها نگهبانی نمودند ولی آن قله ها بر آنها (موقع مرگ) سودی نبخشید. ۶- پس از عزت و بزرگی از آن پناهگاه ها به سوی قبرهایشان فرود آورده شدند چه زشت است این فرود آمدن. ۷- پس از دفن آنها فریاد کننده ای صدا زد کجا شد آن تخت ها و تاج ها و زیورها؟ ۸- کجا است آن صورتهائی که پوشیده شده بود و برای آنها پرده ها و پشه بندها می زدند. ۹- پس قبر با زبان فصیح به آنها

پاسخ داد که این همان صورتها است که کرمها در آن جابجا می شونـد. ۱۰- این گروه در دنیا خوردند و نوشیدند و پس از آنکه زیاد خوردنـد خود آنها خوراك کرمهای زمین شدند. ۱۱- چه بسیار اموالی انباشتند و ذخیره کردند و سپس آنها را به دشمنان گذاشته و رحلت کردند. ۱۲- و بسیار خانه های محکمی ساختنـد که آنها را در پناه گیرد ولی از آن خانه ها و اهل آنها مفارقت کرده و (به قبر) منتقل شدند. [صفحه ۴۵] ۱۳- مساکنشان خالی و عاطل مانـد و ساکنین آنها به سوی قبرها کوچ کردند. ۱۴- از خلیفه موقعی که مرگش فرارسد بپرس کجا است لشگریان و سواران و محافظین تو؟ ۱۵- کجا است آن گنج هائی که کلیدهای آنها برای گروهی که آن را حمل می کردنـد سنگین می نمود. ۱۶- کجا است غلامانی که آنها را به نگهبانی گماردی در حالی که ذخیره تو بودنـد و کجا است آن تیغ ها و شمشیرها؟ ۱۷- کجا است سواران و غلامان چکار کردنـد کجا است شمشیرها و نیزه های باریك؟ ۱۸- کجا است آن کفایت کننـدگان آیا موقعی که خلیفه شان را دیدنـد به زمین افتاده و در حال زاری است کفایت نکردنـد؟ ۱۹- کجا است آن شجاعان مسلح که چون خشمگین می شدنـد (مانند دریا) موج می زدنـد و کجا است آن حامیانی که دولتها به وسیله آنها حمایت می شدنـد؟ ۲۰- کجا است آن تیرانـدازان آیا موقعی که تیرهای مرگ تو را هـدف قرار دادنـد آنها با تیرهای خود مانع نگردیدنـد؟ ۲۱- هیهات که آنها ظلم و ستم را مانع نشدند و مرگ را از تو وقتی که اجلت فرارسید دفع نکردند. ۲۲-

نه رشوه هائی که دادند آن را از تو دفع کرد و نه افسون ها و حیله ها در مورد مرگ به تو سود بخشید. ۲۳- نزدیکترین آنها تو را کمک نکردند و با تو مواسات ننمودند بلکه تو را تسلیم مرگ کردند و چه کار زشتی نمودند! [صفحه ۴۶] ۲۴- چگونه است قبر تو که کسی نزدیک آن نشود و از میان آنها کسی از آن گذر نکند! ۲۵- چگونه است یاد تو که فراموش و متروک شده و همه آنان به تقسیم اموال تو مشغول گشته اند. ۲۶- چگونه است قبر تو که بدون مونس مانده و از دو طرف آن تو را ترس و واهمه احاطه کرده است. ۲۷- منکر این امر مباش که ملک و حکومت به هیچ پادشاهی دوام نیافت جز این که شتر مرگ و ترس بر در خانه او خوابید. ۲۸- و چگونه دوام عیش را امیدوار است در حالیکه روح او به ریسمانهای مرگ متصل است؟ ۲۹- و جسمش هدف تیرهای مرگ قرار گرفته و ملکش زائل و به دیگری منتقل گردد.؟ متوکل از شنیدن این اشعار منقلب گردید و چنان گریه کرد که اشک چشمش ریشش را تر نمود و همه حاضرین نیز گریه کردند آنگاه دستور داد شراب را برداشتند و به امام عرض کرد یا اباالحسن شما قرضی دارید؟ فرمود بلی چهار هزار دینار متوکل دستور پرداخت آن را داد و آن حضرت را با اکرام و احترام روانه منزلش نمود. [۵۰] . متوکل دائما مزاحم امام هادی علیه السلام بود و در مواقعی هم سعی می کرد او را در انظار دیگران حقیر و کوچک جلوه دهد تا

عظمت مقام خلافت در میان مردم محفوظ بماند چنانکه سید بن طاوس از زرافه حاجب متوکل که باطنا مذهب تشیع داشت نقل می کند که گفت فتح بن خاقان در میان تمام بزرگان و رجال [صفحه ۴۷] حکومت حتی در میان فرزندان و خویشان متوکل مقامی بلند داشت و متوکل برای نمایاندن مقام او به مردم و همچنین تحقیر نمودن امام هادی علیه السلام روزی در سامراء که هوا نیز خیلی گرم بود دستور داد که امراء و فرماندهان و لشگریان و همچنین سایر مردم (من جمله امام علیه السلام) در رکاب متوکل و فتح بن خاقان که سواره بودند پیاده راه بروند و آنها نیز چنین کردند. زرافه گوید امام هادی علیه السلام نیز در میان اشراف و بزرگان بود و آن روز در اثر گرما و پیاده روی مشقت و زحمت زیادی به او رسید من چون چنین دیدم نزدیکش رفتم و عرض کردم: ای مولای من به خدا بر من سخت و گران است از آنچه به شما از جانب این طاغیان می رسد و شما را به زحمت و تعب می اندازند و دست آن حضرت را گرفتم و او دست مبارکش را بر دوش من نهاده و راه می رفت و فرمود: ای زرافه ناقه صالح نزد خدا از من گرامی تر نیست و قدر من نزد خدا بزرگتر از آن است. زرافه گوید من ضمن راه رفتن از امام سؤالاتی می نمودم و از بیانات او بهره مند می شدم تا اینکه متوکل پیاده شد و مردم را مرخص نمود و دستور داد که به خانه خود روند و هر کس مرکب خود را آورده و سوار شد من نیز

استری برای امام هادی علیه السلام آوردم و سوار شد و من هم سوار شدم و حضرت را به منزلش رسانیده و آنگاه به خانه خود رفتم و برای فرزندان من معلمی بود که اهل علم و فضائل و متشیع بود و مرا عادت چنان بود که موقع غذا خوردن او را نیز احضار می کردم و با هم طعام می خوردیم آن روز هم موقع صرف غذا جریان سوار شدن متوکل و فتح بن خاقان و پیاده رفتن اشراف و بزرگان آنچه را که با امام هادی علیه السلام مذاکره کرده و از آن حضرت درباره گرامی بودن وی از ناقه صالح در نزد خدای تعالی شنیده بودم به معلم بازگو می کردم که معلم دست از غذا کشید و گفت تو را به خدا این سخن را از خود امام شنیدی؟ گفتم به خدا که از [صفحه ۴۸] آن حضرت شنیدم! معلم گفت پس بدانکه متوکل بیش از سه روز زنده نخواهد بود و به هلاکت خواهد رسید و برخیز و فکر کار خود باش و آنچه از اموال و غیره داری در محل امنی بسپار که در اثر مرگ او مبادا اموال تو به غارت رود؟ گفتم تو این سخن از کجا می گوئی و چگونه دانستی؟ گفت مگر قرآن نمی خوانی که خداوند در داستان قوم صالح و ناقه او فرماید: تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام ذلک وعد غیر مکذوب [۵۱] (صالح گفت سه روز در خانه هایتان زندگی کنید این وعده ای است بدون دروغ) و جائز نیست که سخن امام باطل و بیهوده باشد. زرافه گوید به خدا روز سیم منتصر (پسر متوکل) با غلامان مخصوص به

مجلس متوکـل ریخته و او را بـا فتـح بن خاقـان قطعه قطعه کردنـد که از یکـدیگر شـناخته نشدنـد و سـپس من امام هادی علیه السـلام را ملاقـات کرده و سـخن معلـم را بـه حضـرت عرضـه داشـتم فرمـود راست گفته من آن روز بر متوکـل نفرین کردم و خداوند مستجاب فرمود. [۵۲] . [صفحه ۴۹]

قتل متوکل

به طوری که مورخین نوشـته انـد رفتار متوکل با کسان دیگر چندان خوش نبوده و حتی معاشـرین و ندمای او هم از دست وی معذب و گرفتار بودند و گویا به بیماری سادیسم مبتلا بوده است چنانچه مؤلف منتخب التواریخ از تاریخ حبیب السـیر نقل می کنـد که او گـاهی دسـتور می داد حیوان درنـده را در میان مجلس بزم برای وحشت حاضـرین رها می کردنـد و یا ماری را در آستین کسـی سـر می دادند و چنانچه به او گزندی می رسـید با تریاق مداوا می نمودند و گاهی سبوئی را که پر از عقرب بود می شکسـتند و آن جـانوران در مجلس پراکنـده می شدنـد و متوکـل از این مناظر لـذت می برد. [۵۳] . همچنین متوکـل بنا به بغض و عداوتی که با علی علیه السلام و اولاد او داشت در مجالس بزم خود گاهی حضرت امیر علیه السلام را ناسزا می گفت و دلقک خود را وادار می کرد که ادای آن حضرت را درآورد و مسخره نماید! ابن اثیر در تاریخ خود می نویسد عباده دلقک متوکل برای اسـتهزاء علی علیه السلام روی شکم خود زیر جامه اش بالشی می بست و در پیش متوکل می رقصید مغنی ها هم می خواندنـد و متوکـل شـراب می خورد و می خندیـد روزی که چنین برنـامه ای را اجرا می کردنـد منتصـر (پسـر متوکل) در مجلس حاضر بود [صفحه ۵۰] به دلقک

اشاره نمود و او را تهدید کرد و او از ترس ساکت شد متوکل پرسید موضوع چیست؟ دلقک او را از این امر آگاه نمود منتصر به پدرش گفت آن کسی که مورد مسخره قرار گرفته و مردم می خندند پسرعموی تو و بزرگ خاندان تو است و فخر تو به وجود او است و اگر هم خواستی خودت گوشت او را بخور و به این سگ و امثال او نخوران، متوکل به مغنی ها گفت همگی این شعر را با هم بخوانید: غار الفتی لابن عمه رأس الفتی فی حر امه [۵۴] . و این امر از جمله موجباتی شد که منتصر خون متوکل را حلال شمرده و او را به قتل رساند. [۵۵] . دمیری نیز می نویسد روزی متوکل به حسب عادت خود نام امیرالمؤمنین علیه السلام را برده و بدان حضرت جسارت نمود محمد منتصر فرزند متوکل در آن مجلس حاضر بود چون سخن پدرش را شنید رنگش متغیر شد و نسبت به پدرش خشمگین گردید متوکل او را دشنامش داد و این بیت انشاد نمود: غضب اللفتی لابن عمه رأس الفتی فی حر امه منتصر به قتل پدر تصمیم گرفت و در نهان با چند تن از غلامان خاص متوکل نقشه قتل او را طرح کرد و شبی که متوکل در قصر خود با ندیمانش مشغول شرب خمر بوده و او را حالت سکر و مستی فرا گرفته بود بغاء صغیر داخل شد و ندیمان را مرخص نمود و آنها همگی بیرون رفتند مگر فتح بن خاقان که در نزد متوکل بماند آنگاه غلامانی که آماده کشتن متوکل بودند با شمشیرهای برهنه داخل شده

و بر متوکل هجوم آوردند فتح بن خاقان که چنین [صفحه ۵۱] دید خود را بر روی متوکل انداخت و فریاد کشید وای بر شما می خواهید امیرالمؤمنین را بکشید! غلامان بدون اعتناء به فریاد او هر دو را قطعه قطعه کردند و سپس به نزد منتصر رفته و بر او به خلافت سلام کردند. قتل متوکل سه ساعت از شب گذشته در ماه شوال سال ۲۴۷ واقع گردید و او در سن چهل و یک سالگی پس از پانزده سال حکومت بدین ترتیب به هلاکت رسید. [۵۶] . شیخ طوسی از ابوالفضل شیبانی روایت می کند که گفت روزی منتصر از پدرش متوکل شنید که آن خبیث به حضرت زهرا علیهاالسلام ناسزا می گفت!! منتصر از مردی (یکی از علماء) پرسید که تکلیف او چیست؟ آن شخص گفت البته قتل متوکل (به علت ناسزاگوئی به حضرت زهرا علیهاالسلام) واجب است ولی این را هم بدان که اگر کسی پدر خود را بکشد عمر طولانی نمی کند منتصر گفت اگر قتل متوکل اطاعت امر خدا باشد من از طولانی نبودن عمرم باکی ندارم پس او را به قتل رسانید و بعد او هفت ماه زنده ماند. [۵۷] . باری پس از قتل متوکل پسرش محمد منتصر در سن ۲۵ سالگی به جای پدر نشست و دو برادر خود (معتز و مؤید) را که متوکل آنها را پس از وی ولیعهد قرار داده بود از ولایتعهدی خلع نمود. منتصر برخلاف پدرش رئوف و مهربان بود و مخصوصا بر علویین احسان و بخشش زیادی نمود و آنها را از پریشانی رها ساخت و هیچکس را از زیارت قبر حسین علیه السلام

ممانعت ننمود و فدک را نیز به اولاد آن حضرت برگردانید که در این مورد یزید مهلبی گوید: و لقد بررت الطالبیه بعد ما ذموا زمانا بعدها و زمانا و رددت ألفه هشام فرأیتهم بعد العداوه بینهم اخوانا [صفحه ۵۲] یعنی به طالبیین نیکی نمودی پس از آنکه آنها مذمت شدند زمانی بعد از زمانی و میان بنی هاشم الفت و محبت را برگردانیدی لذا آنها را می بینی که در میانشان پس از دشمنی دوستی برقرار شده است. و از عجایب اینکه روزی منتصر دستور داد فرشهائی از خزانه متوکل بیرون آوردند و مجلس را با آنها مفروش ساختند و در وسط یکی از فرشها شکل دائره ای بود و در داخل دائره صورت سواری نقاشی شده بود که تاجی بر سر داشت و در اطراف دائره کلماتی به فارسی نوشته شده بود منتصر کسی را طلبید که آن نوشته را بخواند آن کس آمد و آن را نگاه کرد و چهره اش گرفته شد! منتصر گفت این چیست؟ گفت اینها معنی ندارد! منتصر اصرار کرد آن کس گفت نوشته شده است که من شیرویه پسر کسری بن هرمز هستم پدرم را کشتم و بیش از شش ماه از سلطنت بهره مند نشدم! منتصر از شنیدن این سخن رنگش دیگرگون شد و دستور داد آن فرش را که طلاباف بود بسوزانیدند. [۵۸] .

ابوالفرج اصفهانی نیز در مقاتل الطالبیین می نویسد چون منتصر به خاندان ابیطالب علاقه مند بوده و با کارهای پدرش مخالف بود لذا تا جائی که ما اطلاع داریم به فرزندان ابیطالب اذیت و آزاری نکرد و از آنها کسی را به قتل نرسانید و زندانی هم

ننمود. [۵۹] . منتصر پس از شش ماه همچنانکه آن عالم گفته بود بیمار گردید و به طوری که نوشته اند او را مسموم نمودند و در ربیع الثانی سال ۲۴۸ درگذشت و به جای او دوازدهمین خلیفه عباسی احمد بن معتصم (عموی منتصر و معروف به مستعین بالله) به تخت خلافت نشست. مستعین مردی هوسران و عیاش بود پس از چندی دستگاه خلافت را از سامراء به بغداد انتقال داد ولی در سال ۲۵۱ در غیاب او در سامراء موالی وی به [صفحه ۵۳] زبیر بن متوکل ملقب به معتز بالله بیعت نمودند و معتز برادر خود مؤید را ولیعهد خویش گردانید آنگاه لشگری برای محاربه با مستعین به سوی بغداد فرستاد و در این جنگ شکست مستعین آشکار شد و محمد بن عبدالله بن طاهر که مستعین در خانه او سکونت داشت به معتز نامه ای نوشت و صحبت از صلح نمود آنگاه شرایطی میان معتز و مستعین برای مصالحه مقرر گشت و در محرم سال ۲۵۲ مستعین پس از آنکه در حدود چهار سال از حکومت او گذشته بود خود را از خلافت خلع کرد و به جانب واسط رفت و معتز او را از واسط به سامراء طلبید و پیش از آنکه وارد سامراء شود سعید حاجب را به استقبال او فرستاد و محرمانه دستور قتل وی را صادر کرد! سعید در نزدیکی سامراء مستعین را ملاقات نمود و او را از محمل بیرون کشید و پس از آنکه چند تازیانه بر او زد سرش را از تن جدا نموده و نزد معتز آورد و بدین ترتیب مستعین در ۳۵ سالگی به دستور

معتز مقتول گردیـد و خود معتز نیز پس از سه سال و چنـد ماه حکومت در سن ۳۴ سالگی به وسـیله صالح ابن وصیف به وضع فجیعی به هلاکت رسید. [۶۰] . [صفحه ۵۴]

احتجاجات و مناظرات

۱- ابن شـهرآشوب و کلینی و شـیخ حرانی بـا مختصـر اختلافی نقل کرده انـد که متوکل بیمار شـد و نـذر کرد اگر خـدا او را عافیت بخشـد مقـدار زیادی از مال خود را صـدقه دهـد چون بهبودی یافت از فقهاء پرسـید که مال زیاد به چه مقدار گفته می شود؟ فقهاء اختلاف کردنـد یکی گفت صـد هزار، دیگری گفت ده هزار و در این مورد سـخنان مختلفی گفتنـد به طوری که امر بر او مشـتبه شـد! حسن که حاجب متوکل بود به او گفت اگر من پاسـخ صـحیحی به تو بیاورم به من چه می دهی؟ متوکل گفت ده هزار درهم و الا تو را صد شـلاق می زنم! حسن بدین شـرط راضـی شد و خدمت ابوالحسن علیه السلام آمد و مسأله را از وی پرسید، حضرت فرمود به متوکل بگو هشتاد درهم تصدق کند چون این مطلب را به متوکل گفت پرسید به چه دلیل؟ فرستاده دوباره به خدمت امام هادی علیه السلام رسید و از علت آن جویا شد امام فرمود دلیلش گفتار خدای تعالی است که به پیغمبرش فرماید: لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره [۶۱] . خداوند شما را در موارد زیادی (جنگها) کمک نمود. [صفحه ۵۵] و ما غزوات رسول خدا را شـمردیم تا هشـتاد رسـید و خدا آن را کثیر نامیده است. حاجب متوکل برگشت و پاسخ امام را به وی گفت متوکل شاد و مسرور شد و ده

هزار درهم به او بخشید. [۶۲] . ۲- طبرسی در کتاب احتجاج نقل می کند که یک مرد نصرانی با یک زن مسلمانی مرتکب فجور شده بود چون او را نزد متوکل آوردند خواست بر او حد شرعی جاری کند ولی مرد نصرانی فورا اسلام آورد! یحیی بن اکثم که بزرگ قضات و فقهاء بود گفت اکنون که این شخص ایمان آورد دیگر جرمی از گذشته بر او باقی نمی ماند و هر چه بوده بخشوده گشت. یکی از فقهاء گفت باید به او سه نوع حد زده شود و دیگران نیز سخنانی بگفتند متوکل دستور داد این مسأله را نوشته و از امام هادی علیه السلام سؤال نمایند. چون حضرت نامه را مطالعه نمود در پاسخ آن مرقوم فرمود: آن مرد نصرانی را به قصد کشت بزنند تا بمیرد موقعی که فتوای امام بدانها رسید یحیی بن اکثم و فقهای دیگر منکر آن شده و به متوکل گفتند چنین حکمی از قرآن و اخبار به دست نمی آید از وی بپرس به چه دلیلی این حکم را داده است؟ متوکل برای بار دوم به امام هادی علیه السلام نوشت که فقهاء این حکم را به علت اینکه اخبار و قرآن به آن حاکی نیست قبول ندارند برای ما بنویسید چه دلیلی بر صدور چنین حکمی دارید؟ حضرت در جوابش فرمود بدین دلیل که خدای تعالی در کتاب خود فرماید: بسم الله الرحمن الرحیم فلما راوا بأسنا قالوا امنا بالله وحده و کفرنا [صفحه ۵۶] بما کنا به مشرکین - فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا بأسنا [۶۳] . چون کافران عذاب ما را دیدند گفتند به خدای واحد

ایمان آوردیم و به آنچه شریک خدا قرار می دادیم کافر شدیم ولی ایمان آن ها پس از آنکه عذاب ما را دیدند بدانها سودی نبخشید. متوکل نامه امام را که خواند دستور داد مرد نصرانی را آن قدر زدند تا چشم از جهان فروبست. [۶۴] . ۳- مؤلف منتخف التواریخ از شرح شافیه ابی خراس نقل کرده است که قیصر روم به یکی از خلفای بنی عباس نامه ای نوشت که ما، در انجیل دیده ایم که هر کس آن سوره ای را که فاقد این هفت حرف (ث، ج، خ، ز، ش، ظ، ف،) باشد بخواند خداوند جسد او را به آتش دوزخ حرام گرداند و ما هر چه جویا شدیم آن سوره را که فاقد این حروف باشد در توراه و زبور و انجیل نیافتیم آیا شما در کتب خود چنین سوره ای را دیده اید؟ خلیفه علماء را جمع کرد و این مسأله را از آنها پرسید و آن ها نتوانستند پاسخی دهند تا اینکه از حضرت علی بن محمد علیهماالسلام سؤال کردند فرمود سوره حمد است که هیچ یک از این حروف در کلمات آن نیست. عرض کردند: حکمت نبودن این حروف هفتگانه در این سوره مبارکه چیست؟ فرمود مقصود از ث، ثبور (هلاکت) است و مقصود از ج، جهیم (دوزخ) است و مقصود از خ، خبیث است و مقصود از ز، زقوم و مقصود از ش، شقاوت و مقصود از ظ، ظلمت و مقصود از ف، فرقت یا آفت است! پاسخ امام را به قیصر روم فرستادند و چون نامه به دست او رسید بسیار مسرور شد و اسلام آورد و به دین اسلام از دنیا رفت. [۶۵] .

[صفحه ۵۷] ۴- متوکل روزی یک کاتب نصرانی را با کنیه اش صدا زد و گفت ابانوح. اطرافیان گفتند اهل کتاب را نباید با کنیه صدا زد متوکل از فقهاء استفتاء نمود و آن ها اختلاف کردند، متوکل کسی را به نزد ابوالحسن فرستاد تا نظر او را جویا شود حضرت توقیع فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم - تبت یدا ابی لهب متوکل دانست که اهل کتاب را با کنیه خواندن جائز است زیرا خداوند کافر (ابولهب) را با کنیه خوانده است. [۶۶] . ۵- امام هادی علیه السلام شنیده بود که یکی از شیعیان وی که مرد فقیه و دانشمندی بود با یکی از ناصبیان و مخالفان آن حضرت مناظره کرده و او را مغلوب و رسوا ساخته بود. روزی که گروهی از علویین و بنی هاشم و دیگران در حضور آن حضرت بودند آن مرد عالم وارد شد و امام او را بالای مجلس برد و کنار خود نشانید و حاضرین از مشاهده این عمل ناراحت شدند و بزرگ آنان به حضرت عرض کرد که ای پسر رسول خدا آیا یک شخص عامی را بر طالبیین و اولاد عباس مقدم می داری؟ امام علی النقی علیه السلام فرمود شما بترسید از جمله آن کسانی باشید که خداوند درباره آنها فرموده است: الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون. [۶۷] . آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (تورات) داشتند دعوت شدند به سوی کتاب خدا که میان آنها داوری کند پس برگردیدند و گروهی از آنها در حالی که اعراض کننده بودند (نبی اکرم

صلی الله علیه و آله و سلم) یهودیان را به اسلام دعوت کرد گفتند تو به کدام دینی گفت به دین ابراهیم گفتند ابراهیم یهودی بود فرمود چنین نیست [صفحه ۵۸] توراه را بیاورید تا در این مورد حکم کند و آنها طفره رفتند و نپذیرفتند.) آیا شما به قضاوت کتاب خدا (قرآن) در این باره راضی هستید؟ عرض کردند بلی! فرمود مگر خداوند نمی فرماید: یآ ایها الذین امنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم. [۶۸] . ای کسانی که ایمان آورده اید زمانی که به شما گفته شود در مجالس جا باز کنید پس مکان را وسعت دهید تا خداوند برای شما مکانتان را (در بهشت) وسعت دهد تا اینکه دنبال آیه فرماید: یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات خداوند درجات مؤمنین و کسانی را که به آنها علم داده شده بالا می برد. بنابراین در نظر خداوند تعالی درجه مؤمنین که دانشمند باشد از درجه غیر مؤمن بلندتر است پس به من بگوئید آیا این آیه می گوید خداوند درجات کسانی را که ایمان آورده و عالم هستند بالا می برد یا درجات کسانی را که دارای حسب و نسب شریفی هستند؟ هم چنین خداوند فرماید: هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون [۶۹] آیا دانشمندان با نادانان یکسانند؟ در این صورت شما چرا به من اعتراض می کنید که شخص عالمی را در صدر مجلس جای داده ام در حالی که خداوند تعالی مقام او را بالا برده است و البته منزلت این مرد فقیه و دانشمند که آن شخص ناصبی را در مناظره محکوم نموده است از هر

حسب نسب شریفی برتر خواهد بود. بزرگ عباسیان گفت: ای پسر پیغمبر تو کسی را از ما شریف تر قرار دادی که حسب و نسبی مانند حسب و نسب ما ندارد در صورتی که دین اسلام کسانی را که دارای حسب و نسب شریف هستند بر اشخاصی که از نظر حسب و نسب پست و حقیرند مقدم می دارد! [صفحه ۵۹] امام هادی علیه السلام فرمود سبحان الله مگر (جد شما) عباس با ابوبکر بیعت نکرد در صورتی که ابوبکر از قبیله تیم و عباس از بنی هاشم بود و یا عبدالله بن عباس خدمتگزار عمر بن خطاب نبود در حالیکه عبدالله هاشمی نسب و عمر عدوی بود و باز چرا عمر در شورای خود کسانی را که از قریش نبودند جای داد و عباس را عضو شوراء ننمود؟ اگر این عمل ما که یک شخص غیر هاشمی را بر هاشمی ترجیح دادیم در نظر شما کار درستی نباشد پس بیعت نمودن عباس را با ابوبکر و خدمتگزاری عبدالله بن عباس را با عمر بعد از آنکه با او بیعت نموده بود باید کار غلط و نادرستی بدانید و چنانچه عمل آنها جائز باشد این عمل ما نیز جائز است. راوی گوید (آن شخص نتوانست پاسخ گوید) و مثل این که سنگ بر دهانش زدند. [۷۰] . ۶- یحیی بن اکثم به خیال خود چند مسأله طرح نمود که آنها را از امام هادی علیه السلام بپرسد تا شاید آن حضرت را از پاسخ گوئی بدانها عاجز و درمانده نماید!! بنا به روایت ابن شهرآشوب یحیی به دستور متوکل مسائل مزبور را نوشته و خدمت آن حضرت ارسال نمود ولی شیخ

حرانی در تحف العقول می نویسد که یحیی بن اکثم با موسی بن محمد (برادر امام هادی) ملاقات نمود و مسائل خود را از موسی پرسید و چون موسی به پاسخ گوئی آنها توانائی و آشنائی نداشت خدمت برادرش امام علی النقی رسید و سؤالات یحیی را مطرح نمود و آن حضرت دستور فرمود تا پاسخ هر یک را نوشته و به یحیی ارسال دارد و در هر حال امام مسائل یحیی را که ۱۳ مسأله بوده و به منظور اشکال تراشی طرح کرده بود پاسخ فرمود که از جمله آنها سؤالات زیر است. - قول خداوند تعالی که فرماید: [صفحه ۶۰] قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک [۷۱] . یعنی کسی که (آصف بن برخیا وزیر سلیمان) نزد او علمی از کتاب بود (سلیمان) گفت من آن را (تخت بلقیس را از شهر سبا) پیش از آنکه تو چشم برهم زنی برایت می آورم! آیا پیغمبر خدا (سلیمان) به علم آصف نیازمند بود! حضرت در پاسخ یحیی بن اکثم مرقوم فرمود خدا تو را هدایت کند نامه ات به من رسید و مقصد تو آزمایش و رنج دادن ما است تا بلکه راهی برای عیب جوئی از ما پیدا کنی و ما پاسخ مسائل تو را شرح دادیم پس با گوش هوش آنها را بشنو و قبلت را برای فهم آنها بکار بر که حجت بر تو تمام است. درباره فرمایش خدای تعالی پرسیدی آنکه علمی از کتاب داشت آصف ابن برخیا بود و سلیمان از دانستن آنچه آصف می دانست عاجز نبود ولی او می خواست آصف را به امت خود

از جن و انس معرفی کنـد که پس از سلیمان آصف بن برخیا حجت خـدا است آن مقـدار علمی هم که آصف می دانست از علم سلیمان بود که به فرمـان خـدا در نزد او به امانت گذاشـته شـده بود و آن را به وی فهمانیـد تا بعـدا درباره امامت و نشانه امامت او اختلافی به وجود نیاید چنانکه به خود سلیمان نیز در زمان حیات (پدرش) داود تفهیم شده بود تا نبوت و امامت وی پس از داود برای تأکیـد حجت بر خلـق شـناخته شود. - قول خداونـد که می فرمایـد: و رفع ابویه علی العرش و خروا له سـجدا [۷۲] یعنی یوسف پدر و مادرش را روی تخت نشانید و همگی (پدر و مادر و برادران یوسف) بر خاک افتاده و برای او سجده کردند. آیا یعقوب و فرزندانش برای یوسف سـجده نمودند؟ امام هادی علیه السـلام چنین پاسخ فرمودند که سـجده یعقوب و فرزنـدانش برای طاعت خـدا و محبت یوسف بود و همچنانکه سـجده فرشـتگان بر آدم برای خود [صـفحه ۶۱] آدم نبود بلکه فقـط برای طـاعت خـدا و دوسـتی فرشـتگان بـا آدم بود بنـابراین سـجده یعقوب و فرزنـدانش هم که یوسف بـا آنهـا بود برای سپاسـگزاری خداونـد بود که تفرقه و پراکنـدگی آنهـا را مجتمع ساخته بود آیا نمی بینی که یوسف در همان وقت برای شـکر خـدا می گفت: رب قـد اتیتنی من الملـک و علمتنی من تأویـل الاحادیث [۷۳] . پروردگـارا! به من ملـک و حکـومت دادی و تأویل احادیث آموختی. قول خداوند که فرماید: فان کنت فی شک مماً انزلناً الیک فسئل الذین یقرؤن الکتاب [۷۴] . اگر در مورد آنچه ما

به تو نازل کردیم شک داری از کسانی که کتاب می خوانند بپرس. در این مخاطب کیست؟ اگر مخاطب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است پس آن حضرت (در نبوت خود) شک داشته است و اگر غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کس دیگری مورد خطاب است در این صورت قرآن به چه کسی نازل شده است؟ امام علی النقی علیه السلام پاسخ فرمودند در این آیه مخاطب همان رسول خدا است و البته آن حضرت در آنچه به او نازل می شد هیچگونه شکی نداشت ولی اشخاص نادان می گفتند چگونه خداوند پیغمبری از فرشتگان نفرستاد و میان ما و پیغمبر او درباره خوردن و آشامیدن و رفتن در بازارها که فرقی نیست پس خدای تعالی به پیغمبرش وحی فرمود از کسانی که کتاب می خوانند (اهل کتاب) در حضور این نادانان بپرس که آیا خداوند پیش از تو پیغمبری فرستاده است که نخورد و نیاشامد و در بازارها راه نرود؟ پس تو هم مانند آنهائی و اینکه می گوید تو شک داری برای رعایت انصاف (و مجادله احسن) است والا او شکی نداشت چنانکه (در آیه مباهله نیز [صفحه ۶۲] به نصارا) فرماید: تعالوا ندع ابنآءنا و ابنآءکم و نسآءنا و نسآءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین [۷۵] . یعنی: بیائید ما و شما و پسران و زنان و کسانی از خود را که مانند خود ما هستند دعوت کنیم و سپس به درگاه خدا ندبه و زاری کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بخواهیم و اگر می فرمود لعنت خدا را بر شما (که

دروغگو هستید) بخواهیم پیشنهاد مباهله را قبول نمی کردند و خدا یقینا می دانست که پیغمبرش رسالات او را ابلاغ می کند و آن حضرت از دروغگویان نیست و همچنین خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز می دانست که در آنچه می گوید راستگو است اما دوست داشت که از جانب خود به مقتضای عدالت و انصاف رفتار کند. - اینکه شهادت یک زن به تنهائی نافذ و مورد قبول است چگونه می شود در صورتی که خداوند فرماید: و اشهدوا ذوی عدل منکم [۷۶] . یعنی از میان خود دو مرد عادل را گواه بگیرید؟ امام هادی علیه السلام پاسخ فرمودند شهادت یک زن که نفوذ دارد شهادت قابله است با رضایت طرف و در غیر این صورت حداقل دو زن باشند که به حکم ضرورت به جای مردند زیرا که مرد را امکان جانشینی آنها نیست و در صورت تنها بودن زن سخن او با سوگند پذیرفته می شود. - به من بگوئید علی علیه السلام چگونه اهل صفین را می کشت و فرمان می داد حمله کنندگان و فرارکنندگان و زخمی ها را بکشند در صورتی که در جنگ جمل دستور داد گریختگان و زخمدارها را نکشند و فرمود هر کس به خانه خود رود و سلاح بر زمین گذارد در امان است اگر حکم اولی درست باشد پس دومی نادرست است؟ [صفحه ۶۳] حضرت پاسخ نوشتند که در جنگ جمل فرمانده و پیشوای سپاهیان جمل کشته شده بود و آنها پشتیبانی نداشتند که دوباره گرد او درآمده و آماده جنگ و قتال باشند و اظهار مخالفت نمایند بلکه سپاهیان به خانه های خود رفته و بدون اینکه مجددا آماده

نبرد باشـند حاضـر بودند که شمشـیر از آنها برداشـته شود بدین جهت حکم آنها برداشتن شمشیر و خودداری از آزار آنان بود زیرا برای ادامه جنگ از کسـی کمک نمی طلبیدند ولی سپاه صفین ضمن اینکه شکست خورده بودند از یک مرکز فرماندهی (معاویه و عمروعاص) فرمان می بردنـد که برای آنها سـلاح و زره و نیزه و شمشـیر فراهم می کرد و به آنان عطایا می داد و از آنهـا پـذیرائی می کرد و بیمارشـان را عیـادت می نمود و شکسـتگان و زخمی هایشـان را مـداوا می کرد و پیـاده ها را مرکب سواری می داد و برهنگان را لباس می پوشانید و آنها را مجددا برای جنگ و کشـتار برمی گردانید از این رو میان این دو فرقه حکم مسـاوی نکرد برای اینکه حکم قتـال بـا اهـل توحیـد را می شـناخت. - یحیی بن اکثم به طوری که نوشـته انـد به بیماری انحراف جنسـی مبتلا بود و برای موجه سـاختن عمـل خود از امـام هـادی علیه السـلام پرسـیده بود که خداونـد در قرآن کریم فرمایـد: او یزوجهم ذکرانـا و اناثا [۷۷] . (یـا به آنهـا تزویـج می کنـد مردان و زنان را) بنابراین خداونـد به بنـدگانش مردان را تزویـج کرده و با این حال قومی را که بـدان عمل کردنـد عقوبت نموده است. حضـرت ابوالحسن علیه السـلام در پاسخ مرقوم فرمودنـد که (این آیه پس و پیشـی دارد و چنین است: لله ملـک السـموات و الارض یخلق ما یشآء یهب لمن یشآء اناثا و یهب لمن یشآء الذکور - او یزوجهم ذکرانا و اناثا و یجعل من یشآء [صـفحه ۶۴] عقیما یعنی برای خدا است ملک آسمانها و زمین و هر چه بخواهد می آفریند و به هر که بخواهد

دخترانی می دهـد و به هر که خواهـد پسـرانی) و یا برای آنها جفت کنـد پسـران و دختران را یعنی هم پسـرانی می دهـد و هم دخترانی و هر دو تا (دو قلو) که با هم باشـند (دو دختر یا دو پسـر یا یک دختر و یک پسـر) آنها را زوجان گوینـد که هر یک جفت دیگری است و معاذالله که خداوند جلیل را مقصود آن باشد که تو خود را بدان فریفتی و می خواهی برای ارتکاب گناه خود رخصت جوئی چنانکه فرمایـد: و من یفعل ذلک یلق اثاما، یضاعف له العـذاب یوم القیامه و یخلـد فیه مهانا. [۷۸] و کسی که چنین کاری کند به گناه آلوده شد و در روز قیامت عذابش مضاعف شود و در آن خواری جاویدان بماند اگر توبه ننماید. [۷۹] . ابن شـهرآشوب می نویسد چون یحیی بن اکثم پاسخ سؤالات خود را که امام هادی علیه السلام به وی نوشته بود خواند به متوکل گفت دوست نـدارم که بعد از این چیزی از او سؤال شود زیرا هر چه پرسـیده شود آسانتر از این سؤالات خواهد بود که وی اینگونه پاسخ داده است و ظهور علم او موجب تقویت رافضی ها خواهد شد. [۸۰] . [صفحه ۶۵]

معجزات و کرامات

کرامات و معجزاتی که از ائمه ی اطهار علیهم السلام به ظهور رسیده و در کتب معتبره ثبت گردیده است خود دلیل دیگری بر امـامت آنها محسوب می گردد همچنانکه معجزات انبیاء نیز دلیل نبوت آنها بوده است و اینک ذیلا به چنـد فقره از معجزات و کرامات امام علی النقی علیه السلام به طور اجمال اشاره می گردد: ۱- از خیران اسباطی (که از بغداد به مدینه مسافرت کرده

بـود) روایت کرده انـد که گفت در مـدینه خـدمت ابوالحسن علی بن محمـد علیهماالسـلام رفتم و آن حضـرت (پس از احوال پرسی) فرمود از واثق (خلیفه عباسی) چه خبر داری؟ عرض کردم در حال سلامت و عافیت بود و ملاقات من با او از همه کس نزدیکتر است و من ده روز پیش او را دیـدار نمودم. حضـرت فرمود اهل مدینه می گویند که او مرده است! عرض کردم دیدار من بـا او از همه نزدیکـتر است، فرمود مردم می گوینـد او مرده است! چون فرمود مردم می گوینـد من دانسـتم که منظورش از مردم خود آن حضـرت است، سـپس فرمود جعفر (متوکـل) چه می کنـد؟ عرض کردم او در زنـدان می باشـد و حالش از همه بـدتر است. فرمود بـدانکه او اکنون زمامـدار است! آنگـاه فرمود ابن زیات (وزیر واثق) چه شـد؟ عرض کردم مردم طرفـدار او هسـتند و امر [صفحه ۶۶] امر او است. فرمود این کار برای او شوم بود سـپس (انـدکی) سـکوت نموده و بعد فرمود مقدرات و احکام الهی ناگزیر باید اجراء شود: ای خیران! واثق مرد و برادرش متوکل به جایش نشـست و ابن زیات هم کشـته شد! عرض کردم قربـانت گردم چـه مـوقعی؟ فرمـودش روز پس از خروج تـو (از عراق). [۸۱] . ۲- هاشم بن زیـد گویـد، علی بن محمد عسـکری علیهماالسـلام را دیـدم که نابینائی را شـفا داد و دیـدم که از گل صورت پرنـده ای ساخت و در آن دمید و آن پرواز نمود! به حضـرتش عرض کردم تو با عیسی بن مریم علیه السلام فرقی نداری فرمود: انا منه و هو منی من از او هستم و او هم از من است (هر دو

با اجازه خدا این کارها را انجام می دهیم.) [۸۲] . ۳- متوکل دستور داد که تمام لشکریان در سامراء در محلی اجتماع نمایند و هر یک از سواران توبره است خود را گل و خاک پر کنند و در بیابان روی هم بریزند! پس از آنکه سپاهیان چنین کردند آن خاکها مانند تلی نمایان شد و آن را تل المخالی نام نهادند (تلی که از خاک توبره ها به وجود آمده) و پس از آنکه متوکل با حضرت ابوالحسن علیه السلام روی آن تل ایستادند رو به امام نموده و عرض کرد شما را اینجا آوردم تا کثرت و عظمت لشگریان مرا ببینی و دستور داده بود که تمام لشگریان مسلح و با ساز و برگ کامل آماده باشند و منظور متوکل این بود که آن حضرت را از کثرت سپاهیان مرعوب سازد که مبادا امام علیه السلام و یا نزدیکان وی در صدد خروج علیه خلیفه باشند! امام هادی علیه السلام فرمود آیا می خواهی من نیز لشگریان خود را برای تو [صفحه ۶۷] نمایان سازم؟ عرض کرد بلی حضرت زیر لب دعائی خواند و فرمود نگاه کن! چون متوکل نگاه کرد دید میان زمین و آسمان از شرق تا به غرب پر است از فرشتگان مسلح که گوش به فرمان آن حضرت ایستاده اند خلیفه از مشاهده آنها غش کرد و به حال بیهوشی افتاد و پس از آنکه به هوش آمد امام فرمود ما را به دنیای شما رغبتی نیست و ما مشغول آخرتیم و تو بی خود درباره ما چنین گمانهائی می کنی؟ [۸۳] . ۴- یکی از اهل مدائن به امام هادی علیه السلام نامه ای نوشت و پرسید

که از حکومت متوکل چند سال مانده است؟ حضرت ابوالحسن در پاسخ او به طور کنایه چنین مرقوم فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم - تزرعون سبع سنین دابا فما حصدتم فذروه فی سنبله الا قلیلا مما تأکلون - ثم یأتی من بعد ذلک سبع شداد یأکلن ما قدمتم لهن الا قلیلا مما تحصنون - ثم یأتی من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس و فیه یعصرون. [۸۴] . (یوسف گفت) هفت سال به عادت خود زراعت می کنید و آنچه را که از محصول آن درو می کنید جز مقدار کمی که به مصرف خوراکی می رسانید بقیه را بگذارید در میان خوشه بماند سپس هفت سال دیگر قحطی و سختی می آید مردم آنچه را که شما در انبارها ذخیره کرده اید می خورند مگر مقداری که برای بذر و کشت محفوظ داشته اید پس از سالهای قحطی سالی می آید که برای مردم پر بارش بوده و گیاهان و میوه ها زیاد باشد که عصاره آنها را می گیرند. مضمون این آیات کنایه از این است که از عمر متوکل چهارده سال بیش [صفحه ۶۸] باقی نمانده و متوکل در اول سال پانزدهم به قتل رسید. [۸۵] . ۵- ایوب بن نوح گوید به امام علی النقی علیه السلام نوشتم که زن من باردار است و من به دعای شما محتاجم که حق تعالی به من پسری کرامت فرماید، حضرت در جواب مرقوم فرمودند که نام پسرت را محمد بگذار (پس از مدتی) خداوند به من پسری عنایت فرمود و من نام او را محمد نهادم. همچنین ایوب بن نوح روایت می کند که من از قاضی بغداد و عداوتی که نسبت به من

داشت در آزار بودم به امام هادی علیه السلام نوشتم که از او به من اذیت می رسد و مرا راه چاره ای نیست لذا از دشمنی او به شما پناه می آورم آن حضرت در پاسخ مرقوم فرمود که دو ماه دیگر از این غم و گرفتاری خلاصی خواهی یافت و چون شصت روز تمام بگذشت آن حاکم از طرف خلیفه معزول گردید. [۸۶] . ۶- طبرسی از سعید بن سهیل بصری نقل می کند که گفت جعفر بن قاسم هاشمی پیرو مذهب واقفیه بود در یکی از روزها به اتفاق او در سامراء گردش می کردم ناگهان حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام از آنجا عبور فرمود و همین که چشمش به جعفر بن قاسم افتاد فرمود تا کی در خواب غفلتی؟ آیا موقع آن نشده که از این خواب بیدار شوی؟ سعید بن سهیل گوید: جعفر به من گفت فهمیدی مقصودش از این سخن چه بود؟ به خدا سوگند من نسبت به وی دلگرم شدم، اتفاقا پس از چند روز یکی از فرزندان خلیفه ما را به ولیمه دعوت کرد و حضرت ابوالحسن علیه السلام هم حضور داشت موقعی که آن حضرت در مجلس شرکت کردند همه حاضرین از او تجلیل و تکریم نمودند مگر جوانی که نسبت به امام بی اعتنائی می کرد حضرت متوجه آن جوان شد و فرمود حالا می خندی و از خدا غافل مانده ای در [صفحه ۶۹] صورتی که سه روز دیگر جزو اهل قبور خواهی بود! جعفر بن قاسم گفت من در دل خود گفتم این یک آزمایش خوبی است و من انتظار می کشیدم تا مطلب روشن شود (و در صورت صحت قضیه از واقفیه دست کشیده

و به امـامت آن حضـرت معتقـد می شـوم) راوی گویـد آن جوان سـکوت کرد و چیزی نگفت و پس از آنکه از مجلس بیرون شـدیم بعد از دو روز آن جوان بیمار شد و روز سـیم درگذشت. [۸۷] . ۷- قطب راونـدی نقل کرده است که گروهی از مردم اصـفهان روایت نمودنـد که در اصـفهان مردی بود به مـذهب شـیعه و او را عبـدالرحمن می گفتند به او گفتند به چه سـبب تو مـذهب شیعه را قبول کردی و به امامت علی النقی علیه السـلام معتقـد شدی؟ گفت معجزه ای از او مشاهده کردم و آن چنین بـود کـه مرد فقیر و نیازمنـدی بـودم و بـا این حـال مرا (برای احقـاق و حـق تظلم) زبـان و جرأتی بـود، در یکی از سالهـا مردم اصـفهان مرا با گروهی به جهت دادخواهی به نزد متوکل فرسـتادند و ما روزی به در خانه متوکل بودیم که دستور احضار علی بن محمـد ابن الرضا علیه السـلام صادر شد من به یکی از حاضـرین گفتم این شخصـی که دسـتور احضارش را دادند کیست؟ گفت این شـخص مردی است علوی که رافضی ها او را امام خود می دانند آنگاه گفت ممکن است متوکل او را احضار کرده است که به قتلش برسانـد! من در دل خود گفتم از جای خود حرکت نمی کنم تا او بیاید و من ببینم که او کیست؟ در این اثنا شخصی که سوار بر اسب بود پیدا شد و مردم از راست و چپ برای مشاهده او صف کشیدند و به محض اینکه نگاه من به وی افتاد محبت او در دلم جای گرفت و پیش خود شروع کردم به دعاء که خداوند

او را از شر [صفحه ۷۰] متوکل محفوظ دارد و آن حضرت در حالی که نگاهش به یال اسب خود بود و به جای دیگری نگاه نمی کرد از میان مردم می گذشت و من نیز مشغول دعاء در حق او بودم. چون نزدیک من رسید روی خود را به من کرد و فرمود: استجاب الله دعائک و طول عمرک و کثر مالک و ولدک! یعنی خداوند دعایت را استجابت کند و عمرت را طولانی نماید و مال و اولادت را زیاد گرداند! از شنیدن این سخن مرا لرزه گرفت و در میان همراهانم افتادم آنها از من پرسیدند تو را چه می شود؟ گفتم خیر است و حال خود را به کسی نگفتم و پس از آنکه به اصفهان برگشتم خداوند اموال زیادی به من داد به طوری که ارزش آنچه من از دارائی در خانه دارم به یک ملیون درهم می رسد غیر از مالی که در خارج از خانه دارم و ده فرزند هم نصیب من شد و عمرم نیز اکنون از هفتاد سال تجاوز کرده است بدین جهت من قائل و معتقد به امامت کسی هستم که از ما فی الضمیر من خبر داد و خداوند نیز دعای او را درباره من مستجاب فرمود. [۸۸] . ۸- زید بن علی بن الحسین بن زید گوید من بیمار شدم و شبانه برای معالجه من پزشکی آوردند و او دوائی برای من نوشت که شب آن را بیاشامم و تا چند روز از آن استفاده کنم و تهیه دوا در آن موقع شب برای من مقدور نبود، هنوز پزشک از در بیرون نرفته بود که نصر

(خـادم امام هادی علیه السـلام) با شـیشه ای که در دست داشت وارد شـد و داخل شـیشه همان دوائی بود که پزشک برای من تجویز کرده بود و گفت: حضـرت ابوالحسن علیه السـلام سـلامت می رساند و می فرماید از این دواء در این چند روز اسـتفاده کن من آن را گرفته و نوشـیدم و بهبودی یـافتم. [۸۹] . [صفحه ۷۱] ۹- قطب راونـدی از ابوهاشم جعفری روایت می کند که گفت در زمان خلافت متوکل عباسـی زنی ادعاء نمود که من همان زینب دختر حضـرت زهرا علیه السلام هستم! متوکل گفت تو زن جوانی هستی در صورتی که از زمان زینب تاکنون سالهای زیادی گذشـته است، آن زن گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم دست مبـارکش را بر سـر من کشـیده و دعـاء نمـوده است که خداونـد هر چهـل سـال جوانی مرا برگردانـد و من تاکنون این مطلب را به کسـی اظهار نکرده ام! متوکل مشایخ آل ابیطالب و فرزندان عباسی و قریش را طلبید و مطلب را با آنها در میان گـذاشت، گروهی گفتنـد که او دروغ می گویـد و روایت کردنـد که زینب در فلان سال وفات کرده است. متوکل به زن گفت در این مورد چه می گوئی؟ زن گفت آنها دروغ می گویند کار من از مردم پوشـیده بود و کسی از وضع و حال من اطلاع نـداشت! متوکل به آنها گفت آیا شـما دلیلی بر رد ادعای این زن غیر از روایتی که کردید دارید؟ و قسم خورد که باید ادعای او را با دلیل و برهان ابطال نمود. آنها گفتند در این صورت ابن الرضا (امام هادی علیه السلام) را احضار کن شاید او با حجت

و برهـان سـخن این زن را باطـل کنـد. متوکـل دنبال امام فرسـتاد و پس از آن که حضـرت حضور یافت ماجرا را به عرض وی رسانیدند فرمود دروغ می گوید زیرا زینب در فلان سال وفات کرده است، متوکل گفت این سخن را این جماعت نیز گفتند و مـا می خواهیم که برای ابطـال قول او حجـتی بیـان کنیـد. امـام هـادی علیه السـلام فرمود حجت بر بطلاـن قول او این است که گوشت فرزنـدان فاطمه علیه السـلام بر درندگان حرام است این زن را نزد شـیران بفرست اگر او در دعوی خود راسـتگو باشـد شیرها او را آزاری نمی رساننـد. متوکل به زن گفت چه می گوئی؟ زن گفت او می خواهـد مرا به کشـتن دهـد! [صـفحه ۷۲] حضـرت (ضـمن اشـاره به حاضـرین) به متوکـل فرمود اینها گروهی از اولاد حسن و حسـین علیهماالسـلام هسـتند هر کـدام را خواستی نزد حیوانـات درنـده بفرست تـا مطلب روشن شود. راوی گویـد صورتها و قیافه های آن گروه (از ترس) تغییر یافت و همهمه کردنـد و بعضـی از مغرضـین هم گفتنـد اگر چنین است چرا خودش نمی رود و دیگری را به کـام شـیران می فرسـتد؟ متوکـل گفت یـا اباالحسن چرا خـود شـما به نزد شـیران نمی رویـد؟ فرمود میـل تو است اگر بخواهی من به نزد آنهـا می روم متوکل گفت بلی خود شما بروید آنگاه نردبانی آوردند و امام هادی علیه السلام با نردبان به مکان شیران که شش رأس بودند پایین رفت و در آنجا نشـست! شـیرها خدمت امام آمده و از روی خضوع سـر خود را در جلوی او نهادند و آن حضـرت دست خود را به سر شیران می کشیدند و سپس دستور فرمود که آنها

کنار روند و شیرها اطاعت نموده و کنار رفتند! وزیر متوکل به او گفت این کار مصلحت نبود آن حضرت را زودتر بطلب که این خبر (معجزه) در میان مردم منتشر نشود متوکل گفت یا اباالحسن ما قصد بدی درباره تو نداشتیم بلکه خواستیم که درباره سخن شما یقینی برای ما حاصل شود و من دوست دارم که بالاـ تشریف بیاورید! امام علی النقی علیه السلام برخاست و به سوی نردبان آمد و همین که پایش را به پله اول نهاد شیرها دورش جمع شده و خود را به جامه او می مالیدند و آن حضرت با دستش اشاره فرمود که آنها برگردند و برگشتند و آنگاه بالا آمد و فرمود هر کس که معتقد است از اولاد فاطمه علیهم السلام است در این جائی که من نشستم بنشیند! متوکل به زن گفت تو هم پایین برو! زن گفت من ادعای باطلی نمودم و من دختر فلان شخص هستم و فقر و ناچاری مرا وادار نمود که چنین سخنی گویم، متوکل (خشمگین شده) به اطرافیانش دستور داد که این زن را [صفحه ۷۳] جلوی درندگان بیندازند تا او را طعمه خود قرار دهند زن جزع و التماس کرد و مادر متوکل شفاعتش نمود و متوکل او را بخشید. [۹۰] . ۱۰- کلینی به اسناد خود از صالح بن سعید روایت می کند که گفت (پس از آمدن امام هادی علیه السلام به سامراء که در محل پستی او را نازل کرده بودند) خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم فدایت شوم اینها در هر کاری می خواهند نور شما را خاموش کنند و در حق شما کوتاهی نمایند تا آنجا

که شـما را در این محل پست که سـرای مساکین و گدایان است منزل داده اند! امام فرمود: ای پسـر سعید آیا تو هم چنین فکر می کنی؟ آنگـاه به دست خود اشـاره کرد و فرمود بنگر، من نگـاه کردم بوسـتانهائی فرح بخش و باغهـائی با میوه های نورس دیـدم که در آنهـا حوریان و خـدمتکاران ماننـد مرواریـد در صـدف و پرنـدگان و آهوان و نهرهائی در حال فوران بودنـد که چشـمم خیره شـد و دیـده ام از کـار افتـاد آنگـاه امـام فرمود مـا هر کجا باشـیم اینها برای ما آماده است (بنابراین) ما در سـرای گدایان نیستیم. [۹۱] . ۱۱- حسن وشاء از مادر محمد که غلام حضـرت رضا علیه السلام بود روایت کرده است که گفت امام علی النقی علیه السـلام روزی در مدینه در حالی که مضـطرب و هراسان بود آمد و در کنار عمه پدر خود نشست، عمه پدرش از آن حضـرت پرسـید چرا اینقـدر پریشـان و ناراحتی؟ فرمود پـدرم از دنیا رحلت نمود! گفت چنین مگو! فرمود به خـدا قسـم همینطور است که می گویم! راوی گویـد ما آن وقت و آن روز را یادداشت کردیم پس از مدتی که خبر وفات امام جواد علیه السـلام (از عراق) به مدینه رسید، دیدیم همانطور است که آن حضرت فرموده است. [۹۲] . ۱۲ - مسعودی از یحیی بن هرثمه که در خدمت امام هادی علیه السـلام از مدینه [صفحه ۷۴] بـه عراق می رفت روایت کرده است که گفت در بین راه در یکی از منزلها زنی که پسرش دچار چشم درد شده بود دائما اظهار ذلت و درماندگی می کرد و می گفت مرا نزد آن مرد علوی که با شما است

راهنمائی کنید تا برای چشم پسرم دعاء کند! ما آن زن را خدمت امام هادی علیه السلام بردیم و من وقتی دقیقا به چشم آن کودک نگاه کردم شکی برایم نماند که او کور شده بود، آن حضرت دست خود را لحظه ای روی چشم کودک نهاد و لبهای مبارک خود را (برای دعاء) حرکت داد همین که دست خود را برداشت، دیدم که چشم آن کودک باز و سالم شده و کوچکترین عیبی ندارد. [۹۳] . ۱۳- از ابوهاشم جعفری روایت شده است که متوکل عباسی مجلسی ساخته بود که از پنجره های آن خورشید به دیوارهایش می تابید و در آنجا پرندگانی گذاشته بود که دائما در حال ترنم بودند و روزهای سلام در آنجا می نشست و از صدای پرندگان کسی صدای او را نمی شنید او نیز صدای اهل مجلس را نمی توانست بشنود و موقعی که علی بن محمد بن الرضا علیهم السلام می آمد پرندگان خاموش می شدند و از هیچیک آنها صدائی شنیده نمی شد و چون آن حضرت از مجلس بیرون می شد طیور مجددا شروع به آواز می کردند. [۹۴] . ۱۴- از ابن ارومه مروی است که در سامراء به نزد متوکل رفتم دربانش سعید چون بر حسن عقیده من مطلع بود (که من شیعه هستم) برای خوشامد متوکل گفت به خدای تو را فردا خواهم کشت! گفتم خدای من آن است که (لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار) صفت او است. گفت منظورم کسی است که شما گمان می برید امامتان است! گفتم از این ابا ندارم، گفت مرا (متوکل) دستور داده است که فردا این کار را انجام دهم، چون [صفحه ۷۵] از مجلس بیرون آمدم

به خـدمت امـام هـادی علیه السـلام رفتم و موقعی که چشـمم بـدان حضـرت افتاد بی اختیار به گریه افتادم فرمود چرا گریه می کنی؟ عرض کردم به سـبب سـخنانی که می شـنوم، فرمود: خـاطر جمع باش که آنها چنین کاری نمی تواننـد بکننـد و دو روز دیگر بیش از عمر او و عمر متوکـل باقی نمانـده است پس فردا هر دو به بـدترین وضع کشـته خواهنـد شـد و همانگونه که آن حضـرت فرموده بود روز سـیم جمعی از ترکان به دسـتور پسـر متوکل با شمشـیرهای کشـیده به مجلس او ریختند و او را قطعه قطعه کردنـد و سـعید خود را بر روی او انـداخت که من بی تو زندگی نمی خواهم او نیز به کیفر خود رسـید و متوکل ندیمی خوش طبع داشت در آنوقت خود را به زیر تخت انداخت که من بی تو زندگی می خواهم و زنده ماند! [۹۵] . [صفحه ۷۶]

بعضی اخبار وارده از آن جناب

۱- امام هادی علیه السلام فرمود موقعی که موسـی علیه السـلام با خداونـد عزوجل مناجات می نمود عرض کرد خدایا پاداش کسـی که گواهی دهد من رسول و نبی تو هستم و تو با من سخن می گوئی چیست؟ خداوند فرمود یا موسی فرشتگان من نزد او می آینـد و به او مژده بهشت می دهنـد. موسـی عرض کرد خـدای پـاداش کسـی که در پیشـگاه تـو بایسـتد و نمـاز بخـواند چیسـت؟ فرمـود: بـه چنیـن کسـی در رکـوع و سـجود و قیـام و قعـودش نزد فرشـتگانم مباهـات می کنـم و کسـی را که به نزد فرشـتگانم مباهات نمایم عـذابش نکنم! موسـی عرض کرد پاداش کسـی را که مسـکینی را برای رضای تو اطعام کند چیست؟ فرمود یا موسی دستور می دهم روز قیامت منادی در

میان مردم ندا کند که فلانی پسر فلان از آزاد کرده های خدا از آتش دوزخ است. موسی عرض کرد: معبودا پاداش کسی که صله رحم کند چیست؟ فرمود عمرش را طولانی گردانم و سکرات مرگ را برایش آسان نمایم و خازنان بهشت او را صدا زنند که به نزد ما بشتاب و از هر دردی که خواهی وارد [صفحه ۷۷] شو! عرض کرد خدایا پاداش کسی که آزار خود را از مردم باز دارد و به آنها نیکی کند چیست؟ فرمود در روز قیامت دوزخ بر او صدا زند که مرا بر تو راهی نیست! عرض کرد خدایا پاداش کسی که تو را با زبان و دل یاد کند چیست؟ فرمود او را روز قیامت در سایه عرشم درآورده و در حمایت خود قرار دهم. عرض کرد پاداش کسی که کتاب تو را در نهان و آشکار بخواند چیست؟ خداوند عزوجل فرمود مانند برق از صراط می گذرد. عرض کرد پاداش کسی که به آزار و دشنام مردم به خاطر تو صبر کند چیست؟ فرمود در ترس ها و وحشت های روز قیامت به او کمک کنم. موسی عرض کرد خدایا پاداش کسی که چشمانش از خوف تو اشک آلود شود چیست؟ فرمود چهره اش را از حرارت آتش نگهدارم و روز قیامت او را از فزع اکبر ایمن گردانم. عرض کرد پاداش کسی که از شرم تو ترک خیانت کند چیست؟ خدای تعالی فرمود او روز قیامت در امان است. عرض کرد خدایا کسی که عمدا مؤمنی را به قتل رساند کیفرش چیست؟ فرمود روز قیامت به او نظر نکنم و از لغزشش درنگذرم. عرض کرد پاداش

کسی که کافری را به اسلام دعوت کند چیست؟ فرمود روز قیامت به او اجازه می دهم برای هر کسی که بخواهد شفاعت کند. [صفحه ۷۸] عرض کرد خدایا پاداش کسی که نمازهای خود را در وقت آنها بخواند چیست؟ فرمود خواسته اش را به او می دهم و بهشتم را بر او مباح کنم. عرض کرد پاداش کسی که از ترس تو وضویش را تمام (شاداب) گیرد چیست؟ فرمود روز قیامت که او را مبعوث کنم نوری میان دو چشمش می درخشد. عرض کرد پاداش کسی که ماه رمضان را برای تو روزه بگیرد چیست؟ فرمود روز قیامت در جائی قرارش دهم که او را ترسی نباشد. عرض کرد خدایا پاداش کسی که ماه رمضان را به خاطر مردم روزه بدارد چیست؟ فرمود یا موسی ثواب او مانند ثواب کسی است که آن را روزه نداشته است. [۹۶] . ۲- صقر بن دلف گوید: که از مولای خود علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام شنیدم که فرمود هر کسی را به سوی خدا حاجتی باشد باید در حالی که غسل کرده قبر جدم رضا علیه السلام را در طوس زیارت کند و در نزدیک سر مبارک آن حضرت دو رکعت نماز بخواند و در قنوتش حاجت خود را از خداوند بخواهد که اگر خواسته او گناه و قطع رحم نباشد خداوند دعای او را مستجاب فرماید و موضع قبر آن حضرت بقعه ای از بقعه های بهشت است و هیچ مؤمنی آن را زیارت نکند جز اینکه خداوند او را از آتش دوزخ آزاد کرده و داخل بهشت گرداند. [۹۷] . [صفحه ۷۹] ۳- ابن سکیت گوید از علی

بن محمـد بن علی الرضـا علیه السـلام شـنیدم که گفت امیرالمؤمنین علیه السـلام می فرمود: ایـاکم و الالظـاظ بـالمنی فانها من بضایع الفجره. از مـداومت به آرزو دوری کنیـد زیرا که آن از سـرمایه های اهل فجور است. [۹۸] . ۴- امام هادی علیه السلام توسـط آبـاء گرامی خود از سـید انبیاء محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم روایت کرده است که فرمود به زیاد نماز خوانـدن و بسیار روزه گرفتن مردم و همچنین به زیاد حج کردن و زمزمه آنها در شب نگاه نکنید بلکه به راستگوئی و امانت آنها بنگرید. [۹۹] . ۵- محمد بن حسین بن ابی خطاب نقل می کند در خدمت امام هادی علی بن محمد علیه السلام در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سـلم در مدینه بودم که گروهی از اصحاب آن حضرت حضور یافتند و یکی از آن ها ابوهاشم جعفری بود که مردی بلیغ و سخندان و در نزد امام قدر و منزلت زیادی داشت، سپس جماعتی از صوفیه وارد مسجد شده و در گوشه ای حلقه زده و نشسـتند و شـروع کردنـد به لاـ اله الا الله گفتن. امام هادی علیه السـلام به اصـحاب خود فرمود به این حیله گران التفاف نکنید زیرا اینان خلفای شـیاطین و خراب کنندگان پایه های دین هسـتند، برای آسایش تن اظهار زهد می کنند و برای آشـکار کردن چهار پایان (اشـخاص بی خرد) شب زنـده داری نماینـد، عمری گرسـنگی می خورنـد تا برای پالان خود خرهای چندی پیـدا کننـد، اینهـا لاـ اله الاـ الله نمی گوینـد مگر برای فریب دادن مردم، و غـذا کم نمی خورنـد مگر برای پر کردن کاسه های بزرگ و ربودن دلهای مردم احمق، با مردم از دوستی خدا سخن گویند

و آن هـا را نرم نرم و پنهـان به چـاه گمراهی می اندازنـد، وردهـای اینهـا رقصـیدن و کف زدن است و ذکرهایشـان ترنم و غنا کردن، جز سفیهان کسی از آنها پیروی نکند و جز بی خردان و احمقان کسی [صفحه ۸۰] بدینها معتقد نشود! پس هر کس به زیارت یکی از اینان چه در حال حیات و چه در حال ممات برود مثل این است که به زیارت شـیطان و پرسـتش بتان رفته است و هر که یکی از اینها را یاری کند مثل اینکه یزید و معاویه و ابوسـفیان را یاری کرده است! مردی از اصـحاب امام عرض کرد اگر چه معترف به حقوق شما باشند؟ راوی گوید آن حضرت مانند کسی که خشمگین باشد به او نگریست و فرمود این سخن را واگزار. کسـی که به حقوق ما معترف باشد به راه نافرمانی ما نرود آیا نمی دانید که این طائفه پست ترین طایفه های صوفیه اند و صوفیه همگی از مخالفان ما بوده و راه و روش آن ها غیر راه و روش ما است و آن ها نیسـتند مگر نصرانی و مجوس این امت. [۱۰۰] . ۶- ابن سکیت گوید: به ابی الحسن علیه السلام عرض کردم خداوند چرا موسی بن عمران را با عصا و ید بیضا و آلت سـحر مبعوث فرمود و عیسـی را با وسائل پزشـکی و محمـد را که درود خـدا بر او و خاندانش و جمیع انبیاء باد با کلام و سخنوری برانگیخت؟ حضـرت فرمود خدای تعالی موسـی را موقعی مبعوث فرمود که سحر و جادوگری بر مردم آن زمان غلبه داشت پس موسی از جانب خدا چیزی آورد که آوردن مانند آن از حد توانائی

آن ها خارج بود و او با آن وسائل سحر آن ها را باطل نمود و حجت را بر آن ها ثابت کرد و خداوند عیسی علیه السلام را در زمانی فرستاد که فلج و زمین گیری زیاد شده بود و مردم نیازمند طب بودند و عیسی از جانب خدا چیزی آورد که آنها مانند آن را نداشتند و به اذن خدا مردگان را زنده کرد و کور مادرزاد و پیس را درمان نمود و حجت را بر آنها ثابت کرد و خداوند [صفحه ۸۱] محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در زمانی مبعوث فرمود که خطابه و سخنوری و به گمانم شعر را هم فرمود بر مردم آن عصر غلبه داشت پس آن حضرت از جانب خداوند مواعظ و حکمی آورد و گفتار آنها را باطل ساخت و حجت را بر آنها ثابت نمود. ابن سکیت به حضرت عرض کرد به خدا مثل تو را هرگز ندیدم! (بفرمائید) در این زمان حجت خدا بر مردم چیست؟ امام فرمود عقل او است که به وسیله آن (امام) راستگو را می شناسند و تصدیقش کنند و دروغگو را می شناسند و تکذیبش نمایند. ابن سکیت گفت به خدا جواب درست همین است. [۱۰۱] . ۷- شیخ صدوق در کتاب اعتقادات روایت می کند که حضرت امام علی النقی علیه السلام بر بالین بیماری از اصحاب خود در موقعی که می گریست و از مرگ بی تابی می نمود وارد شد و فرمود: ای بنده خدا تو به علت اینکه مرگ را نمی شناسی از آن می ترسی! اگر جامه تو چرکین و کثیف شود و تو از شدت چرک و کثافت ناراحت شوی و بدنت زخم و خارش

پیـدا کنـد و بـدانی که شسـتشو در حمـام همه اینها را زائل نموده و از بین می برد آیا در این صورت حاضـر می شوی به حمام روی و این کثافات را از تن و لباس خود بشوئی؟ آیا بر تو سـخت نیست که به حمام نروی و این آلودگی ها و چرکها همچنان بر تو بماند؟ عرض کرد بلی یابن رسول الله. امام فرمود پس مرگ همان شسـتشو است و آن آخرین فقره است که برای تصـفیه گناهان تو و پاکیزه ساختن تو از بـدیهایت باقی مانده است و چون تو به مرگ وارد شدی و از آن گذشتی از هر غم و اندوه و آزاری نجـات یافته و به هر گونه فرح و شادی رسـیده ای! آن مرد (چون سـخنان [صـفحه ۸۲] امام را شـنید) در آن حال آرام گرفت و بانشاط شد و تسلیم مرگ گردید و چشم خود را بر هم نهاد و راه آخرت در پیش گرفت. [۱۰۲] . ۸- ابودعامه گوید برای عیـادت علی بن محمـد علیه السـلام در موقعی که مریض بود و همـان مرض منجر به وفات او شـد خـدمت وی رسـیدم و هنگـامی که خواسـتم برگردم فرمود: ای ابادعـامه حق تو بر من واجب شـد آیـا تو را حـدیثی نگویم که از شـنیدن آن مسـرور شوی؟ عرض کردم یابن رسول الله چقدر نیازمند آن هسـتم! فرمود پدرم محمد بن علی مرا حدیث کرد و گفت: پدرم علی بن موسـی مرا حدیث کرد و گفت: پدرم موسی بن جعفر مرا حدیث کرد و گفت: پدرم جعفر بن محمد مرا حدیث کرد و گفت: پدرم محمد بن علی مرا حدیث کرد و گفت: پدرم

علی بن الحسین مرا حدیث کرد و گفت: پدرم حسین بن علی مرا حدیث کرد و گفت: پدرم علی بن ابیطالب مرا حدیث کرد و گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی بنویس، عرض کردم چه بنویسم؟ فرمود بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم - الایمان ما وقر فی قلوب و صدقته الاعمال، و الاسلام ما جری علی اللسان و حلت به المناکحه. (ایمان آن است که در دل جا گیرد و ثابت شود و اعمال انسان او را تصدیق کند و اسلام آن است که بر زبان جاری شود و به وسیله آن زناشوئی حلال گردد.) ابودعامه گوید عرض کردم یابن رسول الله به خدا نمی دانم کدام یکی از این دو نیکوتر است خود حدیث یا سلسله اسنادش؟ فرمود این حدیث در صحیفه ای است که به خط علی بن ابیطالب علیه السلام و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و ما آن را کوچک از بزرگ ارث می بریم. [۱۰۳] . [صفحه ۸۳]

وقایع مهمه دوران امامت آن حضرت

دوران امامت حضرت علی النقی علیه السلام از ذیقعده سال ۲۲۰ (پس از رحلت امام جواد علیه السلام) تا رجب سال ۲۵۴ (در حدود ۲۴ سال) به طول کشیده و برخی از وقایع مهم تاریخی که در این مدت به وقوع پیوسته به شرح زیر بوده است: در سال ۲۲۱ هجری در زمان حکومت معتصم بابک خرم دین که نامش حسین بود خروج کرد و افراد بسیاری دور خود جمع نموده و طمع در خلافت معتصم نمود. معتصم لشگری به فرماندهی افشین به جنگ او فرستاد و پس از جنگهای سختی که میان آنها

درگرفت بابک رو به هزیمت نهاد و بالاخره او را در یکی از شهرهای ارمنیه دستگیر نموده و ماجرا را به افشین اطلاع دادند افشین چهار هزار سوار فرستاد تا او را مأخوذ داشته و به سامراء اعزام دارند بدین ترتیب در سال ۲۲۳ بابک را با برادرش عبدالله وارد سامراء کرده و نزد معتصم به بابک گفت توئی بابک؟ گفت من بنده و غلام تو هستم! معتصم دستور داد ابتداء دست راست و سپس دست چپ او را قطع کردند و آنگاه پای وی را بریدند بابک در خون خود بغلطید و با دست خون آلود به صورت خود زد و سپس زبانش را بریده و به وضع فجیعی او را بکشتند و جسد وی را با اعضای مقطوعه اش بر دار بلندی آویختند و سرش را به بغداد و [صفحه ۸۴] خراسان فرستادند تا مردم از مرگ او باخبر باشند. عبدالله برادر بابک را هم به بغداد فرستادند اسحاق بن ابراهیم (والی بغداد) نیز عبدالله را به همان سرنوشت بابک دچارش نمود و معتصم افشین را جامه های زربافت بپوشانید و نوازش نمود. [۱۰۴] . همچنین در سال ۲۲۳ رومیان به برخی از بلاد مسلمین تاخته و جمعی را به قتل رسانیدند چون این خبر به معتصم رسید مردم را اعلام جهاد نمود و در حدود پانصد هزار تن سپاه گرد آورد و به سوی بلاد روم نهاد و پس از جنگ سختی که درگرفت رومیان بگریختند و سی هزار نفر آنها به دست مسلمین مقتول گردید و سپاهیان معتصم خانه های آنها را خراب کرده و عموریه را به تسخیر خود درآوردند. صولی گوید

ملک روم به معتصم نامه ای فرستاد و او را تهدید کرد، چون معتصم نامه را خواند به کاتب خویش گفت بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم فقد قرأت کتابک و سمعت خطابک و الجواب ما تری لا ما تسمع. و سیعلم الکفار لمن عقبی الدار. یعنی نامه ات را خواندم و خطابت را شنیدم و جواب آن است که آن را به چشم خواهی دید نه آنکه خواهی شنید و کفار به زودی می دانند که سرای آخرت از آن کیست؟ [۱۰۵] . و نیز در زمان معتصم عبدالله بن حسین (از نواده های جعفر بن ابیطالب) به علت خودداری از پوشیدن لباس سیاه که شعار بنی عباس بود دستگیر گردید و چون او را برای پوشیدن لباس مجبور نمودند آن را پاره کرد و در نتیجه وی را در سامراء محبوس کردند و همچنان در زندان بود تا وفات نمود. و در دوران خلافت متوکل نیز چند تن از علویین علیه حکومت او خروج کردند که از جمله آنها محمد بن صالح از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام [صفحه ۸۵] بود. محمد در سویقه خروج کرد و گروهی را نیز با خود همدست نمود ولی در همان سال ابوالساج (یکی از فرماندهان بنی عباس) از جانب متوکل به حج آمد و قصد دستگیری محمد را نمود عموی محمد (موسی بن عبدالله) که از این مطلب آگاه گردید برای اینکه از جانب ابوالساج آزاری برای او و خاندانش نرسد به نزد وی رفت و متعهد شد که محمد بن صالح را تسلیم او گرداند به شرطی که محمد در امان باشد و پس از آنکه در مورد امان او اطمینان

حاصل نمود به نزد محمد رفت و جریان امر را بدو گفت و او را قسم داد که سلاح را بر زمین گذارد او نیز پذیرفت و نزد ابوالساج رفت و تسلیم شد! ابوالساج او را به زنجیر کشیده و با گروهی از نزدیکانش روانه سامراء نمود و پس از آنکه سه سال در زندان بماند آزاد شد و در آنجا بود تا در نتیجه بیماری آبله از دنیا رفت. یکی دیگر از علویین که در زمان متوکل در ری خروج کرد محمد بن جعفر از نواده های حضرت سجاد علیه السلام بود چون عبدالله بن طاهر از این ماجرا آگاه گردید او را دستگیر نموده و در نیشابور زندانی نمود و همچنان در زندان باقی بماند تا به دار بقاء رحلت نمود. همچنین از جمله علویین که در زمان متوکل به حالت اختفاء به سر می برده و از دنیا رفتند احمد بن عیسی (از نواده های حضرت سجاد علیه السلام) و عبدالله بن موسی (از نواده های امام مجتبی علیه السلام) بوده اند، احمد بن عیسی از زمان هارون متواری و مخفی بود و عبدالله بن موسی نیز در زمان مأمون متواری گردید. مأمون پس از شهادت حضرت رضا علیه السلام نامه ای به عبدالله بن موسی نوشت و او را دعوت نمود که از اختفاء بیرون آید و به نزد وی رود تا تقصیراتش مورد [صفحه ۸۶] عفو قرار گیرد و او را به جای حضرت رضا علیه السلام ولیعهد خود گرداند و از مردم برای وی بیعت گیرد! عبدالله ضمن نامه مفصلی به مأمون چنین پاسخ داد: نامه ات رسید و از مضمونش اطلاع حاصل گردید، مفاد نامه حاکی است که تو

ماننـد صـیادی که شـکار خود را به دام انـدازد می خواهی مرا با خـدعه و نیرنگ به چنگ آورده و خونم بریزی! و تعجب می کنم که تـو چگونه ولیعهـدی خود را به من واگـذار می کنی گمـان می کنی که من از این که تو بـا رضـا علیه السـلام چگونه رفتـار کردی خبر نـدارم؟ و بـاز در مورد من که نسـبت به ولیعهـدی تو بی میـل هسـتم چه گمـان بری؟ بی میلی دربـاره همان حکومتی که شـکوه و شـیرینیش تو را مغرور کرده است! به خدا سوگند اگر مرا زنده در آتش سوزان بیندازند دوست تر دارم از اینکه زمام حکومت مسـلمین را در دست گیرم و آبی را از شدت تشنگی به نامشروع بیاشامم! و اینکه من مایل نیستم به نزد تو بیـایم به خاطر ترس از مرگ نیست بلکه برای آمـدن خود موجباتی نمی بینم که بی جهت تو را بر جان خود مسـلط سازم و تو همچنـان که رضا علیه السـلام را با انگور مسـموم ساختی مرا نیز مسـموم گردانی و شایـد تو گمان کرده ای از اینکه من در حال اختفاء به سـر می برم خسته شده ام البته که چنین است و من از زندگی سیر شده ام و اگر دین من اجازه می داد که دست خود را در دست تو گذارم تا تو اندیشه و منظور خود را نسبت به من جامه عمل بپوشانی این کار را می کردم ولی خداوند مرا به حفظ جان دسـتور داده است مانع از این شده است که خود را با دست خود به هلاکت اندازم و این را هم بدان که من برای خود در صدد پیدا کردن راه نجات هستم و سعی می کنم که رضایت خداوند

عزوجـل را به دست آورم از این رو برای منظـور خـویش به قرآن که هر گـونه هـدایت و درمـانی در آن است مراجعه کردم و آیات و سوره های آن را از مـد نظر گذرانیـدم و دیدم برای تقرب به درگاه خدا چیزی بهتر از شـهادت در [صـفحه ۸۷] طلب رضـایت خـدا نیست آنگـاه برای اینکه بـدانم برای حصول شـهادت با چه کسانی بایـد جنگ و جهاد نمود باز به قرآن مراجعه کردم و دیـدم خدای عزوجل فرماید: قاتلوا الذین یلونکم من الکفار و لیجدوا فیکم غلظه. [۱۰۶] . باز در صدد برآمدم تا بدانم که ضـرر کدامیک از کافران به اسـلام بیشتر است دیدم هیچ کافری ضـررش به اسلام بیش از تو نیست زیرا کافران را مردم به علت آشـکار بودن کفرشـان می شناسـند و از آن هـا دوری می جوینـد امـا تو به نام اسـلام مردم را فریفته و کفر خود را پنهان داشته ای و به کسانی که بدگمان می شوی آنها را شکنجه داده و اموالشان را می گیری و مشغول می گساری می شوی و بیت المال مسلمین را خرج مطربان و آوازه خوانها می نمائی بنابراین اگر روزگار با من موافق باشد و خداوند مرا به وسیله یارانی از اهل حق کمک نماید از جان خود در راه جنگ با تو خواهم گذشت تا خداوند از من خشنود گردد و چنانچه خدا تو را مهلتی داد و عقـوبت و کیفرت را به روز جزا محـول فرمـود و یـا عمر من برای انجـام مقصودم کفـایت نکرد همین نیت و تصـمیم من برای جنگ با تو که خدا از آن آگاه است مرا از جهاد کفایت می کند والسلام. [۱۰۷] . همچنانکه

از مفاد و مضـمون نامه عبدالله بن موسـی معلوم است او پیوسته در حال اختفاء به سر می برد و برای قیام علیه حکومت عباسیان دنبـال فرصت منـاسبی می گشت ولی این اختفـای او تـا دوران حکومت متوکـل به طول انجامیـد و در آن موقع از دنیـا رحلت نمود و پس از دو هفته که خبر وفات او را به متوکل دادنـد خیلی خوشـحال شـد زیرا همیشه از خروج وی در انـدیشه وحشـت بود و عجب اینکه یک هفته پس از شـنیدن این خبر خود متوکل نیز به قتل رسـید! در زمان خلافت مسـتعین و معتز نیز چنـدین تن از علوبین علیه حکومت [صفحه ۸۸] عباسیان قیام نموده و دستگیر شدند از جمله آنها یحیی بن عمر (از نواده های حضرت سجـاد علیه السـلام) که مردی شـجاع و سواری نیرومنـد و جنگجو بود. یحیی در بغـداد سـکونت داشت و موقعی که (در سـال ۲۵۰) خواست خروج کند ابتدا به زیارت مرقد مطهر حضـرت حسـین علیه السـلام رفت و مقصود خود را با گروه زوار در میان نهاد عـده ای از آنها به وی گرویدنـد و سـپس به کوفه رفته و یارانش مردم کوفه را به بیعت او فراخواندند و بدین ترتیب جمع کثیری با او بیعت نمودند و روز بعد آنچه اموال در بیت المال بود یحیی بگرفت و در میان مردم تقسـیم کرد و پیوسـته در میان آنها به عـدل و داد رفتار می کرد و مردم کوفه نیز او را از دل و جان دوست داشـتند. عبـدالله بن محمود که از جانب خلیفه در کوفه بود لشگریان خود را جمع کرد و به جنگ یحیی بیرون شد و یحیی یک

تنه بر او حمله کرد و ضربتی بر صورتش زد و او را با لشگرش وادار به فرار نمود! چون خبر خروج یحیی به بغداد رسید محمد بن عبدالله بن طاهر پسرعم خود حسین اسماعیل را با لشگرش به دفع یحیی فرستاد ولی اهالی بغداد با بی میلی به جنگ یحیی رفتند زیرا آنها باطنا به یحیی علاقه مند بودند، بالاخره دو لشگر با هم تلاقی کرده و جنگ سختی میان آنها درگرفت و چون در این جنگ یکی از فرماندهان یحیی پا به فرار گذاشت لشگریان او از نظر روحی ضعیف و افسرده شدند ولی خود یحیی جنگ سختی کرد و زخم های زیادی برداشت و بالاخره به قتل رسید و سرش را بریده و به نزد حسین بن اسماعیل بردند او نیز سر بریده را به محمد بن عبدالله بن طاهر در بغداد فرستاد و خانواده و اهل بیت یحیی را اسیر نموده و با پای برهنه و حالت سختی به بغداد آوردند و در آن شهر بودند تا نامه ای از مستعین رسید که آنها را رها نمایند و محمد بن [صفحه ۸۹] عبدالله بن طاهر آنها را آزاد نمود. [۱۰۸] . بسیاری از شعرا در رثای یحیی اشعاری سرودند که از همه بهتر اشعار علی بن عباس رومی است که یکصد و ده بیت بوده و از ابوالفرج اصفهانی آن را در کتاب مقاتل الطالبیین نقل کرده و ابیات زیر از آن مرثیه است: ۱- امامک فانظر ای نهجیک تنهج طریقان شتی مستقیم و اعوج ۲- الا ـ ایهذا الناس طال ضریرکم بآل رسول الله فاخشو او ارتجوا ۳- أکل اوان للنبی محمد قتیل زکی بالدماء مضرج؟

۴- تبیعون فیه الـدین شـر ائمه فلله دین الله قد کان یمرج ۵- نبی المصـطفی کم یأکل الناس شلوکم لبلواکم عما قلیل مفرج ۶- أمـا فیهم ارع لحق نبیه و لاـ خائف من ربه یتحرج ۷- لقـد عمهوا ما انزل الله فیکم کأن کتاب الله فیهم ممجمـج ۸- الا خاب من انساه منکم نصیبه متاع من الدنیا قلیل و زبرج ۹- و کیف نبکی فائزا عند ربه له فی جنان الخلد عیش مخرفج [صـفحه ۹۰] ۱۰- فـان لا یکن حیا لـدینا فانه لـدی الله حی فی الجنان مزوج ۱۱- و کنـا نرجیه لکشف عمایه بامثاله امثالها تتبلـج ۱۲- فساهمنا ذو العرش فی ابن نبیه ففاز به و الله اعلی و افلج ۱۳- أیحیی العلا لهفی لذکراک لهفه یباشر مکواها الفواد فینضج ۱۴- بنفسی و ان فات الفداء بک الردی محاسنک اللائی تمخ فتنهج ۱۵- سلام و ریحان و روح و رحمه علیک و ممدود من الظل سجج ۱۶- و یـا اسـفی الاـ ترد تحیه سوی ارج من طیب رمسک یارج ۱۷- الاـ انمـا ناح الحمائم بعـد ما ثویت و کانت قبل ذلک تهزج ۱۸- عفـاء علی دار ظعنت لغیرهـا فلیس بهـا للصالحین معرج ۱۹- الاـ ایهـا المستبشـرون بیومه اظلت علیکم غمه لا تفرج ۲۰- أکلکم أمسی اطمان مهاده بان رسول الله فی القبر مزعج. [۱۰۹] . [صفحه 91] ترجمه ابیات: ۱- در جلو تو دو راه جداگانه است یکی راه مسـتقیم یکی راه کـج ببین به کدامیک از این دو راه می روی. ۲- بدانید: ای مردم که ضـرر و زیان شـما نسبت به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار شد

و به درازا کشید پس (از خدا) بترسید و بیمناک باشید. ۳- آیا در هر زمانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باید (فرزندی) کشته شده و به خون خود آغشته گردد؟ ۴- دین خود را به سبب آنها به بدترین پیشوایان (بنی عباس) می فروشید پس به خدا که نزدیک است دین خدا به فساد و پریشانی بکشد. ۵- ای فرزندان مصطفی تا چند مردمان از گوشت اعضاء شما بخورند! البته گرفتاری شما به زودی برطرف خواهد شد. ۶- آیا در میان مردم کسی نیست که حق پیغمبرشان را درباره شما رعایت کند و یا کسی نیست که از پروردگارش بترسد و از گناه دوری جوید؟ ۷- این مردم در مورد آنچه خداوند درباره شما نازل فرموده به حیرت و گمراهی افتادند مثل اینکه کتاب خداوند در میان آنها مبهم و غیر آشکار است! ۸- بدانید و آگاه باشید زیانکار است کسی که متاع قلیل و زیور اندک دنیا بهره او را درباره شما فراموش گرداند. ۹- و چگونه گریه کنیم برای کسی که (یحیی) نزد پروردگارش رستگار گشته و برای او در بهشت زندگی عالی و فراخی است؟ ۱۰- اگر او در این جهان در نزد ما نیست (در عوض) در نزد خداوند زنده بوده و در بهشت با حوریان مزاوجت کرده است. ۱۱- ما برای برطرف کردن گمراهی ها به او امیدوار بودیم و به وسیله امثال او گمراهی ها و تاریکی ها روشن و آشکار گردد. [صفحه ۹۲] ۱۲- خدای صاحب عرش برای بردن پسر پیغمبر خود گوی سبقت را از ما ربود و خداوند همیشه برتر و پیروزمند است. ۱۳-

ای یحیی، ای بزرگمرد یاد تو چنان مرا سوزانده که سوزش آن به دل رسیده و دلم را کباب کرده است. ۱۴- جانم به فدای تو اگر چه از این جهان رفتی و هلاک شدی ولی محاسن تو پیوسته رو به فزونی بوده و سرمشق دیگران می باشد. ۱۵- سلام و روح و ریحان و رحمت و نسیم جانبخش سایه عرش خدا پیوسته بر تو باد. ۱۶- و افسوس که تحیتی از تو (به سوی ما) برنمی گردد به غیر از عطری که از خاک قبرت به مشام ما می خورد. ۱۷- آگاه باش پس از آنکه تو در خاک مدفون شدی کبوتران ناله و زاری کنند در صورتی که پیش از آن به آهنگ خوش مترنم بودند. ۱۸- خاک بر سر دنیا باد که تو از آن برای سرای دیگر کوچ کردی پس این دنیا برای مردمان صالح و شایسته جای ماندن و دلخوشی نیست. ۱۹- ای کسانی که به کشته شدن او به همدیگر مژده می دهید اندوهی بر سر شما سایه افکنده است که برطرف شدنی نیست. ۲۰- آیا تمام شما شامگاه در بسترها آرامش می یابید با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قبر خویش پریشان و مضطرب است؟ [صفحه ۹۳]

شهادت امام هادی

امام علی النقی علیه السلام به اتفاق مورخین در سال ۲۵۴ هجری در زمان حکومت معتز بالله مسموما رحلت فرموده است ولی در ماه وفات آن حضرت میان مورخین اختلاف است بنا به نقل بعضی در ماه رجب سال مزبور، [۱۱۰] و بنا به روایت برخی در جمادی الثانی همان سال مسموم گردیده است. [۱۱۱] . در حدیقه الشیعه است

که سبب شهادت امام هادی علیه السلام آن بود که معتز عباسی را واهمه خروج آن حضرت در خاطر ثابت گشته و به وسیله یکی از خدمه او را زهر داد و آن حضرت در میان روز غسل کرده و رخت پوشیده و بر فراش خود تکیه کرده بود و بی آنکه او را مرضی عارض شده باشد رحلت فرمود و مردم دیدند که ابومحمد علیه السلام با پیراهن چاک زده از خانه بیرون آمد وفات پدر را اعلام نمود. [۱۱۲] . ابن شهرآشوب می نویسد: و فی اخر ملک المعتمد استشهد مسموما و قال ابن بابویه و سمه المعتمد. یعنی در آخر حکومت معتمد مسموما به شهادت رسید و ابن بابویه گوید که معتمد مسمومش نمود. [۱۱۳] . ولی باید دانست که شهادت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ مورد اتفاق کلیه [صفحه ۹۴] مورخین است و مسموم شدن آن حضرت در آخر حکومت معتمد به هیچ وجه صحیح نمی باشد زیرا خلافت معتمد تا سال ۲۷۹ طول کشیده است در این صورت چگونه ممکن است شهادت امام در زمان معتمد وقوع یافته باشد مگر این که معتمد در زمان خلافت برادرش معتز به دستور او عامل و مباشر مسمومیت آن حضرت باشد که در این صورت می توان میان دو قول را جمع نمود. مسعودی در اثبات الوصیه از عده ای روایت می کند که آنها گفتند در روز وفات امام علی النقی علیه السلام ما در خانه آن حضرت بودیم و گروهی از بنی هاشم از اولاد ابیطالب و بنی عباس و بسیاری از شیعیان در آنجا جمع شده بودند و به غیر از خواص و معتمدانی که امام هادی علیه السلام در نزد آنها به

امامت و وصایت فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام نصوص فرموده بود دیگران از موضوع امامت آن حضرت اطلاعی نداشتند. راویان گویند ما مشغول عزاداری بودیم که دیدیم خادمی از اندرون بیرون آمد و خادم دیگر را صدا زد و گفت: ای ریاش این رقعه را بگیر و به خانه خلیفه ببر و به فلان شخص بده و بگو این رقعه را حسن بن علی علیهماالسلام داده است، حاضرین از شنیدن نام آن حضرت منتظر دیدار او بودند که ناگاه دیدند از صدر رواق دری باز شد و غلام سیاهی خارج گردید و آنگاه حضرت حسن عسکری علیه السلام در حالیکه حسرت زده و اندوهگین بود با سر برهنه و جامه چاکزده ظاهر شد و صورت مبارکش عینا مانند صورت پدر بزرگوارش بود. پسران متوکل که بعضی از آنها ولیعهد نیز بودند همگی (به احترام حضرت) از جای خود برخاستند و موفق بن متوکل به سوی آن حضرت شتافت و امام نیز متوجه او شد، موفق دست به گردن او انداخته و معانقه نمود و مرحبا گفت امام حسن عسکری علیه السلام میان دو درب رواق نشست و [صفحه ۹۵] مردم نیز با کمال آرامش و سکوت در مقابل او نشستند به طوری که هیچ گونه صدائی جز سرفه و عطسه شنیده نمی شد در صورتی که پیش از ورود امام آن خانه از کثرت گفتگو مانند بازار بود در این هنگام کنیزی از اندرون خانه در حالی که برای امام هادی علیه السلام ندبه و زاری می کرد بیرون آمد و امام فرمود کسی نیست که این جاریه را ساکت نماید؟ یکی از شیعیان متوجه آن کنیز شد و

او را داخل اندرون نمود سپس خادمی آمد و حضور امام ایستاد و آن حضرت بلند شد و جنازه امام هادی علیه السلام را بیرون آوردند و حضرت با جنازه حرکت کرد تا آن را به شارعی که مقابل خانه موسی بن بغاء بود آوردند آنگاه معتمد بر آن حضرت نماز خواند و قبلا امام حسن عسکری علیه السلام پیش از آمدن از اندرون بر جنازه پدرش نماز خوانده بود و سپس بدن مطهر امام هادی علیه السلام را در سامراء در یکی از خانه های خود به خاک سپردند. [۱۱۴] . امام هادی علیه السلام موقع رحلت در سن چهل و دو سالگی بوده (با توجه به تاریخ ولادتش که بعضی در سال ۲۱۴ و بعضی در سال ۲۱۲ نوشته اند) و مدت امامتش نیز در حدود ۳۴ سال بوده است. بنا به نقل طبرسی ابوهاشم جعفری اشعار زیر را در حال بیماری امام هادی علیه السلام که منجر به فوت او شده انشاء کرده است: مادت الارض بی و ادت فؤادی و اعترتنی موارد العرواء حین قیل الامام نضو علیل قلت نفسی فدته کل الفداء مرض الدین لاعتلالک و اعتل و عارت له نجوم السماء عجبا ان منیت بالداء و السقم و انت الامام حسم الداء انت اسی الادواء فی الدین و الدنیا و محیی الاموات و الاحیاء [۱۱۵] . [صفحه ۹۶] ترجمه ابیات: - زمین در نظر من مضطرب و لرزان شد و دلم را سنگین نمود و تب و لرز مرا فراگرفت. - موقعی که گفته شد امام علیه السلام لاغر و رنجور گشته، گفتم جانم تماما فدای او باد. - به جهت بیماری و رنجوری تو دین

بیمار و مریض شد و ستارگان آسمان برای آن غروب کردند. - عجب است اگر تو مبتلاء به درد و ناخوشی شوی در حالی که تو امامی و درد را بریده و از بین می بری. - تو طبیب دردهای دین و دنیا هستی و توئی که به مردگان و زنده ها حیات می دهی. [صفحه ۹۷]

اولاد آن جناب

بنا به نقل مورخین امام هادی علیه السلام زوجه دائمی اختیار نکرده و فقط یک زن غیر دائمی داشته که ام ولد بوده و از وی صاحب پنج فرزند (محمد، حسن، حسین، جعفر، عایشه یا علیه) گردیده است. [۱۱۶] . ۱- ابومحمد حسن عسکری علیه السلام که شرح حال آن حضرت در بخش دوم کتاب خواهد آمد. ۲- ابوجعفر محمد پسر بزرگتر امام هادی علیه السلام بوده و به سید محمد مشهور و در زمان حیات پدرش وفات نموده است (بعضی از مورخین امام حسن عسکری علیه السلام را فرزند بزرگتر آن حضرت دانسته اند) مزارش در هشت فرسخی سامراء نزدیک قریه بلد است و چنانکه نوشته اند صاحب کشف و کرامات بوده است! محدث قمی درباره جلالت قدر سید محمد از کتاب نجم الثاقب نقل می کند که حتی اهل سنت و اعراب بادیه نیز به غایت از او احترام می کنند و از وی می ترسند و هرگز قسم دروغ به او نمی خورند و پیوسته از اطراف برای او نذر می برند و بیشتر دعاوی در سامراء و اطراف آن به وسیله قسم به او فیصله یابد و مکرر دیده شده است که چون کار به قسم خوردن رسد آن کسی که منکر [صفحه ۹۸] حقی یا مالی شده مال را به صاحبش برمی گرداند و آنانکه به

او قسم دروغ خورده انـد عاقبت صدمه و زیان دیده اند. [۱۱۷] . ۳- حسـین بن علی الهادی مردی عابد و زاهد و پرهیزکار بود به طوری که از او و برادرش امام حسن عسـکری علیه السـلام به سبطین تعبیر می کردند یعنی آن دو را به حسنین علیهماالسلام که سـبط پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم بودند تشبیه می نمودند و از این عبارت شأن و مقام وی دانسته می شود و همچنین او به مقـام و امـامت برادرش معتقـد بوده است قبرش در سامراء نزدیک قبر والـد بزرگوارش در همان قبه عالیه است. ۴- جعفر کذاب - یکی دیگر از پسـران امام هادی علیه السـلام ابوعبدالله جعفر است که پس از رحلت برادرش امام حسن عسـکری علیه السـلام به دروغ ادعـای امـامت نمـود بـدین جهت او را کـذاب لقب داده انـد. اسـحاق بن یعقوب توسـط محمـد بن عثمـان از حضـرت حجت مهـدی مسائلی پرسـید که در پاسـخ آنها توقیعی به خط مبارک آن حضـرت صادر شد و در آن مرقوم فرموده بود خدا تو را ارشاد کند و ثابت نگهدارد آنچه از امر منکرین من از اهل بیت و بنی اعمام ما سؤال کردی بدانکه میان خداوند عزوجل و احدی از بندگان قرابتی نبوده و کسـی که مرا انکار کند از من نیست و راهش راه پسر نوح است و اما راه عموی من جعفرماننـد راه برادران یوسف است. [۱۱۸] . شـیخ صدوق از ابوخالد کابلی روایت می کند که از حضـرت سجاد پرسیدم که حجت و امام پس از شما کیست؟ فرمود فرزندم محمد است که نامش در تورات باقر است و او شکافنده علم است و پس از او فرزندش

جعفر است که در نزد اهل آسمانها نامش صادق است. [صفحه ۹۹] عرض کردم یابن رسول الله همه شما صادق هستید پس چرا فقط او را صادق گویند؟ فرمود جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرمود موقعی که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسین (علیهم السلام) ولادت یابد او را صادق بنامید زیرا پنجمین اولاد او هم نامش جعفر است و او به دروغ ادعای امامت می کند و در نزد خداوند جعفر کذاب است! جعفر در سال ۲۷۱ در سن ۴۵ سالگی از دنیا رفت و در سامراء در خانه پدر بزرگوارش دفن گردید. [۱۱۹] . ۵- عایشه یا علیه - از شرح حال وی چیزی در دست نیست. [صفحه ۱۰۰]

اصحاب و روات

امام هادی علیه السلام نیز مانند آباء گرامی خود اصحاب و روات داشته که از آن حضرت نقل حدیث نموده و شرح حال آنان در کتب رجال و حدیث به طور تفصیل ثبت گردیده است و ذیلا به شرح حال چند تن از آنها اختصارا اشاره می شود: ۱- ابوهاشم داود بن قاسم جعفری از نوادگان جعفر بن ابیطالب بوده و در نزد ائمه علیهم السلام شخص مورد وثوق و عظیم الشأنی بوده است، حضور پنج تن از آنان یعنی از حضرت رضا تا مهدی قائم علیهم السلام را درک کرده و سید بن طاوس او را جزو وکلای ناحیه مقدسه شمرده است. شیخ کشی در رجال خود می نویسد: له منزله عالیه عند ابی جعفر و ابی الحسن و ابی محمد علیهم السلام. [۱۲۰] . یعنی در نزد امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام منزلت عالیه داشته است. ابوهاشم مردی

زاهـد و متقی و صاحب ورع بوده و روایات زیادی از او نقل شـده است و در مدح ائمه اطهار علیهم السـلام اشـعار خوبی گفته است چنانکه به ابیاتی چنـد که در هنگام بیماری امام هادی علیه السـلام سـروده در فصل شـهادت آن حضـرت [صـفحه ۱۰۱] اشاره گردید. ۲- عبـدالعظیم بن عبـدالله الحسـنی که از نواده هـای امـام حسن مجتبی علیه السـلام بوده و از محـدثین بزرگ و علمای عالی مقام و بسیار زاهد و عابد و پرهیزکار بوده است و از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهماالسلام محسوب شده و روایـات زیـادی از آنها نقل کرده است مرقـد مطهرش در شـهر ری زیارتگاه خاص و عام می باشـد و در کتاب حضـرت جواد الائمه تألیف نگارنده مختصری از شرح حال او نگارش یافته و چون از اصحاب امام هادی نیز می باشد لذا در اینجا هم فقط به نقل حـدیثی از او که در مورد عرضه نمودن عقایـد دینی خود به حضور امام هادی علیه السـلام وارد شـده اکتفاء می نماید. به نقل شـیخ صدوق و دیگران عبدالعظیم حسـنی گوید خدمت مولایم علی بن محمد علیهماالسـلام وارد شدم و چون چشمش به من افتاد فرمود: ای اباالقاسم خوش آمدی حقیقه که تو دوست ما هستی عرض کردم: یابن رسول الله می خواهم دین خود را بر شما عرضه نمایم چنانچه مورد پسند باشد بر آن عقیده ثابت بمانم تا خداوند عزوجل را ملاقات کنم. فرمود بیاور، عرض کردم عقیـده من این است که خداونـد تعالی یگانه است و چیزیماننـد او نیست و بیرون از دو حـد نفی و تشبیه است (نه خدا را می توان نفی کرد و نه به موجودات می توان

تشبیه نمود) و او جسم و صورت و عرض و جوهر (که از لوازم و صفات مخلوقات است) نیست بلکه او پدید آورنده جسمها و تصویر کننده صورتها و آفریننده اعراض و جواهر و پرورنده هر چیز بوده و مالک و جاعل و بوجود آورنده آنها است، و معتقدم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و رسول او و خاتم پیغمبران است و پس از آن حضرت تا روز قیامت پیغمبر دیگری نخواهد آمد و شریعت او آخرین شریعت ها است و پس از آن تا روز قیامت شریعتی نخواهد بود و عقیده مندم که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام و [صفحه ۱۰۲] خلیفه و صاحب امر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و سپس به ترتیب حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و سپس شما هستید، ای مولای من. امام علی النقی علیه السلام فرمود پس از من نیز پسرم حسن خواهد بود و مردم چگونه خواهند بود نسبت به جانشین او؟ عرض کردم: مولای من مگر او چطور است؟ فرمود برای اینکه مردم خود او را نبینند و جائز نیست نامش را ذکر کنند تا اینکه ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد کند پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد. عرض کردم من نیز به (امامت او) اقرار دارم و می گویم دوست آنها دوست خدا است و دشمن آنها دشمن خدا است و طاعتشان طاعت خدا

و نافرمانی آنها نافرمانی خدا است و همچنین معتقدم که معراج حق است و سؤال و جواب در قبر حق است و بهشت و دوزخ و صراط و میزان حق انـد و قیـامت آمـدنی است و شـکی در آن نیست و یقینا خداونـد کسانی را که در قبرها است برانگیزانـد و معتقـدم که فرائض واجبه پس از ولایت (خـدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السـلام) نماز و زکوه و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر اسـت. حضـرت فرمـود: ای اباالقـاسم بـه خـدا ایـن (دین تـو) دین خـدا است که آن را برای بنـدگانش پسـندیده است و تو همچنان در این عقیـده ثابت باش و خدا تو را در دنیا و آخرت بر این قول ثابت نگهدارد. [۱۲۱] . ۳- علی بن جعفر - در رجال کشـی است که او وکیل امام هادی علیه السـلام و از اهل همینا (یکی از قراء اطراف بغداد) و بسـیار مورد ثقه بوده است، بـدخواهانش از وی در نزد متوکل سـعایت کردنـد و متوکل دسـتور داد او را زنـدانی نمودنـد و [صـفحه ۱۰۳] مدت زیادی در زندان بماند تا اینکه قصد کشتن او را نمود! چون این خبر به علی بن جعفر رسید نامه ای از زندان به امام علی النقی علیه السلام نوشت که ای مولای من شما را به خدا در حال من نظری کنید به خدا قسم می ترسم که (در عقیده و مذهب خود) شک کنم! امام هادی علیه السلام در پاسخ نامه او نوشت که شب جمعه درباره تو دعا خواهم نمود، چون جمعه فرارسید در اثر دعای آن حضرت متوکل را تبی

عـارض شـد و رفته رفته رو به شـدت نهـاد به طـوری که روز دوشـنبه برای او بانـگ و شـیون نمودنـد! متوکـل دسـتور داد که زنـدانیان را آزاد نماینـد و یـک یک آنها را نزد وی نام می بردنـد و مخصوصا درباره علی بن جعفر سـفارش نمود که آزادش کننـد و از او حلیت بخواهنـد! علی بن جعفر از زندان آزاد شد و به دسـتور امام به مکه رفته و در آنجا مجاور گردید و متوکل (در نـتیجه آزاد نمـودن زنـدانیان مخصوصـا علی بن جعفر) بهبـودی حاصـل نمود. [۱۲۲] . ۴- حسـین بن سـعید اهـوازی - از حضـرت رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام روایت نموده و سی کتاب تصنیف نموده است برادرش حسن نیز ثقه بوده و علاوه بر اینکه شخصا پنجاه کتاب تصنیف نموده در مورد سی کتابی هم که حسین تصنیف کرده شرکت داشته است و شیخ نجاشـی کتابهای او را چنین نوشـته است: کتاب الوضوء - کتاب الصلوه - کتاب الزکوه - کتاب الصوم - کتاب الحج - کتاب النکاح - کتاب الطلاق - العتق و التدبیر و المکاتبه - الایمان و النذر - التجارات و الاجارات - الشـهادات - الصـید و الذبایح - المکاسب - الاشـربه - الزیارات - التقیه - الرد علی الغلاه - المناقب - المثالب - الزهد - المروه - حقوق المؤمنین و فضـلهم - تفسـیر القرآن - [صـفحه ۱۰۴] الوصایـا - الفرائض - الحـدود - الـدیات - الملاحم - الـدعاء. [۱۲۳] . ۵- یعقوب بن اسـحاق معروف به ابن السکیت از خواص اصحاب امام جواد و امام هادی علیه السلام است ثقه و عظیم الشأن بوده و

در لغت و شعر و ادب و علم نحو مهارت کاملی داشته است، متوکل او را برای تأدیب پسران خود (معتز و مؤید) گمارده بود روزی از وی پرسید آیا این دو پسر من در نزد تو بهترند یا حسن و حسین پسران علی!!! ابن سکیت شروع کرد به نقل فضائل حسنین علیهماالسلام و متوکل فرمان داد غلامانش او را زیر پا افکندند و لگدمال کردند و آنگاه به خانه اش بردند و او فردای آن روز وفات یافت و به روایتی در پاسخ متوکل گفت قنبر غلام علی در نظر من بهتر از تو و پسران تو است متوکل خشمگین گردید و دستور داد زبانش را از قفایش بیرون کشیدند و با آن وضع فجیع در سنه ۲۴۴ به درجه رفیعه شهادت رسید و او را به جهت کثرت سکوتش ابن السکیت می گفتند و عجب اینکه او مردم را همیشه از لغزش زبان برحذر می داشت چنانچه گوید: یصاب الفتی من عثره بلسانه و لیس یصاب المرء من عثره الرجل فعثرته فی القول تذهب رأسه و عثرته فی الرجل تبرء عن مهمل [۱۲۴] . یعنی جوان از یک لغزش زبانش صدمه می بیند و صدمه مرد از لغزش پا نیست. پس لغزش او در سخن سر او را می برد اما آسیب وی از پا پس از مدتی بهبودی یابد. ولی در اثر غیرت دینی و محبت اهل بیت علیهم السلام علیرغم قولش خود را به کشتن داد. ۶- خیران خادم - در مجالس المؤمنین است که از اصحاب ابی الحسن [صفحه ۱۰۵] ثالث علی بن محمد علیهماالسلام بوده و ثقه است و از خیران روایت شده است که گفت در زمان

حضـرت ابی جعفر محمد بن علی بن موسـی علیهم السـلام سفر حج نمودم و به یکی از ملازمان آن حضرت که نزد او قرب و منزلتی داشت گفتم که مرا به خـدمت وی برسانـد. چون به مدینه برگشـتم آن کس خدمت امام رفت و مرا نیز همراه برد وقتی به در خانه رسـیدیم مرا گفت در این مکان بنشـین و خود از دربان اجازه گرفت و داخل خانه شـد چون انتظار من طول کشـید نزدیـک دربان رفتم و از حال او پرسـیدم و گفتنـد که بیرون رفته است! من متحیر مانـدم و در این حال خـدمتکاری از در خانه بیرون آمد و گفت تو خیران هستی؟ گفتم بلی! گفت داخل خانه شو من داخل شدم و آن حضـرت را دیدم که بر سر صفه ای ایسـتاده است که فرش بر آن نیست در این اثنا غلامی آمد و جانمازی آورد و زیر پای آن حضـرت انداخت تا بنشست و چون به او نگاه کردم مرا چنان هیبت و دهشت فراگرفت که خواستم بدون پله کان به آن صفه بلند بالا روم حضرت اشاره فرمود که از پله بالاـ بیا من بالا رفتم و سـلام کردم جواب سـلام را رد نمود و دسـتش را به سوی من دراز کرد و من دسـتش را گرفتم و بوسـیدم و بر روی خود نهـادم و مرا بـا دست خود بکشانیـد و من مـدتی دست او را گرفتم تـا دهشت من برطرف شـد و آنگاه دسـتش را رهـا نمودم و آن حضـرت از من سؤالاـتی فرمود و من یـادم آمـد که ریـان بن شـبیب به من سـپرده بود که خـدمت حضرت سلام برسانم عرض

کردم که غلام شما ریان سلام رسانیده و تقاضای دعائی در حق خود و فرزندش نموده است. امام علیه السلام در حق ریان دعاء نمودند ولی درباره پسرش دعاء نفرمودند! من آن حضرت را وداع کرده و از خدمتش مرخص شدم و نزدیک در شنیدم که به [صفحه ۱۰۶] خادمش سخنی فرمود ولی مضمون آن را درست نفهمیدم و چون خادم در اثر من بیرون آمد از او پرسیدم که حضرت چه می فرمود؟ گفت درباره پسر ریان می فرمود که هذا ولد فی بلاد الشرک فلما اخرج منها صار الی من هو شر منهم، فلما اراد الله ان یهدیه هداه. یعنی این پسر در بلاد شرک ولادت یافته و چون از آنجا بیرون شده به سوی کسی رفته که از آنها بدتر بوده و هر گاه که خدا بخواهد هدایتش کند هدایت می نماید. و خیران را مجموعه ای است در بیان مسائلی که آنها را از آن حضرت و از امام ابوالحسن ثالث روایت نموده است. [۱۲۵] . [صفحه ۱۰۷]

از دعاهای آن حضرت

۷- دعای زیر را موقع تسبیح می خواند: سبحان من هو دائم لا یسهو، سبحان من هو قائم لا یلهو، سبحان من هو غنی لا یفتقر، سبحان الله و بحمده. [۱۲۶] . ۱- دعای زیر را در مناجات شب می خواند: الهی مسی ء قد ورد، و فقیر قد قصد، لا تخیب مسعاه، و ارحمه و اغفر خطاه. [۱۲۷] . ۲- دعای زیر را برای قضاء حوائج تعلیم فرموده است: یا عدتی دون العدد و یا رجائی و المعتمد و یا کهفی و السند، یا واحد یا احد یا من هو الله احد، اسألک بحق من خلقته من

خلقک و لم تجعل فی خلقک مثلهم احدا ان تصلی علی جماعتهم و تفعل بی کذا کذا. [۱۲۸] . ۳- دعای زیر در قنوت می خواند: مناهل کراماتک بجزیل عطیاتک مترعه، و ابواب مناجاتک لمن امک مشرعه، و عطوف لحظاتک لمن ضرع الیک غیر منقطعه، و قد الجم الحذار [صفحه ۱۰۸] و اشتد الاضطرار و عجز عن الاصطبار اهل الانتظار، و انت اللهم بالمرصد من المکار و غیر مهمل مع الامهال، و اللائذبک امن و الراغب الیک غانم و القاصد اللهم لبابک سالم. اللهم فعاجل من قد استن فی طغیانه و استمر علی جهالته لعقباه علی کفرانه، و اطمعه حلمک عنه فی نیل ارادته، فهو یتسرع الی اولیائک بمکارهه و یواصلهم بقبائح مراصده و یقصدهم فی مظانهم باذیته. اللهم اکشف العذاب عن المؤمنین و ابعثه جهره علی الظالمین، اللهم اکفف العذاب عن المستجیرین و اصببه علی المغترین، اللهم بادر عصبه الحق بالعون و بادر اعوان الظلم بالقصم، اللهم اسعدنا بالشکر و امنحنا النصر و اعدنا من سوء البدء و العاقبه و الختر. [۱۲۹] . ۴- سید بن طاوس دعای زیر را حرز امام هادی علیه السلام نوشته است: بسم الله الرحمن الرحیم - یا عزیز العز فی عزه ما اعز عزیز العز فی عزه، یا عزیز اعزتی بعزک و ایدنی بنصرک و بعد عنی همزات الشیاطین و ادفع عنی بدفعک، و امنع عنی بصنعک و اجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد. [۱۳۰] . [صفحه ۱۰۹]

از نامه های امام

۱- سهر بن زیاد گوید: بعضی از اصحاب ما از امام هادی علیه السلام درخواست نمود که برای او دعائی تعلیم دهد که مفید

دنیا و آخرت باشد حضرت به او مرقوم فرمود: اکثر من الاستغفار و الحمد فانک تدرک بذلک الخیر کله. یعنی زیاد استغفار و حمد کن که تو به وسیله آن تمام خیر و نیکی را به دست می آوری. [۱۳۱] . ۲- احمد بن هلال گوید از ابوالحسن علیه السلام پرسیدم توبه نصوح چیست؟ آن حضرت مرقوم فرمود: ان یکون الباطن کالظاهر و افضل من ذلک. [۱۳۲] . یعنی اینکه باطن انسان مانند ظاهرش بوده و بلکه بهتر از آن باشد. ۳- احمد بن اسحاق گوید یا ابی الحسن ثالث علیه السلام نامه نوشته و از رؤیت خدا و اختلاف مردم در آن سؤال نمودم حضرت مرقوم فرمود: لا- تجوز الرؤیه ما لم یکن بین الرائی و المرئی هواء ینفذه البصر فاذا انقطع الهواء عن الرائی و المرئی لم تصح الرؤیه، و کان فی ذلک الاشتباه لان الرائی متی ساوی المرئی فی السبب الموجب بینهما فی الرؤیه وجب الاشتباه و کان ذلک التشبیه لان الاسباب لابد من اتصالها بالمسببات. [۱۳۳] . [صفحه ۱۱۰] ترجمه: تا میان بیننده و چیز دیده شد هوائی که بینائی در آن نفوذ کند موجود نباشد دیدن صورت نگیرد پس اگر هوا میان بیننده و دیده شده قطع شود و نوری نباشد دیدن درست نباشد و هر یک از بیننده و دیده شده در احتیاج داشتن به هواء که واسطه بینائی قرار گرفته شبیه دیگری می باشد زیرا که بیننده هر زمان در نیازمندی به سبب و واسطه با دیده شده مساوی باشد لازم می آید که هر دو مانند یکدیگر باشند و این مستلزم همان تشبیه (ممتنع) است که اتصال میان اسباب و مسببات حتمی

است. (دیـده شـدن هر چیز مـادی تحت شـرایطی امکان پـذیر می باشـد که صورتی از آن در چشم بیننـده منعکس می شود و چون خداوند مانند موجودات مادی نیست که تحت آن شـرائط قرار گیرد لذا دیده شدن او محال و ممتنع است) ۴- امام هادی علیه السـلام به یکی از شیعیان خود در بغداد که درباره خلق قرآن از آن حضرت سؤالی نموده بود چنین مرقوم فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم. عصـمنا الله و ایـاک من الفتنه، فـان یفعـل فاعظم بها نعمه و ان لا یفعل و هی الهلکه. نحن نرمی ان الجـدال فی القرآن بـدعه اشترک فیهـا السائل و المجیب. فتعاطی السائل ما لیس له و تکلف المجیب ما لیس علیه. و لیس الخالق الا الله و ما سواه مخلوق، فـالقرآن کلاـم الله لاـ تجعـل له اسـما من عنـدک فتکون من الضـالین، جعلنا الله و ایاکم من الـذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مشفقون. [۱۳۴] . ترجمه: [صفحه ۱۱۱] به نام خداوند بخشـنده مهربان، خداوند ما و تو را از فتنه نگاه دارد پس اگر چنین کنـد چه نعمت بزرگی است و اگر نکند آن نوعی هلاک است. به نظر ما جدال درباره قرآن بدعت اسـت که سؤال کننـده و جواب گوینـده در آن شـریکند، سؤال کننـده در پی تحقیق چیزی است که حقش نیست و پاسـخگو درباره چیزی خود را به زحمت انـداخته که بر عهده او نیست، پس قرآن کلام خدا است و از پیش خود اسـمی بر آن مگذار که (اگر چنین کنی) از گمراهان باشی، خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که در نهان از پروردگارشان می ترسند

و از قیامت هراسانند. ۵- امام هادی علیه السلام در پاسخ کسی که از آن حضرت درباره توحید پرسیده بود مرقوم فرمود: لم یزل الله موجودا ثم کون ما اراد لا راد لقضائه و لا معقب لحکمه، تاهت اوهام المتوهمین و قصر طرف الطارفین و تلاشت او صاف الواصفین و اضمحلت اقاویل المبطلین عن الدرک لعجیب شأنه او الوقوع بالبلوغ علی علو مکانه. فهو بالموضع الذی لا یتناهی و بالمکان الذی لم یقع علیه فیه عیون باشاره و لاعباره. هیهات هیهات. [۱۳۵] . ترجمه: خداوند همیشه بوده و سپس آنچه را که خواسته بوجود آورده است نه قضای او را رد کننده ای است و نه حکمش را به تأخیر افکننده ای، از درک شأن عجیب او و یا از رسیدن به علو رتبت وی اوهام خیالبافان سرگردان مانده و دیده نگرندگان کوتاه گشته و اوصاف وصف کنندگان نابود شده و سخنان باطل [صفحه ۱۱۲] گویان پوچ و بی ارزش گردیده است، پس او در موضع لایتناهی است و در مرتبه ای است که چشم ها به اشارت و عبارات به او احاطه ننمایند هیهات هیهات. [صفحه ۱۱۳]

رساله در جبر و تفویض

مردم اهواز نامه ای به خدمت امام علی النقی علیه السلام فرستاده و درباره مسأله جبر و تفویض که در میان آنها مورد اختلاف بود از آن حضرت راه صحیح مسأله را جویا شدند. امام هادی علیه السلام طی رساله مبسوطی ضمن اثبات امامت علی علیه السلام در مقدمه آن پاسخ آنها را مرقوم فرمود که شیخ حرانی در کتاب تحف العقول تمام آن را نقل کرده است و به علت طولانی بودن رساله ذیلا فقط به نگارش ترجمه آن اکتفاء می گردد. از جانب

علی بن محمد (علیهماالسلام)، سلام بر شما و بر هر که پیرو هدایت و راه راست است و رحمت و برکات خدا بر چنین کسی باد. نامه شما به من رسید و آنچه از اختلاف خود در دین تان یاد کرده بودید دانستم و خوض و تعمق شما را در امر قدر و گفتار بعضی از شما را درباره جبر و سخن برخی را که قائل به تفویض بوده اند و همچنین تفرقه و جدا شدن تان را از هم و عداوتی که میان شما ظاهر شده در نتیجه حقیقت امر را در این مورد از من سؤال نموده و بیان آن را خواسته اید همه را دانستم. خداوند شما را رحمت کند که بدانید که ما در آثار و اخبار زیادی که رسیده نظر کردیم و این اخبار را در نزد همه کسانی که خود را پیرو اسلام می دانند و [صفحه ۱۱۴] آنها که از جانب خدای عزوجل تعقل می کنند از دو حال بیرون نیافتیم که یا حق است باید از آن پیروی شود و یا باطل است که باید از آن دوری نمود. البته همه امت اسلام بدون اختلاف اتفاق دارند که قرآن حق است و در نزد تمام فرقه های اسلامی شکی در آن نیست و باز جمیع فرقه ها به صحت و درست بودن قرآن مقر و معترفند و در این خصوص همگی به راه صواب و درستی رفته اند و این مطابق گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود امت من بر گمراهی اتفاق نکند و خبر داده است که هر آنچه که مورد اتفاق امت باشد حق است و این

در صورتی است که پاره ای از آن اخبار با برخی دیگر مخالف نباشد و قرآن حق است که در میان امت اختلافی درباره تنزیل و تصـدیق آن نیست (همه امت متفق القولند که قرآن از جانب خدای تعالی نازل شده و درست و حق است.) پس اگر قرآن به تصـدیق و تحقیق خبری گواهی دهـد و گروهی از امت منکر آن خبر شوند بر آنها لازم است که به حکم ضـرورت بدان اقرار نمایند زیرا که به اصل تصدیق کتاب خدا اجتماع کرده اند در این صورت اگر طائفه ای خبری را که قرآن به درستی آن گواه داده انکـار نماینـد آنهـا ملزم می باشـند که از امت اسـلامی خـارج گردنـد. بنابراین اولین خبری که درستی و حق بودن آن از قرآن به دست می آید و قرآن بدان شـهادت دهد خبری است که از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم وارد شده و کتاب خـدا بـا آن موافق و آن را تصـدیق نمـوده است به طـوری که در صـحت آن هیچکس اختلاـف نـدارد و آن این است که آن حضـرت (موقع رحلت) فرمود: من در میان شـما دو چیز گرانبها بجا می گذارم کتاب خدا و عترت خود خاندانم را و تا شما به آن دو تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید و البته آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند. [صفحه ۱۱۵] و چون شواهـد این حـدیث را به طور نص در کتاب خـدا یافتیم مانند قول خداوند عزوجل: انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون. [۱۳۶] .

(سرپرست و ولی شما فقط خدا و پیغمبرش و کسانی است که ایمان آورده و نماز برپا داشته و در حال رکوع زکوه می دهند و کسی که خدا و رسولش و چنین مؤمنانی را ولی خود بداند او جزو حزب خدا است و حقا که حزب خدا پیروز است) و عامه در این مورد اخباری روایت کرده اند که امیرالمؤمنین انگشترش را در حال رکوع صدقه داد و خدا از او قدردانی کرده و این آیه را درباره وی نازل فرمود. همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یافتیم که فرمود هر کس را که من نسبت به او مولا و اولی به تصرف هستم علی علیه السلام نیز برای او اولی به تصرف است و باز به علی فرمود نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است جز اینکه پس از من پیغمبری نیست و باز دیدیم که فرمود علی علیه السلام قرض مرا می دهد و هر وعده ای که به کسی داده ام او به جا می آورد و او پس از من جانشین من است. بنابراین آن خبر اولی که این اخبار از آن استنباط می شود خبری است صحیح و مورد اتفاق و نزد مسلمین خلافی در آن نیست و هم موافق قرآن است پس چون قرآن به تصدیق آن خبر و این شواهد دیگر گواه است بر تمام امت به حکم ضرورت لازم است که بدان اعتراف کنند زیرا اینها اخباری هستند که شواهد قرآن بدانها گویا هستند و موافق قرآنند و قرآن نیز موافق آنها است. سپس اخبار درست و حقیقی دیگر هم از رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم به وسیله ائمه صادقین علیهم السلام وارد شده و جماعتی ثقه و معروف آنها را نقل کرده اند لذا اقتداء و [صفحه ۱۱۶] پیروی از چنین اخباری بر هر مؤمن و مؤمنه ای فرض و واجب است و جز اهل عناد کسی از آن تعدی و تجاوز نکند و این سخن از این جهت است که گفتارهای اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قول خداوند متصل است مانند این قول خدا در کتابش: ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا مهینا [۱۳۷] . کسانی که خدا و رسول او را آزار می نمایند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برای آنها عذابی خوار کننده آماده نموده است. و ما سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نظیر این آیه می بینیم که فرمود هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است و آنکه خدا را بیازارد در معرض انتقام خدا قرار گیرد. همچنین است سخن آن حضرت که فرمود هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است و مانند سخن آن حضرت در مورد بنی ولیعه که فرمود هر آینه به سوی این گروه مردی را می فرستم که به منزله خود من است و خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند برخیز، ای علی و به سوی آنها روانه شو. و همچنین گفتار او در روز جنگ

خیبر که فرمود فردا به سوی آنها مردی را می فرستم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند او کرار غیر فرار است برنمی گردد تا اینکه خداوند به دست او قلعه را بگشاید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از فرستادن او اعلام پیروزی نمود و یاران آن حضرت برای سخن او گردن کشیدند (که شاید آنها باشند) و چون فردا رسید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را خواست و او را به سوی آنها فرستاد و او را بدین منقبت برگزید و او را کرار غیر فرار و دوستدار خدا و رسولش نامید و خبر داد [صفحه ۱۱۷] که خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. و ما این مقدمه را راهنمای مقصود خود که بیان جبر و تفویض و منزله بین منزلتین است قرار دادیم و کمک و نیرو از خدا است و در تمام امور به او توکل داریم. پس ما در این مورد به سخن امام صادق علیه السلام شروع می کنیم که فرمود: لا جبر و لا تفویض ولکن منزله بین المنزلتین یعنی نه جبر است و نه تفویض ولی منزلتی است میان آن دو و مبانی این امر مربوط است به صحت خلقت، عدم مانع، مهلت در وقت، زاد و توشه زندگی مانند مرکب، موجبات تحریک فاعل بر فعل خود که امام صادق علیه السلام آنها را جوامع فضل نامیده است که چون بنده یکی از آنها را نداشته باشد به حسب آن نقصان تکلیف از او به دور است. پس

امام صادق علیه السلام یک کاصلی را که طلب معرفت آن بر مردم واجب است خبر داد و قرآن نیز به تصدیق آن گویا است و آیات محکمه رسولش نیز بر آن شاهد است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اولاد طاهرین او در گفتار خود از حدود قرآن تجاوز نمی کنند بنابراین هر گاه اخبار درستی رسید و شواهد آن از قرآن جستجو گردید و قرآن موافق آنها و دلیل صحت آنها بود پیروی از آنها فرض است و جز اهل عناد از آن تجاوز نکند همچنانکه ما در اول نامه متذکر شدیم. و چون ما گفت امام صادق علیه السلام را که منزلتی بین منزلتین و انکار جبر و تفویض بوده تحقیق کردیم دیدیم که قرآن بدان گواه بوده و آن را تصدیق می کند و خبر دیگری از آن حضرت نیز موافق آن است که از او پرسیدند که آیا خداوند بندگان را بر معاصی مجبور می کند؟ فرمود خداوند عادلتر از آن است. پرسیدند آیا کارها را یکسره به آنها تفویض می کند؟ فرمود خداوند بر آنها نیرومندتر و چیره تر از آن است و از آن حضرت روایت شده است که فرمود مردم درباره قدر بر سه گونه اند یکی گمان می کند که کار به او واگذار شده است چنین کسی خدا را [صفحه ۱۱۸] در تسلط و حکومتش سست دانسته و او در هلاکت است و یکی پندارد که خداوند عزوجل بندگان را بر انجام گناهان مجبور ساخته و به آنها تکلیف خارج از طاقتشان نموده است او نیز خدا را در حکم خویش ستمگر دانسته و به هلاکت است و

یکی معتقـد است که خداونـد به بنـدگان تکلیفی به اندازه طاقت آنها نموده و خارج از حد طاقت تکلیفی نکرده است و چون کار خوب انجام دهد خدا را سپاس گوید و چون کار بد نماید از خدا طلب آمرزش کند پس چنین کسـی مسلمانی است بالغ و با عقیـده درست و خبر داده است که هر کس پیرو جبر و تفویض بوده و بـدانها معتقد گردد برخلاف حق است. پس من آن جبر را که هر کس بـدان معتقـد شود ملزم به خطاء است شـرح دادم و هر کس هم که پیرو عقیـده تفویض باشـد ملزم به خطاء است و آنچه حق است منزلتی میان این دو منزله است. و من برای هر بابی از ابواب ثلاثه (جبر و تفویض و منزلتی میان آن دو) مثلی می زنم که معنی و فهم آن را برای طـالب نزدیـک نموده و بحث شـرحش را آسان نمایـد و آیات محکمات قرآن بر آن گواهی دهد و در نزد خردمندان حقیقت آن مورد تصدیق باشد و توفیق و عصـمت با خدا است. و اما جبری که هر کسی بدان معتقد شود به راه خطاء رفته است سخن آن کسی است که چنین پندارد که خداوند عزوجل بندگان را بر انجام معاصی مجبور کرده است و بـا وجود این آنها را عقوبت می نمایـد و هر که چنین سـخنی گویـد خـدا را در حکمش سـتمکار دانسـته و او را دروغگو شـمرده و فرمایش او را رد کرده است که فرمایـد: و لا یظلم ربک احـدا [۱۳۸] (پروردگار تو احدی را سـتم نکند) و همچنین فرماید: ذلک بما قدمت ایداک و ان

الله لیس بظلام للعبید [۱۳۹] . [صفحه ۱۱۹] (این بـدان جهت است که به دست خود پیش فرسـتادی و یقینا خداوند به بندگان ستم کننده نیست) و باز فرماید: ان الله لا یظلم الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون [۱۴۰] . (البته خداوند کوچکترین ستمی به مردم نکند ولی مردم اند که به خودشان سـتم می کنند). با آیات بسیاری که در این مورد هستند پس هر که معتقد است که بر انجام گناهان اجبار داشـته است گناه خود را به خدا حواله کرده و درباره عقوبت خویش خدا را سـتمکار دانسـته است و هر کس خدا را سـتمکار داند کتاب او را تکذیب کرده و هر که کتاب خدا را تکذیب کند به اجماع امت دچار کفر شده است و مثل چنین کسـی مثل مردی است که بنـده مملوکی دارد که هیچگونه اختیاری از خود نداشـته و مالك هیچ مالی از اموال دنیا نباشـد و مولای او هم بـدین مطلب آگاه است و با وجود اینکه می دانـد او تهیـدست است به او دسـتور دهد که به بازار رود و چیز مورد نیـاز مولا-یش را بخرد و بیـاورد و بهای آن را هم به او ندهـد و با اینکه می دانـد که برای جنس مورد نیاز نگهبان و مراقبی است که تا بهای آن را به میل و دلخواه خود نگیرد احـدی نمی توانـد در گرفتن آن جنس طمع کنـد و مالك این بنده هم خود را به عدل و انصاف توصیف کرده و خویشتن را حکیم و بی ستم می شمارد با این حال بنده خود را تهدید نموده که چنانچه جنس مورد نیاز او را نیاورد او را

عقوبت خواهـد نمود و با اینکه می دانـد نگهبان آن جنس مانع آوردن آن خواهـد شد و باز می داند که بنده اش هم بهای آن جنس را ندارد و خود نیز بهای آن را به وی نداده است! از طرفی بنده که برای آوردن آن جنس مورد نیاز به بازار رفت کسـی را دید که مانع از آن است مگر اینکه آن را بخرد و این بنده هم قیمت آن را ندارد که [صـفحه ۱۲۰] بپردازد پس بدون انجام دادن دسـتور مالکش ناامیـد برمی گردد و مولایش به همین سـبب بر او خشـمگین می شود و او را عقاب می کنـد! آیا عدل و حکمت او ایجاب نمی کرد که او را عقوبت نکند؟ با اینکه می داند بنده اش از خود چیزی نداشته و پولی هم به او نداده است پس اگر او را عقوبت کنـد نسـبت وی سـتم و تعدی نموده و عدل و حکمت و انصافی را که خود بدان سـتوده بود باطل کرده است و اگر او را عقوبت نکنـد تهدید خود را نسـبت به او تکذیب کرده و به دروغ او را تهدید نموده است و دروغ و سـتم هر دو بـا عـدل و حکمت منافـات دارنـد تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا. بنابراین هر کسـی به جبر و یا بـدانچه مسـتلزم جبر اسـت معتقد شود به خدا سـتم روا داشـته و او را به جور و عدوان نسبت داده است زیرا بر کسی که مجبور به گناه بوده اثبات عقوبت کرده و کسـی که پنـدارد خداونـد بندگان را مجبور (به گناه) کرده به قیاس قولش واجب کرده است که خداوند عقوبت را از آنها دفع کند

و هر که معتقد شود که خداوند از اهل معاصی عذاب را رفع می کند او را درباره تهدیدی که کرده تکذیب نموده است آنجا که فرماید: بلی من کسب سیئه و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون [۱۴۱] . (بلی هر که سیئه و کار بدی کرده و خطایش بر او احاطه نماید چنین کسانی اهل آتش و در دوزخ جاویدانند). و قول او که فرماید: ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا. [۱۴۲] . (کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می خورند و در شکمهای خود آتش را می خورند و زود باشد که در آتش افکنده شوند.) [صفحه ۱۲۱] و قول او که فرماید: ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا کلما تضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما. [۱۴۳] . (کسانی که به آیات ما کفر می ورزند زود باشد که آنها را به آتش در افکنیم که هر گاه پوستهای آنها بسوزد برای آنها پوستهای دیگری بدل کنیم تا عذاب را بچشند و خداوند نیرومند و حکیم است.) و آیات زیاد دیگری در این مورد هست در حق کسی که وعید و تهدید خدا را تکذیب کند که تکذیب یک آیه از کتاب خدا کفر است و چنین کسی از آنهائی است که خداوند درباره شان فرموده: افتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزآء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوه الدنیا و یوم القیمه یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون [۱۴۴] . (آیا ایمان می آورید به پاره از آیات

کتاب و کافر می شوید به پاره ای دیگر و نیست جزای کسی که چنین باشد از شما مگر رسوائی در زندگانی دنیا و روز قیامت هم به سخت ترین عذابی برمی گردند و خداوند از آنچه می کنند غافل نیست.) بلکه ما می گوئیم خداوند عزوجل بندگان را بر اعمالشان جزاء دهد و به کردارهای بدشان عقوبت کند به علت استطاعتی که بدانها داده و آنها را امر و نهی فرموده است و کتابش بدان گویا است که: من جآء بالحسنه فله عشر امثالها و من جآء بالسیئه فلا یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون. [۱۴۵] . [صفحه ۱۲۲] (کسی که حسنه آورد برای او است ده برابر آن و هر که سیئه آورد جز به مانندش کیفری ندارد و به آنها ستم نشود) و باز خدای عزوجل ذکر فرماید: یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و یحذرکم الله نفسه. [۱۴۶] . (در آن روز هر که خوبی کرده حاضر بیند و هر که بدی کرده آرزو کند که میان او و عملش مسافت دوری باشد و خداوند شما را از عذاب خود برحذر می دارد) و فرمود: الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم [۱۴۷] . (امروز هر کس بدانچه کرده جزاء داده شود امروز ظلم و ستمی نیست.) بنابراین اینها آیات محکماتی است که جبر را نفی می کنند و هر که را هم بدان معتقد است نفی کنند و مانند اینها در قرآن زیاد است و ما آن را برای اینکه نامه طولانی نشود مختصر کردیم و توفیق با

خدا است. و اما آن تفویضی که امام صادق علیه السلام آن را باطل دانسته و معتقد و پیرو آن را خطاکار شمرده است عقیده کسی است که خداوند جل ذکره اختیار امر و نهی خود را به بنده ها واگذار کرده و آنها را سر خود رها ساخته است و در این باره سخن دقیقی است برای کسی که بخواهد آن را خوب بفهمد و دقت کند و ائمه هداه از عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین راه باریک و دقیق رفته اند زیرا آنها می گویند اگر خداوند امر و نهی خود را از جهت اهمال و رها ساختن بندگان بدانها واگذار نموده و خود دخالتی نداشت لازم می شد که هر چه آنها می کردند خداوند بدان اعمال راضی می گشت و در نتیجه بندگان در برابر اعمالشان (به علت رضایت خدا) مستوجب ثواب می شوند و اگر جنایت و معصیتی هم نموده باشند کیفر و عقوبت نمی بینند زیرا آنها سر خود رها شده و در واقع تکلیفی ندارند و برگشت [صفحه ۱۲۳] این سخن به دو وجه و معنی است: یا این است که بندگان بر خداوند غلبه کنند و او را به حکم ضرورت بر قبول آنچه آنها با اختیار و اراده خود انجام داده اند چه خدا آن کارها را مکروه بداند و یا دوست بدارد ملزم نمایند در این صورت برای خدا وهن و سستی لازم آید و یا اینکه خداوند عزوجل از قبولانیدن امر و نهی به آنها برابر اراده خود چه آنها را ناخوش آید و چه خوش آید عاجز گشته و امر و نهی خود را بدانها واگذار کرده

است و چون از تعبد و مطیع کردن آنها به اراده خود عاجز گردیده امر و نهی را بر آنچه بندگان دوستدار آن هستند اجراء نموده و اختیار کفر و ایمان را به خود آنها واگذار نموده است و این کار مانند این است که مردی بنده ای را خریده است که آن بنده خدمتکار او باشد و برتری ولایت او را بشناسد و امر و نهی وی را پیروی کند و مالک آن بنده نیز ادعاء می کند که شخص قاهر و نیرومند و حکیم است پس چنین کسی به بنده اش امر و نهی کرده و او را در برابر پیروی از فرمانش پاداش عظیم وعده داده و در برابر نافرمانیش به کیفر بزرگ تهدید نموده است پس آن بنده با خواسته مالکش مخالفت نموده و امر و نهی او را پیروی نکرده است و هر چه را که بدان امر کرده و یا از آن نهی نموده نپذیرفته است و به اراده و خواست مالک اعتنائی ننموده و دنبال خواسته و هوی و هوس خود رفته است و برای مولای او هم توانائی اینکه بنده را تحت اراده و اوامر و نواهی خود درآورده نمی باشد از این رو اختیار امر و نهی را به دست او سپرده و به هر چه آن بنده به میل و اراده خود نه به اراده مالک انجام دهد راضی شده است و مالک عبد او را برای تهیه یکی از نیازمندی های خود فرستاده و چیز مورد نیاز را هم نام برده است ولی بنده مخالفت مولای خود را کرده و از هوای نفس خویش پیروی نموده است و پس

از برگشتن وی مولا- دیده است خلاف آنچه را که خواسته بود آورده است به او گفته چرا برخلاف آنچه به تو دستور دادم آورده ای؟ بنده گوید تو خود اختیار کار به دست من [صفحه ۱۲۴] دادی و من نیز آنچه دلخواه خودم بود آوردم زیرا برای کسی که کار بد و تفویض شده مخطوری نیست بنابراین تفویض محال است. آیا بدین سبب که گفته شد لازم نمی آید که مالک عبد یا می تواند بنده را با امر و نهی خود مطابق اراده خویش نه به میل عبد وادار کند و در خور امر و نهی خود به او تاب و توانائی دهد و چون به او امر و نهی نمود پاداش و کیفر آنها را هم بدو بفهماند و او را از مخالفت خویش بترساند و با شرح ثواب و عقابش او را به اطاعت خود تشویق کند تا آن بنده قدرت و توانائی مالک خود را به وسیله نیروی اطاعت از امر و نهی که به او داده شده بشناسد و عدل و انصاف مالک شامل حال او شود و به علت اینکه سخن را با او تمام کرده و او را از مخالفت خود بیم داده است حجتش بر وی روشن گردد که چون بنده امر مولا-یش را اطاعت کرد پاداشش دهد وگرنه عقوبتش نماید. و یا اینکه آن مالک عاجز است و توانائی ندارد و کار بنده را به خود او واگذاشته که چه خوب کند و چه بد اطاعت کند و چه نافرمانی مولایش از عقوبت وی عاجز است و نمی تواند او را به زیر فرمان خود درآورد و اثبات

عجز با قـدرت و معبودیت خـدا منافات داشـته و موجب ابطال امر و نهی و ثواب و عقاب و مخالفت با کتاب خـدا می شود که فرمایـد: و لاـ یرضـی لعبـاده الکفر و ان تشـکروا یرضـه لکـم. [۱۴۸] . (خداونـــد کفران را بر بنـد گانش نپســندد و اگر او را سپاسـگزاری کنید از شما راضی شود). و گفته خدای عزوجل: اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون [۱۴۹] . (نسبت به خداوند به اندازه ای که سـزاوار او باشد تقوی داشـته باشـید و [صـفحه ۱۲۵] نبایـد بمیرید مگر اینکه تسـلیم امر او شوید) و گفتار او: و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبـدون مآ ارید منهم من رزق و مآ ارید ان یطعمون [۱۵۰] . (و نیافریدم جن و انس را مگر اینکه مرا پرستش کنند، از آنها روزی نخواستم و نخواستم که مرا اطعام کنند). و گفتار خدا که: و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا [۱۵۱] . (خدا را بپرستید و چیزی را شـریک او قرار ندهید) و گفتار او: اطیعوا الله و رسوله و لا تولوا عنه و انتم تسـمعون [۱۵۲] . (خـدا و رسولش را اطاعت کنیـد و از او روگردان نشویـد در حالی که شـما می شـنوید.) پس هر که چنین پنـدارد که خدای تعالی امر و نهی خود را به بندگانش تفویض کرده است برای او عجز و ناتوانائی را ثابت کرده و او را ملزم نموده اسـت که هر کار خوب و بدی را که بندگان بجا می آورند بپذیرد و امر و نهی و وعده و وعید او را باطل شمرده است به علت اینکه

گمان کرده خداونـد امور را بـدانها تفویض کرده زیرا کسـی که کارش به خود او واگذار شده باشد به میل و اراده خود عمل می کنـد و اگر به میل خود کفر یا ایمان بخواهـد رادع و مانعی در کارش نباشـد و هر که به چنین تفویضـی معتقـد باشـد یقینا آنچه را که از وعـده و وعیـد و امر و نهی خـدا یادآور شـدیم ابطال کرده و چنین کسـی مشـمول مفاد این آیه است: [صـفحه ۱۲۶] افتؤمنون ببعض الکتـاب و تکفرون ببعض فمـا جزآء من یفعـل ذلـک منکم الا خزی فی الحیوه الـدنیا و یوم القیمه یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون [۱۵۳] . (آیا به بعضی از کتاب ایمان دارید و به پاره ای کافرید پس سزای کسی از شما که چنین کنـد جز رسوائی در حیوه دنیا نیست و روز قیامت به سـخت ترین عذاب برمی گردد و خداوند از آنچه شـما می کنیـد غافل نیست.) خداونـد بسی برتر است از آنکه اهل تفویض بـدان معتقدنـد برتری بزرگ. ولی ما می گوئیم که خداوند عزوجل خلق را به قدرت خود آفریده و توانائی پرسـتش خود را بدانها داده است و بدانچه خواسـته انجام اموری را بدانها امر و از ارتکاب اموری نیز نهی کرده است، پیروی آنها را از اوامر خود پذیرفته و بدان خشـنود شده و آنها را از نافرمانیش باز داشته و کسـی را که نافرمانی نمایـد نکوهش کرده و کیفرش داده است و خداوند در امر و نهی مختار است هر چه را که خوب داند بدان فرمان دهد و هر چه را ناپسند دارد از آن نهی کند و کیفر

دهد به واسطه توانائی که به بنده هایش برای پیروی از اوامر و اجتناب از معاصی داده است زیرا که عدل و انصاف و حکمت بالغه خداوند ظاهر و آشکار است و حجتش با عذار و انذار رسا است و انتخاب با او است که هر کسی را از بندگانش بخواهد برای تبلیغ رسالت خود و اتمام حجت بر بندگانش برمی گزیند. (چنانچه) محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برگزید و او را به رسالتش به سوی خلق فرستاد و کسانی از کفار قوم او از وی حسد و استکبار گفتند: لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم. [۱۵۴] . (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو آبادی نازل نگشت) و مقصودشان امیه بن ابی صلت و ابومسعود ثقفی بود پس خداوند نظر [صفحه ۱۲۷] آنها را ابطال کرد و آراء آنها را جائز ندانست آنجا که فرماید: اهم یقسمون رحمت ربک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوه الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا و رحمت ربک خیر مما یجمعون [۱۵۵] . (آیا آنها رحمت پروردگار تو را تقسیم می کنند؟ ما هستیم که معیشت آنها را در زندگانی دنیا میان آنها تقسیم نمودیم و بعضی از آنها را به بعضی دیگر چند درجه برتری دادیم تا برخی پاره دیگر را تحت تسخیر خویش درآورند و رحمت پروردگارت بهتر است از آنچه آنها گرد می آورند.) و از این رو هر چه را از کارها دوست داشت اختیار کرد و هر چه را بدو ناپسند داشت از آن نهی فرمود بنابراین هر کس او را اطاعت کند پاداشش

دهـد و هر که نافرمانیش کنـد عقاب نماید و اگر اختیار کار خود را به بندگانش تفویض کرده بود اختیار امیه بن ابی صـلت و ابی مسـعود ثقفی را برای قریش اجازه می داد زیرا این دو در نظر آنان از محمد صـلی الله علیه و آله و سـلم برتر بودند و چون خداونـد مؤمنین به گفتـار خود تأدیب فرمود که: و ما کان لمؤمن و لا مؤمنه اذا قضـی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم [۱۵۶] . (هیـچ مؤمن و مؤمنه ای را نرسـد که هر گـاه خـدا و رسولش در کـاری حکمی دهنـد آنها در کارشان صاحب اختیار باشـند) لـذا بـدانها اختیار از روی هوای نفس و خودسـری را اجازه نـداد و از آنها جز پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی خود را به دست کسـی که او را برگزیـده نپذیرفت در نتیجه هر کس او را اطاعت کند راه راست یافته و هر که نافرمانیش کند گمراه و سـرکش گردیـده است و حجت خدا بر چنین کسـی به علت توانائی که [صـفحه ۱۲۸] بـه وی برای پیروی از اوامر و اجتنـاب از نواهی داده است تمام است و به همین جهت است که او را از ثواب خود محروم ساخته و عقابش نمایـد. و این قول همان بین دو قول است که نه جبر و نه تفویض و امیرالمؤمنین علیه السـلام عبایه بن ربعی اسـدی را بـدان خبر داد موقعی که از آن حضـرت درباره اسـتطاعتی که بدان قیام و قعود شود و کار انجام گیرد پرسید امیرالمؤمنین در پاسخش فرمودتو از قدرت و استطاعت پرسیدی آیا آن را بدون خدا

مالك شدی یا با خدا؟ عبایه سکوت کرد امیرالمؤمنین فرمود پاسخ بگو: ای عبایه! عرض کرد چه بگویم؟ فرمود اگر بگوئی تو آن استطاعت را با خدا مالك شدی تو را می کشم و اگر هم بگوئی بدون خدا مالك شدی باز تو را می کشم عرض کرد یا امیرالمؤمنین پس چه بگویم؟ فرمود بگو که تو آن را مالك شدی به نیرو و اراده خداوندی که بدون تو مالك استطاعت است پس اگر خداوند تو را مالك آن استطاعت فرمود این عمل از عطاء و بخشش او است و اگر از تو سلب استطاعت نماید از نظر آزمایش و امتحان است خداوند مالك (حقیقی) آن استطاعتی است که تو را مالك آن گردانیده و قادر بر آن چیزی است که تو را بدان قوت داده است آیا نشنیدی که مردم درخواست حول و قوه می کنند موقعی که می گویند: لا ـ حول و لا ـ قوه الا بالله؟ عرض کرد یا امیرالمؤمنین تأویلش چیست؟ فرمود یعنی از معاصی خدا جنبشی نیست مگر به عصمت و نگهداری خدا و برای ما نیروئی بر طاعت خدا نیست مگر به کمك خدا. عبایه برجست و دست و پای آن حضرت را بوسه زد. و روایت شده است که چون نجده به خدمت امیرالمؤمنین رسید از خداشناسی پرسید و عرض کرد یا امیرالمؤمنین به چه چیزی پروردگارت را [صفحه ۱۲۹] شناختی؟ فرمود به آن قوه ممیزه ای که به من عطاء فرمود و به آن قوه عاقله ای که مرا دلالت و رهنمائی کرد. عرض کرد آیا تو جبلا بدین امر وادار بوده ای؟ فرمود اگر من جبلا وادار بودم در برابر کار نیك ستوده

نمی شدم و در برابر کار بد مذموم نمی گشتم و آنکه نیکی می کند از آنکه بدی می کند به سرزنش سزاوارتر بود پس من به دو قوه ممیزه و عاقله دانستم که خداوند تعالی قائم به ذات و جاودانی است و هر چه جز او است حادث و متغیر و فانی است و قدیم جاویدان مانند حادث زائل نیست. نجده عرض کرد یا امیرالمؤمنین تو را چنان یافتم که صبح کردی در حالی که حکیم و درست کرداری، فرمود صبح کردم در حالی که مختار هستم پس اگر به جای حسنه و نیکی کار بدی انجام دهم بر آن معاقب خواهم بود. و باز روایت شده است که چون امیرالمؤمنین علیه السلام از شام (جنگ صفین) برمی گشت در پاسخ سؤال مردی که گفت یا امیرالمؤمنین به ما بگو که خروج ما به جانب شام به قضا و قدر بود؟ فرمود بلی یا شیخ به تپه ای بالا نرفتید و به دشتی سرازیر نشدید مگر به قضاء و قدر خداوند! شیخ گفت یا امیرالمؤمنین رنج و مشقتی که در این سفر به من رسیده باید به حساب خدا گذارم؟ فرمود: ای شیخ دم فروبند زیرا خداوند پاداش شما را در این مسیر که به میل خود سیر کردید و در اقامتگاه تان که خودتان مقیم شدید و در برگشتن تان که خودتان برگشتید بزرگ گردانید و شما در هیچ یک از کارهایتان اکراه و اجبار نداشتید شاید تو گمان کردی که آن قضاء حتمی و قدر لازم بود، اگر چنین بوده باشد ثواب و عقاب باطل می شود و وعده و وعید ساقط می گردد و این سخن بت پرستان و اولیاء شیطان است!

خداوند عزوجل امر کرده و ما را در پیروی از [صفحه ۱۳۰] آن مخیر فرموده و همچنین نهی کرده و از عدم اطاعت آن ما را برحذر داشته است خداوند با اکراه و اجبار اطاعت نشود و از نافرمانی بندگان مغلوب نگردد و آسمانها و زمین و آنچه را که میان آنها است بیهوده نیافریده است این گمان آن کسانی است که کافرند پس وای بر کسانی که کافرند از دوزخ! شیخ برخاست و سر مبارک امیرالمؤمنین را بوسید و این ابیات را سرود: انت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاه من الرحمن غفرانا او ضحت من دیننا ما کان ملتبا جزاك ربک عنا فیه رضوانا فلیس معذره فی فعل فاحشه قد کنت راکبها ظلما و عصیانا یعنی توئی آن امامی که ما بوسیله طاعت او در روز نجات از خداوند رحمت امید آمرزش داریم. آنچه از دین ما برای ما مشتبه بود برای ما روشن نمودی پروردگارت جزای تو را از جانب ما رضوان خود قرار دهد. پس در انجام کار زشت عذرخواهی نیست که تو آن را به ستم و نافرمانی مرتکب شده باشی! بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام موافق قرآن راهنمائی فرمود و جبر و تفویض را که اعتقاد به هر دو آنها باطل و کفر و تکذیب قرآن است نفی نمود و ما از گمراهی و کفر به خدا پناه می بریم و نه به جبر معتقدیم و نه به تفویض بلکه می گوئیم منزلتی است که میان آن دو و آن عبارت است از آزمایش و اختبار به وسیله استطاعتی که خداوند به ما داده و عبودیت ما را به وسیله آن توانائی

بر آنچه کتاب خدا بدان شاهد و ائمه ابرار از اولاد رسول صلوات الله علیهم بدان معتقدند مقرر داشته است. و مثل اختبار به وسیله استطاعت مانند مثل مردی است که مالک بنده ای است و مال فراوانی دارد دوست دارد بنده اش را با اینکه سرانجام کار او را [صفحه ۱۳۱] می داند آزمایش نماید و پاره ای از مال خود را که دوست دارد به بنده اش داده و او را برای اموری چند آگاه نموده و آنها را به او فهمانیده است و به وی دستور داده که این مال را در آن امور به مصرف رساند و او را از کارهائی هم که دوست ندارد نهی نموده و از پیش بدو باز نموده است که از آنها دوری گزیند و از مال او در آن امور صرف نکند و البته مال را در هر دو وجه می توان مصرف نمود. حال یک بنده مال را در پیروی امر مالک و در جهت رضای او به مصرف می رساند و دیگری در اموری که مورد نهی و غضب مولا است صرف می کند و این مولا بنده اش را در خانه آزمایش اسکان نموده و به او اعلام کرده است که سکونت در این خانه موقتی است و او را خانه دیگری است که مولایش وی را از این خانه خارج ساخته به خانه دیگری خواهد برد که در آنجا ثواب و عقاب همیشگی است. پس اگر بنده مالی را که مولایش به او داده در راهی که وی را امر کرده صرف نماید برای او آن ثواب دائمی را در خانه دیگری که قبلا به وی خبر داده بدانجا

خواهد برد به او می دهد و اگر مالی را که به وی داده در راهی که از آن نهی کرده خرج کند آن عقاب دائمی را در آن خانه جاودانی به او روا دارد. مولاـ در این امر حد معروفی را محدود و معین کرده و آن همان خانه موقتی نخستین او است و چون بدین حد رسد مولا مال و عبد ار استبدال کند و مولا همیشه و در تمام اوقات مالک عبد و مال بوده جز اینکه به بنده وعده داده شود که تا در آن خانه نخستین است مال را از او نگیرد تا مدت سکنای وی تمام شود و مولی بدین قرارداد وفا نموده زیرا از جمله صفات او عدل و وفا و انصاف و حکمت است. با این ترتیب آیا لازم نمی آید که اگر این بنده آن مال را در راهی که بدان مأمور بوده صرف کرده باشد مولایش به او آنچه از ثواب وعده داده وفا نموده و [صفحه ۱۳۲] تفضل نماید و اینکه او را در خانه فانی شدنی بکار گرفته پاداش طاعتش را در خانه باقی و همیشگی نعمت دائمی دهد؟ و اگر عبد آن مالی که مولاـیش در مدت سکونت وی در خانه اولی به او داده است در راهی که از آن نهی شده صرف نموده و امر مولاـیش را مخالفت نماید بر او نیز عقوبت دائمی که از آن برحذر شده بود واجب می شود و مولا در این مورد به او ستمی نکرده چون قبلا به او گفته و اعلام کرده و فهمانده بود و وفا به وعده و وعید خود را به

او واجب کرده است و آنکه قـادر و قـاهر است بـدین صـفت موصوف است. و امـا مولا همان خداونـد عزوجل است و اما عبد همـان آدمیزاده مخلوق است و مـال، آن قـدرت واسـعه خداونـد است و آزمایش او اظهار حکمت و قـدرت است و مقصود از خـانه فانی همان دنیا است و مقـدار مالی که مولای بنـده به او داده همان اسـتطاعت و توانائی است که آدمیزاده دارد و اموری که خداونـد فرمـان داده مال در آنها صـرف شود همان توانائی پیروی از پیغمبران و اقرار بـدانچه آنها از جانب خـدای عزوجل آورده انـد و اجتناب از کارهائی که از آنها نهی شده همان راهها و روش شـیطان است و اما وعده خدا که نعمت دائمی اسـت همـان بهشت است و امـا خانه فانی دنیا است و خانه دیگر که باقی است همان آخرت است و قول و گفتار میان جبر و تفویض همان اختبار و امتحان و آزمایش است به وسـیله توانائی که خداونـد به بنـده داده است و شـرح اینها در آن پنج مثالی است که حضـرت صادق علیه السـلام آنها را مذکور داشـته که آنها جوامع فضل را فراهم دارند و من آنها را با شواهدی از قرآن و بیان تفسیر می کنم ان شاء الله. ۶- تفسیر صحت خلقت: اما گفتار امام صادق علیه السلام در این مورد بدین معنی است که انسان از کمال [صفحه ۱۳۳] آفرینش و حواس کامل و ثبات عقل و تمییز و زبان گویا برخوردار باشـد و این است معنی گفتار خـدای تعالی که فرمایـد: و لقد کرمنا بنی ادم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات

و فضـلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا. [۱۵۷] . (و هر آینه مـا آدمیزادگـان را گرامی داشتیم و آنها را در خشـکی و دریا (به مرکبهـا و کشتیهـا) سوار کردیم و از طعـام های پاکیزه روزیشان دادیم و آنها را بر بسـیاری از آنچه خلق کردیم برتری نمایانی دادیم.) پس خـدای عزوجل از برتری بخشـیدن به بنی آدم نسـبت به سایر آفریـدگانش از بهائم و درنـدگان و جانوران دریا و پرندگان و هر جنبنده ای که حواس آدمی درکش کند به وسـیله قوه ممیز عقل و نطق خبر داده و این است گفتار او: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم. [۱۵۸] . (انسـان را در بهترین تقویمی خلق کردیم) و گفتار او: یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم، الـذی خلقـک فسویک فعـدلک، فی ای صوره ما شآء رکبک. [۱۵۹] . (ای انسـان چه چیز تـو را به پروردگـار کریمت مغرور کرد، پروردگـاری که تو را آفریـد و تو را راست و مسـتوی و معتـدل ساخت و در هر صورتی که خواست تو را ترکیب بنـدی نمود) همچنین در آیـات زیـاد دیگر. پس اولین نعمت خـدا بر انسـان صـحت عقـل و برتری وی بر بسـیاری از آفریـدگانش به کمال عقل و تمییز بیان است و این از آن جهت است که هر جنبنده ای بر روی زمین به وسـیله حواسش خود را نگه داشته و به سوی کمال خود [صفحه ۱۳۴] پویـا است و آدمیزاده را به وسـیله نطق که در دیگر مخلوقات محسوس نیست برتری داده و به وسیله نطق و گویائی است که خداوند آدمیزاده را بر دیگر مخلوقات مسلط گردانیده تا آمر و ناهی آنها

باشـد و غیر آدمیزاد همگی مسـخر او هسـتند چنانچه خداونـد فرمایـد: کذلک سـخرها لکم لتکبروا الله علی ما هدیکم [۱۶۰] . (همچنین آن را مسـخر شما گردانید تا خدا را در برابر اینکه شما را راهنمائی کرده تکبیر گوئید و بزرگ شمارید). و فرمود: و هو الذی سـخر البحر لتأکلوا منه لحما طریا و تستخرجوا منه حلیه تلبسونها [۱۶۱] . (و او است آن خدائی که دریا را مسـخر شما گردانیـد تـا از آن گوشت تازه بخوریـد و از جواهر آن اسـتخراج نموده و زیور تن خود نمائیـد). و فرمود: و الانعام خلقها لکم فیهـا دف ء و منافع و منها تأکلون - و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسـرحون، و تحمل اثقالکم الی بلـد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس. [۱۶۲] . و فرمود: (و چهارپایـان را برای شـما آفریـد که از آنهـا برای دفع سـرما پشم و کرک و منافع دیگر به دست آورید و از گوشـتشان بخورید و برای شما زینت زندگی است وقتی که شب از چراگاه برمی گردند و روز به چراگاه ها می روند و باره های سـنگین شـما را از شـهری به شـهر دیگر می برند که بدون آنها بدان شـهرها نمی رسـید مگر به زحمت و مشقت بدنها.) پس به خاطر همین (برتری و فضیلت بر دیگر آفریدگان) است که [صفحه ۱۳۵] خداوند انسان را به متابعت امر خود و انجام اطاعت خویش دعوت کرده که او را بر دیگر مخلوقات به درستی خلقت و کمال نطق و معرفت برتری داد بعـد از آنکه او را برای انجام تکالیفی که بدان مکلف است توانائی بخشید به قول خودش: فاتقوا الله ما

استطعتم و اسمعوا و اطیعوا. [۱۶۳] . (تا می توانید از خداوند تقوی داشته باشید و بشنوید و اطاعت کنید.) و گفتار او: لا یکلف الله نفسا الا مآ وسعها. [۱۶۴] . (خدا به کسی تکلیف نکند مگر به اندازه وسع و توانائی او) و گفتار او: لا یکلف الله نفسا الا مآ اتیها. [۱۶۵] . (خداوند کسی را مکلف نکند مگر به قدر آنچه به او عطاء کرده است) و در آیات بسیار دیگر. و چون از بنده یکی از حواس او را بگیرد کار آن را از وی نخواهد مانند فرمایش او: لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج. [۱۶۶] . (هر کور و لنگ و بیمار حرجی نیست)؛ که هر کس چنین باشد تکلیف جهاد و هر عملی که جز بدان عضو انجام نشود از او برداشته شده است. همچنین حج و زکوه را به شخص مالدار واجب کرده چون توانائی آنها را به او داده و به شخص فقیر زکوه و حج واجب نشده است چنانچه فرماید: و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا [۱۶۷] . (و برای خدا بر عهده مردم است که در صورت استطاعت حج خانه خدا را بجا آورند.) و قول او در مورد اظهار: «و الذین یظاهرون من نسآئهم ثم یعودون لما [صفحه ۱۳۶] قالوا فتحریر رقبه»، الی قوله: «فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتمآسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا». [۱۶۸] . (و کسانی که زنان خود را اظهار کند و سپس از سخن خود برگردند باید بنده ای آزاد کنند... تا

آنجا که فرمایـد هر کس نتواند باید شـصت مسـکین را اطعام کند). همه اینها دلیلی است بر اینکه خداوند تبارک و تعالی بنده هـایش را مکلف نکرده مگر بـدانچه توانـائی انجام آن را به وسـیله نیروی عمل بـدانها داده است و ازماننـد آنها نیز نهی کرده است این است تفسیر صحت خلقت. ۷- عـدم مانع: یعنی برای او مراقبی نباشد که او را مانع شده و از عمل بدانچه خدا فرموده است بازش بـدارد و این است گفتار او درباره کسـی که ناتوان بوده و از عمل به امر خدا در محظور است و چاره ای پیدا نمی کنـد و راهی بـدان نمی برد چنانکه خـدای تعالی فرماید: الا المستضـعفین من الرجال و النسآء والولدان لا یسـتطیعون حیله و لا یهتدون سبیلا. [۱۶۹] . (مگر مردان و زنان ناتوان و همچنین کودکان که چاره ای نتوانند و راه را نمی دانند)؛ پس خداوند خبر داده است که نـاتوان راهی نـدارد و چنـانچه قلبش به ایمـان مطمئن باشـد بر گفتـار خلاف او (از نظر تقیه) اشـکالی نیست. ۸- مهلت در وقت: و آن همـان عمری است که انسـان از آن بهره منـد می شـود از موقعی که [صـفحه ۱۳۷] شخص معرفت بر او واجب بوده تـا آخر عمر و این از هنگـام تمییز و بلوغ است تا موقعی که اجلش فرارسـد پس کسـی که در طلب حق بمیرد و به کمال آن نرسد حال او مقرون بخیر است و این است گفتار خدای تعالی: و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله.... [۱۷۰] . (هر که از خانه اش برای مهاجرت به سوی خدا و رسول او بیرون رود...) و اگر

به علت مهلت نیافتن در وقت تا اتمام امرش به کمال شرایع خود عمل نکند مسئولیتی ندارد و اعمالی که بر شخص بالغ ممنوع است بر کودکان تا به حد بلوغ نرسیده اند آن اعمال ممنوع نیست در این گفتار که فرماید: و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن.... [۱۷۱] . (و به زنان مؤمنه بگو دیده بر هم نهند تا آخر آیه). پس به زنها حرجی نیست که زینت خود را به کودک بنمایانند و همچنین احکام بر کودک جاری نباشند. ۹- زاد و توشه: یعنی داشتن آن مقدار مال و توانگری که بنده به وسیله آن به انجام امر خدا استعانت جوید و این است قول خدا: ما علی المحسنین من سبیل. [۱۷۲] . (بر نیکوکاران راه عتابی نیست) آیا نمی بینی که خداوند عذر کسانی را که مالی برای انفاق نداشته اند پذیرفته و برای کسانی که امکان زاد و توشه بر آنها فراهم بوده و برای حج و جهاد و امثال آنها هزینه سفر و مرکب سواری داشته اند حجت را تمام کرده است و همچنین عذر فقراء را پذیرفته و در اموال توانگران حقی برای آنها واجب [صفحه ۱۳۸] گردانیده است که فرماید: للفقرآء الذی احصروا فی سبیل الله.... [۱۷۳] . (برای فقرائی است که محاصره و بازداشته شده اند در راه خدا...) و دستور فرمود که آنها را معاف دارند و در مورد آنچه نتوانند و نداشته باشند به آنها تکلیف آمادگی نداده است. ۱۰- سبب مهیج: آن قصد و نیتی است که انسان را بر انجام جمیع افعال و اعمال دعوت می کند و محل آن دل آدمی است پس هر که کاری دینی

کنـد ولی در دل خود بـدان معتقد نباشد خداوند هیچ عملی را از چنین کسـی جز به صدق نیت نپذیرد و بدین جهت است که خداونـد از حـال منـافقین خبر داده است که فرمایـد: یقولون بـافواههم مـا لیس فی قلوبهم و الله اعلم بمـا یکتمون [۱۷۴] . (می گوینـد به زبان خود آنچه را که در دلهایشان نیست و خداونـد داناتر است بـدانچه منافقین کتمان می کننـد) آنگاه برای توبیخ مومنین به پیغمبرش نـازل فرمود: یـآ ایها الـذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون. [۱۷۵] . (ای کسـانی که ایمان آورده ایـد چرا می گوئید آنچه را که عمل نمی کنید؟) و چون شخصـی سخنی گوید و بدان معتقد باشد نیتش او را وادار می کند که سخن خود را با کردارش تصـدیق نمایـد و اگر گفتارش از روی عقیـده نباشد حقیقتش آشـکار نباشد و خداوند صدق نیت را مجاز و روا داشـته اگر چه فعـل به علت مـانعی (مثلاـ در حـال تقیه) موافـق نباشـد چنـانکه در آنجـا که فرمایـد: الاـ من اکره و قلبه مطمئن بالایمان [۱۷۶] . [صفحه ۱۳۹] (مگر کسی که از روی اکراه اظهار خلاف ایمان کند ولی دلش مطمئن به ایمان باشد) و گفتار او: لاـ یؤاخـذکم الله باللغو فی ایمانکم [۱۷۷] . (خداونـد شـما را به قسم های بیهوده تان مؤاخـذه نمی کنـد) پس قرآن و اخبار رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم دلالت دارند که دل، مالک تمام حواس انسانی بوده و اعمال آنها را تصحیح می کند و آنچه را در دل درست کنـد (از روی عقیـده قلبی انجـام یابـد) چیزی باطـل نکنـد و این است شـرح جمیـع امثـال پنجگـانه که حضرت صادق

علیه السلام تذکر داده و از مجموع آنها منزلت میان منزلتین جبر و تفویض حاصل می شود و چون این امثال پنجگانه در وجود انسان فراهم و مجتمع شود عمل بر او واجب می شود چه خداونـد عزوجل و رسول خدا بدان امر فرموده اند و هر گاه بنده فاقد یکی از ایـن پنـج چیز باشـد نسـبت بـه آن چیز عمـل از وی ساقط می گردد. و امـا شواهـد قرآن بر اختبـار و آزمـایش کـه به اسـتطاعت و توانـائی باشـد که آن جـامع قـول بین القولین است زیـاد است و از جمله فرموده خـدا است: و لنبلونکم حـتی نعلم الجاهـدین منکم و الصابرین و نبلوا اخبارکم. [۱۷۸] . (یقینا شـما را آزمایش می کنیم تا مجاهـدین و صابرین شـما را بدانیم و اخبارتـان را آزمایش می کنیم.) و فرموده است: سنسـتدرجهم من حیث لا یعلمون. [۱۷۹] . (زود باشـد که آنها را از جائی که ندانند غـافلگیر کنیم). و فرموده: الم، احسب النـاس ان یترکوا ان یقولوا امنـا و هم لا یفتنون. [۱۸۰] . (آیا مردم پندارنـد که به محض اینکه گویند ایمان آوردیم رها شوند و آنها [صـفحه ۱۴۰] آزموده نشونـد؟) و درباره آن فتنه ای که معنایش آزمایش است فرماید: و لقد فتنا سلیمان [۱۸۱] (و هر آینه آزمودیم سـلیمان را) و در داستان موسی فرماید: فانا قدفتنا قومک من بعدک و اضلهم السامری [۱۸۲] . (ما قوم تو را پس از تو آزمودیم و سامری گمراهشان نمود) و همچنین گفتار خود موسی: ان هی الا فتنتک [۱۸۳] (این نیست مگر فتنه تو)، یعنی آزمـایش تو. پس این آیـات بعضـی بـا بعض دیگر مقـایسه شونـد و بعضـی بعض دیگر را

تصـدیق کننـد. و امـا آیاتی که به لفظ بلوی معنای آزمایش را دارنـد قول خـدا است: لیبلوکم فی مآ آتیکم [۱۸۴] (تا بیازماید شمـا را در مورد آنچه به شـما داد) و گفتار خـدا: ثم صـرفکم عنهم لیبتلیکم [۱۸۵] (سـپس شـما را از آنها برگردانید تا شما را آزمایش کند). و گفتار خدا: انا بلوناهم کما بلونآ اصـحاب الجنه. [۱۸۶] (ما آنها را آزمودیم همچنانکه صاحبان آن بوستان را آزمودیم). و گفتـار خـدا: الـذی خلق الموت و الحیوه لیبلوکم ایکم احسن عملا. [۱۸۷] . (مرگ و زنـدگی را آفرید تا شـما را بیازمایـد کـه کـدامتان عمـل بهـتری داریـد). و گفتـار خـدا: و اذا ابتلی ابراهیـم ربـه بکلمـات، [۱۸۸] (و آنگـاه کـه ابراهیـم را پروردگـارش با کلماتی بیازمود). [صـفحه ۱۴۱] و گفتـار خـدا: و لو یشـآء الله لانتصـر منهم ولکن لیبلوا بعضـکم ببعض [۱۸۹] (اگر خـدا بخواهـد از آنها انتقام کشـد ولی بایـد شـما را به یکدیگر بیازماید.) و هر چه از لفظ بلوی در قرآن که در آغاز بیان شـد به معنی آزمایش بوده و امثال آن در قرآن زیاد است پس این آیات اثبات اختبار و آزمودن است زیرا که خداوند عزوجل آفریـدگان را بیهوده نیافریـده و آنها را مهمل و سر خود وانگذاشـته و حکمتش را بازیچه نساخته است و بـدین مطلب در این گفتار خود خبر داده است: افحسبتم انما خلقناکم عبثا [۱۹۰] (آیا چنین پندارید که شما را بیهوده آفریدیم؟). پس اگر گوینده ای بگویـد آیا خداونـد احوال بنـدگان را نمی داند تا آنها را آزمایش می کند؟ می گوئیم خداوند قبل از خلقت آنها می داند که آنها چه خواهند کرد و این است

گفتـار خـدا: و لـو ردوا لعـادوا لمـا نهوا عنه، [۱۹۱] (اگر بـه دنیـا بازگردانیـده شونـد بـه همـان کـاری که از آن نهی شـده اند بازگردنـد.) و آنها را آزمایش کنـد تا عـدل خود را به آنها بفهمانـد و آنها را بدون دلیل قبل از کار بد عذاب نکند و خودش فرماید: و لو انآ اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولآ ارسلت الینا رسولا. [۱۹۲] . (و اگر آنها را قبلا با عذابی هلاک و نابود می کردیم می گفتند پروردگارا چرا به سوی ما رسولی نفرستادی؟) و باز فرماید: و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا [۱۹۳] (و ما عذاب نمی کنیم تا رسولی بفرستیم) و همچنین فرماید: رسلا مبشرین و منذرین [۱۹۴] (رسولانی مژده بخش و بیم دهنده). [صفحه ۱۴۲] بنابراین اختبار از جانب خدا به وسیله استطاعت و توانائی است که خداوند به بنده داده است و این است قول میان جبر و تفویض و قرآن بـدین مطلب گویا است و اخبار ائمه از اولاد رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم بـدین امر اجباری است. پس اگر بگوینـد اینکه خداونـد فرماید هر که را خواهد هدایت کند و هر که را خواهد گمراه سازد و آنچه مانند آن است چه معنی دارد؟ گفته شود روش همه این آیات بر دو معنی است یکی اینکه خبر دادن از قـدرت خداونـد است یعنی او قادر اسـت که هر که را خواهـد هـدایت کند و هر که را خواهد گمراه سازد و هر گاه به قدرت خود مردم را بر هدایت و ضـلالت مجبور سازد در این صورت ثواب و عقابی بر عمل آنها واجب نشود

چنانکه ما در ضـمن این رساله آن را شرح دادیم. و معنی دیگر اینکه مقصود از هدایت راهنمائی است، مانند گفتار خدا: و اما ثمود فهدیناهم. [۱۹۵] (و اما قوم ثمود را هـدایت نمودیم)، یعنی راه حق را به آنها شـناساندیم و خود آنها کوری را بر هدایت دوست داشته و ترجیح دادند! و اگر آنها را به انتخاب راه حق مجبور کرده بود نمی توانستند گمراه شوند و چنین نیست که هر وقت آیه مشابهی وارد این آیه بر آیات محکمی که به اخذ آنها مأموریم حجت شود و از این جهت است سخن خدا: منه ایات محکمـات هن ام الکتـاب و اخر متشابهـات فاما الـذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغآء الفتنه و ابتغآء تأویله و ما یعلم. [۱۹۶] . (پـاره ای از آیـات قرآن آیـاتی اسـت محکم و روشن که آنهـا ام الکتابنـد و آیـات دیگر هم مبهم و متشـابه انـد و اما کسـانی که در دلشـان کجی است از مبهم و تشـابه آن پیروی کننـد. بهجت فتنه جوئی و طلب تأویـل آن از رأی خطای خود و تأویل آن را نمی داند مگر خدا...)، [صـفحه ۱۴۳] و فرموده است: فبشـر عباد الذین یسـتمعون القول فیتبعون احسنه. [۱۹۷] (به بنـدگان من مژده بـده آن کسـانی که سـخن را می شـنوند و از بهترین آن پیروی می کننـد). یعنی از روشن تر و واضـح ترش، اولئـک الـذین هـدیهم الله و اولئـک هم اولوا الالباب. [۱۹۸] . (آنانـد که خداونـد هـدایتشان کرده و آنها هسـتند خردمندان). خداوند به من و فضل خویش ما و شما را به گفتاری که دوست دارد و مورد رضایت او است موفق گرداند و

ما و شما را از نافرمانی هایش دور دارد و سپاس بسیار خدای را است چنانکه شایسته آن است و صلی الله علی محمد و آله الطیبین و حسبنا الله و نعم الوکیل. [۱۹۹] . [صفحه ۱۴۴]

از کلمات قصار

۱- من اتقی الله یتقی و من اطاع الله یطاع. ترجمه: کسی که از خدا بترسد (مردم) از او می ترسند و هر که خدا را اطاعت کند مطاع دیگران شود. ۲- من اطاع الخالق لم یبال بسخط المخلوق، و من اسخط الخالق فایقن ان یحل به الخالق سخط المخلوق. و ان الخالق لا یوصف الا بما وصف به نفسه و انی یوصف الخالق الذی تعجز الحواس ان تدرکه و الاوهام ان تناله و الخطرات ان تحده و الابصار عن الاحاطه به جل عما یصفه الواصفون و تعالی عما ینعته الناعتون. [۲۰۰] . ترجمه: هر که اطاعت خالق کند از خشم مخلوق باکی ندارد و کسی که خالق را به خشم آورد باید یقین کند که خالق او را گرفتار خشم مخلوق نماید و یقینا خالق توصیف نشود جز بدانکه خودش بدان خود را توصیف کرده است و کجا وصف شود خالقی که حواس از درک آن عاجزند و اوهام بدو نرسند و تصورات و خاطرات قلبی محدودش نکنند و چشم ها از احاطه او درمانده اند، او بزرگتر [صفحه ۱۴۵] است از آنچه وصف کنندگان توصیفش کنند و بالاتر از مدح تعریف کنندگان است. ۳- من امن مکر الله و الیم اخذه تکبر حتی یحل به قضائه و نافذ امره، و من کان علی بینه من ربه هانت علیه مصائب الدنیا و لو قرض و نشر. ترجمه: هر

که از مکر خدا و عذاب دردناک او ایمن باشد کبر می ورزد تا اینکه قضاء خدا و امر نافذ او به وی می رسد و کسی که از پروردگارش بینه ای داشته باشد مصائب دنیا بر او آسان شود اگر چه او را مقراض کنند و اره نمایند. ۴- الشاکر اسعد بالشکر منه بالنعمه التی او جبت الشکر لان النعم متاع، و الشکر نعم و عقبی. ترجمه: شکرگزار به خود شکر سعادتمندتر است از نعمتی که موجب شکر شده زیرا که نعمتها متاع دنیا است و شکر و سپاسگزاری، نعمتهای دنیا و آخرت است. ۵- ان الله جعل الدنیا دار بلوی و الآخره دار العقبی، و جعل بلوی الدنیا لثواب الآخره سببا، و ثواب الآخره من بلوی الدنیا عوضا. ترجمه: خداوند دنیا را سرای گرفتاری و آزمایش قرار داده و آخرت را سرای عقبی و مکافات و گرفتاری دنیا را سبب ثواب آخرت و ثواب آخرت را عوض بلیات دنیا قرار داده است. ۶- ان الظالم الحالم یکاد ان یعفی علی ظلمه بحلمه، و ان المحق السفیه یکاد ان یطفی ء نور حقه بسفهه. ترجمه: [صفحه ۱۴۶] ستمکار بردبار نزدیک است که به سبب حلمش ستم وی مورد عفو قرار گیرد و صاحب حق بی خرد نزدیک است که به سبب بی خردیش نور حقش را خاموش سازد. ۷- من جمع لک وده و رأیه فاجمع له طاعتک. ترجمه: هر که از روی دوستی به تو نظری دهد تو هم همه جانبه اطاعت او کن. ۸- من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره. ترجمه: هر که خود را خوار و پست شمارد از شر او آسوده مباش. ۹- الدنیا

سوق ربح فیها قوم و خسر آخرون. [۲۰۱] . ترجمه: دنیا بازاری است که گروهی در آن سود برند و گروهی دیگر زیان کنند. ۱۰- الجهل و البخل اذم الاخلاق، و الطمع سجیه سیئه. ترجمه: جهل و بخل نکوهیده ترین اخلاقند و حرص و طمع خوی بدی است. ۱۱- من رضی عن نفسه کثر الساخطون علیه. ترجمه: هس کس از خود راضی و خودپسند باشد خشمناکان بر او زیاد شود. ۱۲- المقادیر تریک ما لم یخطر ببالک. ترجمه: مقدرات برای تو آنچه را که از خاطرات نگذشته نمایان سازد. ۱۳- راکب الحرون اسیر نفسه و الجاهل اسیر لسانه. [صفحه ۱۴۷] ترجمه: آنکه سوار مرکب طغیان و سرکشی است اسیر نفس خود بوده و نادان اسیر زبانش می باشد. ۱۴- الناس فی الدنیا بالأموال و فی الآخره بالاعمال. ترجمه: (ارزش) مردم در دنیا به وسیله اموال است و در آخرت به وسیله اعمال (صالحه). ۱۵- المصیبه للصابر واحده و للجازع اثنتان. ترجمه: مصیبت بر شخصی که بدان شکیبا باشد یکی است و بر آنکه جزع و بی تابی کند دو تا است. ۱۶- الهزل فکاهه السفهاء و صناعه الجهال. ترجمه: شوخی و بیهوده گوئی خوشمزگی بی خردان و کار نادانان است. ۱۷- السهر الذ للمنام و الجوع یزید فی طیب الطعام. ترجمه: بیداری لذیذ کننده تر است برای خواب و گرسنگی در پاکیزگی و خوشی طعام می افزاید. ۱۸- اذکر مصرعک بین یدی اهلک، فلا طبیب یمنعک و لا حبیب ینفعک. ترجمه: بر زمین افتادن خود را در مقابل خانواده ات یاد کن، پس نه طبیبی است که تو را از مردن مانع شود و نه دوستی که در آن حال به

تو نفعی برساند. [صفحه ۱۴۸] ۱۹- الغضب علی من تملک لوم. ترجمه: خشمگین شدن بر کسی که در تملک تو است دنائت و پستی است. ۲۰- الحکمه لا تنجع فی الطباع الفاسده. ترجمه: حکمت در طبعهای فاسده سودمند نیفتد. ۲۱- اذا کان زمان، العدل فیه اغلب من الجور فحرام ان یظن باحد سوء حتی یعلم ذلک منه، و اذا کان زمان، الجور اغلب فیه من العدل فلیس لاحد ان یظن باحد خیرا ما لم یعلم ذلک منه. ترجمه: هر گاه زمانی باشد که عدالت و داد بر جور و ستم غلبه کند پس به کسی بدگمان شدن حرام است تا اینکه به بدی او علم حاصل شود و هر گاه زمانی باشد که جور و ستم بر عدل و داد غلبه کند پس کسی نباید به کسی مادامی که به نیکی او علم پیدا نکند گمان نیک برد. ۲۲- لا تطلب الصفا ممن کدرت علیه، و لا الوفا لمن غدرت به، و لا النصح ممن صرفت سوء ظنک الیه، فانما قلب غیرک کقلبک له. [۲۰۲] . ترجمه: (به متوکل فرمود) از کسی که به او کدورت نموده ای صفا مطلب و از کسی که به او خیانت کرده و نقض عهد کرده ای وفا مجو و از کسی که به او بدگمان شده ای نصیحت و خیرخواهی مخواه زیرا قلب دیگری نسبت به تو مانند قلب تو نسبت به او است. ۲۳- مخالطه الاشرار تدل علی شر من یخالطهم. [صفحه ۱۴۹] ترجمه: آمیزش و مخالطت با اشرار دلیل شرارت آن کسی است که با آنها مخالطت نموده است. ۲۴- الکفر للنعم اماره البطر و سبب للغیر.

ترجمه: کفران نعمتها نشانه سرکشی است و موجب دیگرگونی آنها شود. ۲۵- الاخلاق تتصفحها المجالسه. ترجمه: مجالست (با مردم) اخلاق آنها را مورد تفحص و تأمل قرار دهد. ۲۶- ما استراح ذو الحرص. [۲۰۳] . ترجمه: طمعکار هرگز آسوده و راحت نشود. [صفحه ۱۵۰]

ارجوزه در مدح امام هادی

علامه فقید شیخ محمد حسین اصفهانی غروی در مدح امام علی النقی علیه السلام ارجوزه ای دارد که شامل نکات دقیق عرفانی و فلسفی بوده و درک و فهم آن از سطح افکار مردم عادی بسی بالاتر می باشد لذا ذیلا با نگارش آن (برای اهل ذوق) بخش یکم کتاب خاتمه می یابد. لقد تجلی مبدء الایجاد فی غایه الوجود باسم الهادی احسن خلق کل شی ء فهدی و باسمه الهادی اهتدی من اهتدی میز بین الماء و السراب بالعلم الهادی الی الصواب فبان وجه الحق ذاتا و صفه بنیر العلم و نور المعرفه و انفجرت لکل قلب صادی عین الحیاه من حیاض الهادی منه حیات الروح بالهدایه بل مطلق الحیات بالعنایه بل هو فی العقول و الارواح کالروح فی الاجساد و الاشباح کیف و من مشرقه صبح الازل فلا یزال مشرقا و لم یزل به حیات عالم الامکان فانه کالنفس الرحمانی معنی الحقیقه المحمدیه و صوره المشیه الفعلیه و وجهه فی مصحف الامکان فاتحه الکتاب فی القران [صفحه ۱۵۱] بل وجهه عنوان حسن الذات دیباجه الاسلماء و الصفات طلعته مطلع نور النور و مشرق الشموس و البدور غرته فی افق الامامه بارقه العزه و الکرامه نور الهدی و الرشد فی جبینه بحر الندی و الجود فی یمینه بل هی بیضاء سماء المعرفه بها اضاء کل اسم و صفه بل یده فی البسط

فوق کل یـد و کیف لا و هی یـد الله الاحد کلتا یدیه مبدء الایادی و فیهما نهایه المراد ففی الیمین قلم العنایه و فی الشـمال علم الهدایه و الیمین و الامان فی یمناه و الیسـر و الیسار فی یسـراه و عینه باصره البصائر و نورها النافذ فی الضمائر بل عینه فی النور و الشـعاع انسان عین عالم الابداع بل هی فی الضـیاء و البهاء قره عین عالـم الاسماء انفاسه جواهر الناسوت و صدره خزانه اللاهوت و قلبه فی قـالب الامکـان کالروح فی الاعیان و الاکوان و کیف و هو اعظم المظاهر للمتجلی بالجمال الباهر همته فوق سـماوات الهمم بـل هی کالعنقـاء فی قـاف القـدم و عزمه یکـاد یسـتبق القضاء کیف و فی رضاه الله رضا و هو له ولایه الهـدایه فی منتهی مراتب الولایه و هو یمثل النبی الهادی فی بث روح العلم و الارشاد فانه لکل قوم هادی کجـده المنـذر للعباد بل سـره الخفی فی هدایته موصل کل ممکن لغایته فهو له فی مسـند التمکین هدایه التشـریع و التکوین [صـفحه ۱۵۲] هو النقی لم یزل نقیـا و کان عند ربه مرضیا بل هو من شوائب الامکان مقدس بمحکم البرهان و کیف و هو برزخ البرازخ و دونه کل مقام شامخ و سره بکل معناه نقی فانه سر الوجود المطلق فهو مجرد عن القیود فکیف بالرسوم و الحدود فهو نقی السر و السریره و سر جده بحکم السیره و هو کتاب لیس فیه ریب و شاهد فیه تجلی الغیب و کیف لا و هو ابن من تدلی فی قربه من العلی الاعلی ما کذب الفؤاد ما راه قد بلغ الشهود منتهاه مراته نقیه

من الکـدر فمـا طغی قـط و مـا زاغ البصـر حاز من الجلال و الجمال ما جاوز الحـد من الکمال کماله لیس له نهایه فانه غایه کل غـایه و فی محیـط کـل اسم و صـفه هو المـدار عنـد اهل المعرفه و محور الافلاک بل مـدیرها یل منه ادنی اثر اثیرها و العرش و السبع العلی ببابه مثنیه العطف الی اعتابه له من النعوت و الشئون ما جل ان یخطر فی الظنون و بابه باب رواق العظمه و مستجار الکعبه المعظمه و هو مطاف الملاء الاعلی کما تطوف بالضراح املاک السماء و بابه کعبه اهل المعرفه لهم بها مناسک موظفه و هو منی و فیه غایه المنی و کیف لا و هو مقام من دنی فاین منه الحجر و المقام و این منه المشعر الحرام و الحرم الامن حریم بابه و البیت منسوب الی جنـابه [صـفحه ۱۵۳] ملجـاء کـل مله و نحله و هو لاربـاب القلوب قبله ملاذ کل حاضـر و باد و کیف لا و الباب باب الهادی بل هو باب الله من اتاه فقـد اتی الله فما اعلاه و لست احصـی مکرمات الهادی فانها فی العـد کالاعداد وجوده الفرد مقوم العـدد فهو مثال واحـدیه الاحـد مقامه المنیع جمع الجمع بحکم العقل و حکم السـمع و لیس یدنو من مقامه العلی لا ملک و لا نبی او ولی و لیس فی وسع نبی او ملک نیل مقام دونه اعلی الفلک له معارج الی الصـعود فی مبتـداها منتهی الشـهود اذ هو سـر من رقی ارقاها و نال اقصـی العز من ادناها لا یرتقیها احد سواه غایه سـیر الغیر مبتداه هی المقامات فما ارقاها اذ منتهی السدره

مبتداها ویل لمن مشاه فی رکابه اسائه منه الی جنابه و هو ابن من اسری به الجلیل و کان فی رقابه جبرئیل ابوه فارس الوجود کله و رامح السماء تحت ظله أفی رکاب العبد یمشی سیده لا و الذی بنصره یؤیده فانتصر الله له بالمنتصر و هکذا اخذ عزیز مقتدر و کم اساء المتوکل الادب احضره عند الشراب و الطرب و هو من السنه و الکتاب منزله اللب من اللباب أهذه القبایح الشنیعه بمحضر من صاحب الشریعه أیطلب لشرب من الامام و هو ولی عصمه الاحکام أیطلب الغناء بالاشعار من معدن الحکمه و الانوار [صفحه ۱۵۴] انزله فی اشنع المنازل و فخر کل منزل بالنازل من هو عند ربه مکین فلا- علیه اینما یکون له ریاض القدس مأوی و مقر خان الصعالیک غطاء للبصر شاهد منه فی بنی الرسول ما کاد ان یذهب بالعقول و کم اساء القول فی ابیه علی الغدر و فی بنیه حتی انتهی الامر الی الصدیقه فاظهر الکفر علی الحقیقه عاجله المنتقم القهار بضربه تقدح منه النار فانهار فی نار الجحیم المؤصده مخلدا فی عمد ممدده قاسی الامام من بنی العباس ما لیس فی الوهم و فی القیاس کم مره من بعد مره حبس و هو بما یراه منهم محتبس حتی قضی بالغم عمرا کاملا فسمه المعتز سما قاتلا قضی شهیدا فی دیار الغربه فی شده و محنه و کربه بکته عین الرشد و الهدایه حیث هوی منها اجل رایه بکته عین العلم و الادب و محکم السنه و الکتاب بکته عین الفلک الدوار حزنا علی المدیر و المدار بکاه ادم صفی مذ مضی صفاء وجه الدهر و اسود الفضا و

ناح نوح لعظیم شأنه حیث رای اعظم من طوفانه و رزئه الجلیل فی الخلیل رماه بالبکاء و العویل لقد بکی الکلیم حتی صعقا کان روحه تحاول اللقاء من رنه المسیح فی السماء ارجائها ترتج بالبکاء بکاه جده النبی المجتبی کانه ضیاء عینه خبا بکته اعین البدور النیره ابائه الغر الکرام البرره [صفحه ۱۵۵] بکاه کل ما سوی الله علی مصابه الوحوش فی الفلا. [۲۰۴] . یا اباالحسن یا علی بن محمد ایها الهادی النقی یابن رسول الله یا حجه الله علی خلقه یا سیدی و مولای انی توجهت و استشفعت و توسلت بک الی الله و قدمتک بین یدی حاجاتی یا وجیها عند الله اشفع لی عند الله. و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین فضل الله کمپانی

پاورقی

[۱] ارشاد مفید - اعلام الوری - مناقب ابن شهرآشوب جلد ۲ ص ۴۴۲ - روضه الواعظین جلد ۱ ص ۲۴۶.

[۲] مطالب السئول ص ۸۸ - تذکره الخواص ص ۲۰۳ - اثبات الوصیه - فصول المهمه - نورالابصار ص ۱۸۱.

[۳] الائمه الاثنی عشر ص ۱۰۸.

[۴] جلاء العیون ص ۵۶۸.

[۵] به کتاب حضرت جواد الائمه تألیف نگارنده مراجعه شود.

[۶] اثبات الوصیه.

[۷] چون لقب جعفر بن معتصم خلیفه عباسی هم متوکل بود لذا امام دستور فرموده بود که آن جناب را به لقب متوکل نخوانند.

[۸] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۱۱۳.

[۹] اعیان الشیعه جلد - ۴ - ق ۲ ص ۱۷۳.

[۱۰] الامام علی الهادی علیه السلام تألیف دخیل ص ۱۵.

[۱۱] اثبات الوصیه ص ۲۲۵.

[۱۲] مناقب جلد ۲ ص ۴۴۸ و ۴۵۰.

[۱۳] امالی صدوق مجلس ۶۴ حدیث ۱۱.

[۱۴] الامام علی الهادی علیه السلام تألیف دخیل ص ۲۰.

[۱۵] اعلام الورى.

[۱۶] تذكره الخواص ابن جوزى

ص ۲۰۲.

[۱۷] الامام علی الهادی تألیف دخیل ص ۸۳.

[۱۸] ینابیع الموده ص ۳۸۶.

[۱۹] نورالابصار شبلنجی ص ۱۸۱.

[۲۰] انوار البهیه ص ۱۴۹.

[۲۱] ارشاد مفید جلد ۲ باب ۲۷.

[۲۲] مراه الجنان جلد ۲ ص ۱۶۰.

[۲۳] مطالب السئول ص ۸۸.

[۲۴] ناسخ التواریخ دوران امام هادی جلد ۱ ص ۱۸۵.

[۲۵] اعیان الشیعه جلد ۴ - ق ۲ ص ۱۷۴.

[۲۶] مناقب جلد ۲ ص ۴۴۲.

[۲۷] ناسخ التواریخ دوران امام هادی جلد ۱ ص ۱۸۹.

[۲۸] ارشاد مفید جلد ۲ باب ۲۷.

[۲۹] امام جواد علیه السلام دفعه نخستین به دعوت مأمون از مدینه به بغداد مسافرت فرمود و در آن جا با ام الفضل دختر مأمون ازدواج کرد و پس از چندی به مدینه مراجعت فرمود و دفعه دوم به دستور معتصم که پس از مرگ مأمون به خلافت رسیده بود به همراه ام الفضل به بغداد رفت و به دست آن ملعونه و به تحریک معتصم مسموما رحلت فرمود - به کتاب جواد الائمه تألیف نگارنده مراجعه شود.

[۳۰] فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۹۳ - روضه الواعظین جلد ۱ ص ۲۴۴ و کتب دیگر.

[۳۱] سوره حجرات آیه ۱۲.

[۳۲] اصول کافی جلد ۲ باب الاشاره و النص علی بن ابی الحسن الثالث حدیث ۲ - ارشاد مفید جلد ۲ باب ۲۸ حدیث ۲.

[۳۳] اثبات الوصیه.

[۳۴] الامام علی الهادی تألیف دخیل ص ۱۲ نقل از اثبات الهداه.

[۳۵] الامام علی الهادی تألیف دخیل ص ۱۲ نقل از اثبات الهداه.

[۳۶] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۱۱۸.

[۳۷] اصول کافی جلد ۱ باب ان الارض لا تخلو من حجه حدیث ۹.

[۳۸] اصول کافی باب مولد ابی جعفر الثانی حدیث ۹.

[۳۹] تاریخ الخلفاء، ص ۳۲۱.

[۴۰] منتخب التواریخ ص ۴۶۴.

[۴۱] مقاتل الطالبیین ص ۵۹۸.

[۴۲] امالی طوس

ص ۳۳۶.

[۴۳] تذکره الخواص ص ۲۰۹.

[۴۴] اثبات الوصیه ص ۲۲۵ - عیون المعجزات ص ۱۳۱.

[۴۵] روضه الواعظین جلد ۱ ص ۲۴۵ - ارشاد مفید - اصول کافی.

[۴۶] مناقب ابن شهرآشوب جلد ۲ ص ۴۴۲ - اعلام الوری ص ۳۳۹ - جلاء العیون ص ۵۶۹.

[۴۷] تذکره ی ابن جوزی ص ۲۰۲.

[۴۸] مناقب جلد ۲ ص ۴۵۳ - فصول المهمه ابن صباغ ص ۲۹۸ - اصول کافی - اعلام الوری و ارشاد مفید و کتب دیگر.

[۴۹] معمولا این اشعار در بعضی کتابها مانند بحارالانوار و تذکره ابن جوزی و کتاب الائمه الاثنی عشر ابن طولون و وفیات الاعیان و غیر هم شش بیت (از بیت پنجم تا دهم) و در بعضی مانند اعیان الشیعه و انوار البهیه و مروج الذهب و بعضی دیگر نه بیت (از بیت پنجم تا سیزدهم) نوشته شده است ولی شبلنجی در نور الابصار می نویسد که این قصیده بلیغه در پند و موعظه است و اولش این است انظر ماذا تری ایها الرجل... و چهار بیت اول را اضافه کرده است همچنین در کتاب تحفه ناصری از بیت سیزدهم به بعد نیز ابیاتی اضافه نوشته شده و از بیت پنجم به بعد در دیوان منسوب به حضر امیر علیه السلام نیز قید گردیده است که تمام این اشعار از کتب مزبوره جمع و تنظیم گشته و به صورت قصیده بالا زینت بخش این کتاب قرار داده شد.

[۵۰] نور الابصار شبلنجی ص ۱۸۲ - مروج الذهب چاپ بیروت جلد ۴ ص ۱۱ - وفیات الاعیان جلد ۳ - ص ۲۷۷ - مراه الجنان جلد ۲ ص ۱۶۰ - تحفه ناصری و کتب دیگر.

[۵۱] سوره هود آیه ۶۵.

[۵۲] مهج الدعوات ص ۲۶۷

- ۲۶۶.

[۵۳] منتخب التواریخ ص ۴۶۴.

[۵۴] این جوان برای پسرعمش (علی علیه السلام) غیرت نشان داد سر جوان به... مادرش!.

[۵۵] کامل ابن اثیر جلد ۷ ص ۵۵.

[۵۶] تتمه المنتهی ص ۲۳۸.

[۵۷] امالی طوسی جلد ۱ ص ۳۳۷.

[۵۸] تاریخ الخلفهاء سیوطی ص ۳۳۱.

[۵۹] مقاتل الطالبین.

[۶۰] باید گفت: ای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار تا باز که او را بکشد آنکه تو را کشت! و باز باید گفت چه بدبخت بودند خلفای عباسی و امثال آنها که جاه طلبی و حب ریاست چشم و گوش آنها را چنان کور و کر نموده بود که برای سه چهار سال حکومت و جاه طلبی دنیا و آخرت خود را تباه نموده و در سنین جوانی با هزاران وزر و بال به کام مرگ فرو رفتند معاذ الله من شر النفس، ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی.

[۶۱] سوره برائت آیه ۲۵.

[۶۲] مناقب جلد ۲ ص ۴۴۳ - بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۱۶۳ - نقل از جلد ۷ کافی - تحف العقول.

[۶۳] سوره مؤمن آیه ۸۴ و ۸۵.

[۶۴] الاحتجاج جلد ۲ ص ۲۵۸.

[۶۵] منتخب التواریخ ص ۷۰۹.

[۶۶] الامام علی الهادی تألیف دخیل ص ۵۱ نقل از مآثر الکبراء.

[۶۷] سوره آل عمران آیه ۲۳.

[۶۸] سوره مجادله آیه ۱۱.

[۶۹] سوره زمر آیه ۹.

[۷۰] الاحتجاج جلد ۲ ص ۲۵۹.

[۷۱] سوره ی نمل آیه ی ۴۰.

[۷۲] سوره ی یوسف آیه ی ۱۰۰.

[۷۳] سوره یوسف آیه ۱۰۱.

[۷۴] سوره یونس آیه ۹۴.

[۷۵] سوره آل عمران آیه ۶۱.

[۷۶] سوره طلاق آیه ۲.

[۷۷] سوره شوری آیه ۵۰.

[۷۸] سوره فرقان آیه ۶۹ – ۶۸.

[۷۹] تحف العقول ص ۳۵۶ – ۳۵۴.

[۸۰] مناقب جلد ۲ ص ۴۴۵.

[۸۱] فصول المهمه مالکی ص ۲۹۵ – ارشاد مفید

جلد ۲ باب ۲۹ حدیث ۱.

[۸۲] عیون المعجزات ص ۱۳۱.

[۸۳] کشف الغمه ص ۲۹۸.

[۸۴] سوره یوسف آیه ۴۷ تا ۴۹.

[۸۵] اثبات الوصیه - عیون المعجزات ص ۱۳۲.

[۸۶] حدیقه الشیعه ص ۶۸۶.

[۸۷] اعلام الوری.

[۸۸] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۱۴۲ - ۱۴۱.

[۸۹] روضه الواعظین جلد ۱ ص ۲۴۴ - اصول کافی باب مولد ابی الحسن علی بن محمد علیهماالسلام حدیث ۹ - مناقب ابن شهرآشوب.

[۹۰] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۱۴۹ - ۱۵۰ - منتهی الآمال جلد ۲ ص ۲۴۸.

[۹۱] اصول کافی باب مولد ابی الحسن علی بن محمد علیهماالسلام حدیث ۲.

[۹۲] کشف الغمه ص ۲۹۴.

[۹۳] اثبات الوصیه.

[۹۴] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۱۴۸.

[۹۵] حدیقه الشیعه ص ۶۹۰.

[۹۶] حیوه القلوب جلد ۱ ص ۴۰۵ - امالی صدوق مجلس ۳۷ حدیث ۸.

[۹۷] امالی صدوق مجلس ۸۶ حدیث ۱۲ - عیون اخبار الرضا جلد ۲ ص ۲۶۲.

[۹۸] مجموعه ورام جلد ۲ ص ۷۲.

[۹۹] عیون اخبار الرضا جلد ۲ ص ۵۱. [

[۱۰۰] حدیقه الشیعه ص ۶۰۳ - ۶۰۲.

[۱۰۱] اصول کافی جلد ۱ کتاب العقل و الجهل حدیث ۲۰.

[۱۰۲] اعتقادات صدوق.

[۱۰۳] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۲۰۸.

[۱۰۴] تتمه المنتهی ص ۲۲۴ - ۲۲۳.

[۱۰۵] تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۳۱۳ - ۳۱۱.

[۱۰۶] سوره ی برائت آیه ی ۱۲۳.

[۱۰۷] برای اطلاع از شرح حال علویین که در زمان خلفای عباسی علیه آنان خروج نموده اند به کتاب مقاتل الطالبیین مراجعه شود.

[۱۰۸] تتمه المنتهی ص ۲۴۹ - ۲۴۷ با تلخیص عبارات.

[۱۰۹] مقاتل الطالبیین ص ۶۴۶.

[۱۱۰] اعلام الوری - ارشاد مفید - مناقب ابن شهرآشوب - روضه الواعظین.

[۱۱۱] مروج الذهب - اصول کافی - نورالابصار شبلنجی - فصول المهمه - تذکره ابن جوزی - مطالب السئول.

[۱۱۲] حدیقه الشیعه ص ۶۹۵.

[۱۱۳] مناقب جلد ۲ ص ۴۴۲.

[۱۱۴] اعیان الشیعه

جلد ۴ – ق ۲ ص ۱۸۱ – انوار البهیه ص ۱۵۰.

[۱۱۵] اعلام الوری – انوار البهیه ص ۱۳۸.

[۱۱۶] ارشاد مفید – نورالابصار – اعلام الوری – مناقب ابن شهرآشوب – اعیان الشیعه و کتب دیگر.

[۱۱۷] منتهی الآمال جلد ۲ ص ۲۶۱.

[۱۱۸] بحارالانوار جلد ۵۰ ص ۲۲۷.

[۱۱۹] منتخب التواریخ ص ۷۰۸.

[۱۲۰] رجال کشی ص ۵۷۱.

[۱۲۱] امالی صدوق مجلس ۵۴ حدیث ۲۴.

[۱۲۲] رجال کشی ص ۶۰۶.

[۱۲۳] مجالس المؤمنین جلد ۱ ص ۴۲۳.

[۱۲۴] منتهی الآمال جلد ۲ ص ۲۶۴.

[۱۲۵] مجالس المؤمنین جلد ۱ ص ۴۰۹ – رجال کشی ص ۶۰۹.

[۱۲۶] الامام علی الهادی علیه السلام تألیف دخیل ص ۵۴ – ۵۵.

[۱۲۷] الامام علی الهادی علیه السلام تألیف دخیل ص ۵۴ – ۵۵.

[۱۲۸] مهج الدعوات ص ۲۷۱.

[۱۲۹] مهج الدعوات ص ۶۰.

[۱۳۰] مهج الدعوات ص ۴۴.

[۱۳۱] الامام علی الهادی علیه السلام ص ۵۱ و ۵۲.

[۱۳۲] الامام علی الهادی علیه السلام ص ۵۱ و ۵۲.

[۱۳۳] توحید صدوق باب ۸ – اصول کافی جلد ۱ باب فی ابطال الرؤیه حدیث ۴.

[۱۳۴] امالی صدوق ملجس ۸۱ حدیث ۱۴ - روضه الواعظین جلد ۱ ص ۳۸.

[۱۳۵] الاحتجاج جلد ۲ ص ۲۵۰.

[۱۳۶] سوره مائده آیه ۵۵ - ۵۶.

[۱۳۷] سوره احزاب آیه ۵۷.

[۱۳۸] سوره کهف آیه ۴۹.

[۱۳۹] سوره حج آیه ۱۰.

[۱۴۰] سوره یونس آیه ۴۴.

[۱۴۱] سوره بقره آیه ۸۱.

[۱۴۲] سوره نساء آیه ۱۰.

[۱۴۳] سوره نساء آیه ۵۹.

[۱۴۴] سوره بقره آیه ۸۵.

[۱۴۵] سوره انعام آیه ۱۶۰.

[۱۴۶] سوره آل عمران آیه ۳۰.

[۱۴۷] سوره مؤمن آیه ۱۷.

[۱۴۸] سوره زمر آیه ۷.

[۱۴۹] سوره آل عمران آیه ۱۰۲.

[۱۵۰] سوره والذاریات آیه ۵۷ - ۵۶.

[۱۵۱] سوره نساء آیه ۳۵.

[۱۵۲] سوره انفال آیه ۲۰.

[۱۵۳] سوره بقره آیه ۸۵.

[۱۵۴] سوره زخرف آیه ۳۱.

[۱۵۵] سوره زخرف آیه ۳۲.

[۱۵۶] سوره

احزاب آیه ۳۶.

[۱۵۷] سوره اسراء آیه ۷۰.

[۱۵۸] سوره تین آیه ۴.

[۱۵۹] سوره انفطار آیه ۶ و ۷ و ۸.

[۱۶۰] سوره حج آیه ۳۷.

[۱۶۱] سوره نحل آیه ۱۴.

[۱۶۲] سوره نحل آیه ۷ - ۵.

[۱۶۳] سوره تغابن آیه ۱۶.

[۱۶۴] سوره بقره آیه ۲۸۶.

[۱۶۵] سوره طلاق آیه ۷.

[۱۶۶] سوره نور آیه ۶۰.

[۱۶۷] سوره آل عمران آیه ۹۷.

[۱۶۸] سوره مجادله آیه ۴ و ۵.

[۱۶۹] سوره نساء آیه ۹۸.

[۱۷۰] سوره نساء آیه ۱۰۰.

[۱۷۱] سوره نور آیه ۳۱.

[۱۷۲] سوره توبه آیه ۹۱.

[۱۷۳] سوره بقره آیه ۲۷۳.

[۱۷۴] سوره آل عمران آیه ۱۶۷.

[۱۷۵] سوره صف آیه ۲.

[۱۷۶] سوره نحل آیه ۱۰۶.

[۱۷۷] سوره بقره آیه ۲۲۵.

[۱۷۸] سوره محمد آیه ۳۱.

[۱۷۹] سوره اعراف آیه ۱۸۱.

[۱۸۰] سوره عنکبوت آیه ۱۰.

[۱۸۱] سوره ص آیه ۳۳.

[۱۸۲] سوره طه آیه ۸۵.

[۱۸۳] سوره اعراف آیه ۱۵۵.

[۱۸۴] سوره مائده آیه ۴۸.

[۱۸۵] سوره آل عمران آیه ۱۵۲.

[۱۸۶] سوره قلم آیه ۱۷.

[۱۸۷] سوره الملک آیه ۲.

[۱۸۸] سوره بقره آیه ۱۲۴.

[۱۸۹] سوره محمد آیه ۴.

[۱۹۰] سوره مؤمنون آیه ۱۱۵.

[۱۹۱] سوره انعام آیه ۲۸.

[۱۹۲] سوره طه آیه ۱۳۴.

[۱۹۳] سوره اسراء آیه ۱۵.

[۱۹۴] سوره نساء آیه ۱۶۵.

[۱۹۵] سوره فصلت آیه ۱۷.

[۱۹۶] سوره آل عمران آیه ۷.

[۱۹۷] سوره زمر آیه ۱۷.

[۱۹۸] سوره زمر آیه ۱۷.

[۱۹۹] تحف العقول ص ۳۵۲ - ۳۳۸.

[۲۰۰] کشف الغمه ص ۲۹۵.

[۲۰۱] تحف العقول - کلمات قصار.

[۲۰۲] بحارالانوار جلد ۷۸ ص ۳۷۰ - ۳۶۹.

[۲۰۳] ناسخ التواریخ دوران امام هادی ۷ جلد ۲ ص ۱۹۹ نقل از کتاب معالم العبر.

[۲۰۴] الانوار القدسیه ص ۶۳ - ۵۸.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹